

بهشت و جهنم

تجلی دو وضعیت باطنی وجود انسان

(بررسی مفهوم «بهشت، رضوان و جهنم» در برخی آثار استاد علی اکبر خانجانی)

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۱۳.....	فصل اول: راز خروج آدم و حوا از بهشت
۱۴.....	بهشت آدم و حوا، حاصل اعتماد به عشقی بود که در میانشان جریان داشت
۱۶.....	خروج از بهشت، حاصل جنگ زن و مرد در روابط زناشویی
۱۷.....	قبل از آنکه آدم و حوا از بهشت طرد شوند بهشت از آنها خارج گشته بود
۱۹.....	یافتن بهشت در دل و خود تبدیل به بهشت شدن، واقعه‌ای است در رابطه با آدم و حوا
۲۰.....	راز احساس نابودی آدم در بهشت
۲۱.....	روی گردان شدن از خدا همان از دست دادن بهشت است
۲۲.....	بهشت و دوزخ از رابطه‌ی زن و مرد پدید آمده است
۲۴.....	بهشت، قلمرو یک زندگی عاشقانه است
۲۷.....	خروج آدم و حوا از بهشت، انتقال از مکانی به مکان دگر نبوده است
۲۸.....	شیطان در بهشت خدا چه می کرد که موجب فریب و هبوط آدم و حوا گردید؟
۲۹.....	خروج آدم از بهشت، حاصل سقوطش در حواست که ناشی از خودپرستی او در حواست
۳۱.....	فصل دوم: بهشت - رضوان
۳۲.....	بهشت و دوزخ و برزخ، حاصل سه انتخاب (نشانه‌های زندگی بهستی و جهنمی در دنیا)
۳۳.....	همه‌ی راه‌ها به خدا می‌رسد، ولی به سه روش متفاوت: بهشت و دوزخ و برزخ
۳۳.....	بهشت‌گریزی، همان از خود گریختن است که صفت بارز بشر است
۳۵.....	سلوک الی الله دو راه دارد: راه ایمان و از کانال بهشت؛ راه کفر و از کانال دوزخ
۳۷.....	بهشت و جهنم، همان شکر و کفر در عرصه‌ی ارتباطات
۳۸.....	کسی که شجاعتِ ماندن در بهشتِ دنیا را ندارد، از بهشت موعود هم محروم است
۳۹.....	بهشت و جهنم، دو تجلی از محبت مردان خداست: عشق مهری و عشق قهری
۴۰.....	بهشت، همان طبیعت و سکوت و تنهایی و مستی و یار غار جهنم، همان صنعت و غوغا و بریز و پاش و بزن و بکش

- بهبشت حاصل این شعار توحیدی است: «بودن کافی است» ۴۳
- ویژگی همسر بهشتی ۴۳
- تفاوت بهشت و رضوان خدا ۴۴
- خود اعمال خوب و بد موجب ایجاد وضعیت بهشتی یا دوزخی انسان در دنیا است ۴۵
- تمدن تکنولوژیستی، عرصه دوزخ؛ تمدن امام‌زمانی عرصه جنات نعیم ۴۶
- بهبشت بودن بهشت فقط حاصل ارتباط انسان با خدا و اولیای اوست ۴۷
- بهبشت و دوزخ و برزخ در دنیا هم وجود دارد که البته کمالش بعد از مرگ رخ می‌دهد ۵۰
- همه‌ی طبقات بهشت و برزخ و دوزخ تا قیامت کبری در همین جهان است ۵۱
- درهای بهشت و برزخ و دوزخ از زمین باز می‌شود و زندگی اخروی نیز همین زمین است ۵۲
- آخرت و قیامت و بهشت و دوزخ و برزخ از هم‌اکنون حضور دارند و درب ورود به همه‌ی این جهان‌ها، باطن خود انسان است ۵۴
- درب ورود به رضوان و جنات و برزخ و جهنم، دل است تا چه را و که را دوست بدارد ۵۶
- بهبشت الهی، بهشت معرفت است و نه بهشت غرایز حیوانی ۵۷
- زندگانی بهشتی نه زندگی عیاشانه که سراسر تعلیم و تربیت است ۵۷
- تقوا و بهشت و معرفت و عشق، جریان واحدی است ۵۸
- معرفت بر مهر خداوند، موجب امان از قهر اوست ۶۰
- بهبشت و جهنم بقای جاوید ندارند ۶۰
- گزارش امام صادق(ع) از زمین‌های بهشتی که تمام اهالی اش مؤمنان خالص و شاکرند ۶۲
- تعامل ما با غرایز حیوانی مان، موجب سرنوشت دوزخی یا بهشتی ۶۳
- برای بهرمندی از بهشت باید زنده به روح باشیم وگرنه در بهشت هم گلایه‌مندیم ۶۴
- کافران در آتش دوزخ می‌رقصند و مؤمنان در رحمت خدا شاکی و گریانند!! ۶۴
- مجارای ورود به باطن بهشتی و باطن جهنمی زمین ۶۵
- دوستی‌های جهنمی و بهشتی ۶۶

- دوستی با مخلصان یا کافران، راز رسیدن به بهشت یا جهنم ۶۶
- باطن بهشت همان جهنم است. از این رو عارفان از بهشت و جهنم گذشته‌اند ۶۷
- بهشت تسلیم اراده‌ی انسان عاقل، و دوزخ مسلط بر کافران است ۶۸
- جنت؛ خانه‌ی سلامتی کامل و تسلیم ۶۹
- بهشت مقدمه‌ای بر رضوان و لقاءالله است ۷۲
- هیچ کس به زور به بهشت و سعادت نمی‌رسد ۷۳
- بهشت و جهنم حقیقی دنیا، در ذهن ما بر پا است (اعمال، جزای افکار است) ۷۳
- هر بلایی می‌تواند نعمت یا عذاب باشد ۷۶
- فصل سوم: جهنم ۷۷
- التهاب عصبی، نمونه‌ای ناچیز از آتش جهنم در نفس بشر ۷۸
- نیاز بشر به دوزخ ۷۸
- کافران فقط در جهنم احساس آرامش و خوشی می‌کنند ۷۹
- همنشینی عارفان با اهل دوزخ به‌منظور رهایی آنان، موجب ابتلای عارفان به آتش است ۸۰
- تا مردم در دوزخ‌اند عارفان هم نمی‌توانند زیاد در بهشت بمانند ۸۱
- اولیای الهی، از جنات نعیم گذشته و در دوزخ زمین با مردم زندگی می‌کنند ۸۲
- اولیای الهی باید در جهنم بسوزند تا جهنمیان را شفاعت کنند ۸۳
- وقتی همه دوزخ را برمی‌گزینند، خدا و رسولانش هم ساکن دوزخ می‌شوند ۸۴
- عذاب‌ها موجب تزکیه‌ی جبری نفس ۸۴
- قلب دوزخ: زن و فرزند پرستی ۸۵
- جهان اتمی، زندگی در طبقه‌ی هفتم دوزخ است ۸۶
- هرچه طبقه‌ی دوزخ عمیق‌تر و سوزان‌تر باشد، خرج اقامت در آن بالاتر است ۸۷
- دوزخ، زنجیری که جنون و جنایت بشر را مهار می‌کند ۸۷
- کسی که محبت و رحمت خدا را نمی‌پذیرد، در دوزخ محبت‌پذیر می‌شود ۸۸
- اهل دوزخ به عظمت و حقانیت دوزخ ایمان می‌آورند ۹۰

- ۹۱.....دوزخ، مسیری به سوی خدا (مسیر کافرانِ محبت و عاشقانِ ذلت و خفت).
- ۹۲.....خوراک دوزخیان.....
- ۹۳.....درک اسفل، جایگاه منافقانی که از فرط ثقل و سختی نمی‌سوزند.....
- ۹۴.....ابلیس شناسی راز رهایی از دوزخ.....
- ۹۶.....مسخ، عذابی که موجب پاک شدن از منیت و مالکیت و تنفیس است.....
- ۹۹.....تکنولوژی، دوزخی که در سیطره‌ی مستقیم ابلیس است.....
- ۱۰۸.....پول و آتش شهوت، همان عذاب فلزات مذاب در دوزخ.....
- ۱۰۸.....درد و تب، سهم مؤمنین از آتش دوزخ.....
- ۱۱۰.....عذاب یوم عظیم و یوم کبیر، عذاب روز پنجاه‌هزارساله است.....
- ۱۱۱.....معنای «عذاب غلیظ».....
- ۱۱۲.....ورود شیاطین (که موجوداتی آتشین‌اند) از رخنه‌های علوم جدید به حیات بشری.....
- ۱۱۳.....هر اندیشه و نیت و عمل و گفتاری که از یاد قلبی خدا برنیاید عذاب‌آور است.....
- ۱۱۴.....معنای انواع عذاب‌ها در قرآن کریم.....
- ۱۱۶.....خدا عذاب بر گروهی فرود نیاورد مگر اینکه حجت خدا را دیدند و تکبر نمودند.....
- ۱۱۷.....جهنم؛ کارخانه‌ای که تولیداتش همه ضایعات است ولی در بسته‌بندی‌های قشنگ.....
- ۱۱۹.....ذهن پرستی عملاً دوزخ‌پرستی است.....
- ۱۲۱.....دوزخ، حاصل تلاش ناکام انسان برای بازآفرینی بهشت است.....
- ۱۲۲.....دوزخ همان فاصله‌ی وجود ظاهری انسان از ذات خویش.....
- ۱۲۳.....عذاب‌ها آخرین و کامل‌ترین رحمت خدا بر کافران محبت‌ناپذیر.....
- ۱۲۴.....عذاب شرک از غایت رحمت و عشق خدا به انسان است.....
- ۱۲۵.....خدا انسان را به دلیل بیرحمیاش با خود، به جهنم می‌برد تا با خودش مهربان شود.....
- ۱۲۵.....دوزخ دنیا نوعی رحمت الهی است تا قلوب کافران ایمان آورد.....
- ۱۲۶.....حکیمان آخرالزمان، تنها درب نجات از دوزخ.....

دلبستگی‌های دنیوی عامل آتش‌افروزی در دل می‌شود که خانه‌ی خدا است..... ۱۲۸

اولیای الهی همچون آبی، خاموش‌کننده‌ی آتش دوزخ در دل انسان‌اند ۱۳۰

۱. از نظر جناب استاد خانجانی بهشت و دوزخ، دو موقعیت جغرافیایی نیست، بلکه دو نوع سبک زندگی است:

«ایراد تعبیر گمراه کننده‌ی ابن عربی از اینجاست که برای بهشت و دوزخ دو جغرافیای جدای از نفس انسان قائل است؛ درحالی که درب اصلی بهشت و دوزخ، همان کفر و ایمان انسان است که جهان بیرونش را هم فرا می‌گیرد به نور یا نار».^۲

«... در اینجا یک بار دگر به حقیقت وجودی بهشت و دوزخ پی می‌بریم که مخلوق دو وضعیت باطنی وجود انسان هستند. آنکه صاحب روح و ذکر است و با خدایش زیست می‌کند جهان بیرونی اش بهشت است و آنکه از خدایش که نور وجود اوست بیگانه گردد، جهان بیرونش ظلمات و جهنم است؛ هرچند که همان جغرافیا تا اندکی قبل به بوده باشد. این است که می‌فرماید: "هرکسی را از علمش آفریدیم" (قرآن). پس بهشت و جهنم تجلی دو نوع علم و روان انسان است. پس آدم در باطنش هرچه باشد جهانش نیز بازتاب همان باطن اوست».^۳

«آتش دوزخ، چیزی جز آتش کینه نیست و نسیم بهشت هم جز رایحه‌ی محبت نیست».^۴
 «خودِ اعمال خوب و بد موجب ایجاد وضعیت بهشتی یا دوزخی انسان در دنیاست. اعمال و صفات بد، وجود را آشفته و متشنج می‌کند: وضعیت دوزخی! اعمال نیک موجب آرام و قرار روحی و وحدت و تمرکز فعل و انفعالات وجود است: وضعیت بهشتی!».^۵
 «بهشت، همان طبیعت و سکوت و تنهایی و مستی و یار غار، و جهنم همان صنعت و غوغا و بریز و پیاش و بزن و بکش است».^۶

^۱ این مقدمه به مثابه خلاصه‌ای از کل مقاله است. می‌دانیم که مفهوم بهشت و جهنم از مفاهیم کلیدی و پرتکرار در مجموعه آثار حضرت استاد می‌باشد که انشاءالله در ویرایش بعدی همین مقاله با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت.

^۲ شیطان‌شناسی، فصل اول.

^۳ شیطان‌شناسی، فصل پنجم (شیطان قلمرو خانواده).

^۴ دایرةالمعارف عرفانی، ج ۶، فصل ۳، مقاله‌ی «مهر جدایی».

^۵ دایرةالمعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۲، مقاله‌ی «فلسفه‌ی نیکی و بدی».

^۶ بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی).

۲. دوستی با بندگان مخلصان خدا، راز رسیدن به بهشت است و دوستی با کافران، راز رسیدن به جهنم. و اصولاً درب ورود به رضوان و جنات و برزخ و جهنم، دل است تا چه چیزی را و چه کسی را دوست بدارد: «همان‌طور که قرآن می‌فرماید همه‌ی مردم، دوتا دوتا به بهشت یا دوزخ راه می‌یابند و راز رسیدن به بهشت، دوستی خالصانه با یکی از خالصان درگاه خدا است و راز رسیدن به جهنم هم، دوستی با کافران و کذابان است».^۷

«هر رابطه‌ای با سایر انسان‌ها و طبیعت و اشیا و زمین و آسمان اگر دارای روح الهی و نور ولایی باشد موجب تعالی و عروج است و در غیر این صورت منجر به سقوط روح در غیر می‌گردد. یعنی آدمی در غیر خویش یا عروج می‌کند و یا سقوط. که دین خدا و معارف توحیدی تمام در جهت هدایت انسان در ارتباطات است».^۸

۳. زندگانی بهشتی نه یک زندگی عیاشانه که سراسر تعلیم و تربیت است و آدمی را آماده می‌سازد برای ورود به رضوان الهی و لقای پروردگار:

«بهشت، مقام و جلوه و جایگاهی از وجود انسان است که اهلش برای دیدار با خدا آماده می‌شوند در رضوان. پیامبر می‌فرماید "متقین در بهشت برای فراگرفتن علم علی آماده می‌شوند". و علم علی، علم و آمادگی دیدار با خدا است... بهشت مقامی از عالم وجود است که چشم آدمی برای دیدار با خدا باز و منور و پاک می‌شود».^۹

«بهشت، بهشت بصیرت و معرفت است و عشق هم حاصل بینایی و هوش عرفانی است که انسان را به دیدار جمال حقیقت می‌رساند. پس تقوا و بهشت و معرفت و عشق، جریان واحدی است».^{۱۰} و بدان که درب بهشت را نمی‌گشایند جز بر اهل محبت و آن‌هم نه از برای عیش که برای کسب علم و معرفت حق، تا آنگاه که دیدارش کردی بشناسی اش که او کیست!^{۱۱}

^۷. قرآن الساعه، بخش جنت.

^۸. نزول و عروج روح، ج ۱، فصل ۴ (نسخ و فسخ)، شماره ۱۲۸۳.

^۹. قرآن الساعه، بخش جنت.

^{۱۰}. مذهب اصالت عشق، ج دوم، شماره ۶۳.

^{۱۱}. مذهب اصالت عشق، ج دوم، شماره ۶۷.

۴. جناب استاد در جای دیگری بهشت را قلمرو یک زندگی عاشقانه معرفی می‌کند که عشقی دوجانبه بین اعضای آن برقرار است:

«بهشت، همان زندگی عاشقانه‌ای است که دونفر همدیگر را بی‌قید و شرط دوست بدارند. استمرار این عشق دوجانبه مستلزم قناعت، کفایت، توکل، ساده‌زیستی و خداپرستی خالصانه و اعتماد به خدا است. با این شعار توحیدی که: "بودن، کافی است و نیازی به مالکیت نیست". کل آرمان ذاتی هر انسانی این است که با کسی زندگی کند که همدیگر را بی‌قید و شرط دوست بدارند. و این محبت اساس و هدف کل زندگی باشد و غیر از این از یکدیگر نخواهند. که اگر چنین چیزی محقق شود رضایت و سعادت کامل حاصل آمده است و آدمی به مقام بی‌نیازی کامل رسیده است. و بهشت هم جز این نیست».^{۱۲}

«بهشت همان اعتماد بین زن و مرد است و به میزانی که این اعتماد وجود دارد رابطه‌ی آدم و حوا بهشتی است و به میزانی که اعتماد از میان می‌رود رابطه برزخی می‌شود. تمامی عشق آدم به حوا حاصل ایمان آدم به خداوند است و تمامی بهشتِ رابطه برخاسته از همین ایمان است».^{۱۳}

۵. خلود و جاودانگی در بهشت و دوزخ وابسته به جریان زمان و مکان است و هنگامی که بساط مکان جمع شود، زمان نیز معنایی نخواهد داشت و عمر بهشت و جهنم، همان عمر زمین و آسمان‌ها است: «در قرآن کریم مکرر این امر متذکر شده که عمر بهشت و جهنم حداکثر همان عمر بقای زمین و آسمان‌ها است؛ یعنی جهنم و جنت خلد (ابدی) این گونه است و اصلاً معنای خلد و خالدون همان عمر تاریخی کائنات می‌باشد».^{۱۴}

«عمر جنت و جهنم با برجیده شدن بساط زمین و آسمان نیز به پایان می‌رسد ولی رضوان خداوند در ورای زمین و آسمان و سرمدی است».^{۱۵}

۶. همه‌ی راه‌ها به خدا می‌رسد، ولی به سه روش متفاوت: بهشت و دوزخ و برزخ. بهشت، راه مومنان است و دوزخ راه کافران:

^{۱۲}. مذهب اصالت عشق، ج اول، شماره‌های ۸۶۲ و ۸۶۴ و ۸۶۵.

^{۱۳}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۱.

^{۱۴}. نزول و عروج روح، دفتر بیست‌ویکم (روح حکمت آخرالزمانی)، شماره ۵۵۲۰.

^{۱۵}. نزول و عروج روح، دفتر نوزدهم (روح القدس - روح الله)، شماره ۴۶۵۱.

«بهشت و دوزخ، که دو صورت گُند شده‌اش در دنیا حضور دارد، برای مَحْرَم و نامَحْرَم است.^{۱۶} عذاب به معنای زجرکشیدن و پاک‌شدن و مجردگشتن و تنهاشدن است و راهی است برای گناهکاران و ستمگران که نفس آنها را تزکیه می‌کند و از مالکیت‌ها میرا می‌سازد و به‌سوی نفس واحده می‌برد».^{۱۷}

«این شعار مشهور که "از هر راهی می‌توان به خدا رسید"، آری می‌توان رسید و اصلاً همه‌ی راه‌ها به خدا می‌رسد و راهی جز راه خدا وجود ندارد، ولی به سه روش و ماهیت کاملاً متفاوت: بهشت و دوزخ و برزخ!».^{۱۸}

۷. یکی از خطاهایی که زندگی بهشتی را از آدم گرفته و او را ساکن دوزخ می‌گرداند، سقوط وی در حوّا است که ناشی از خودپرستی او در حوّا می‌باشد:

«و اما اصل و علت‌العلل هبوط آدم از بهشت و منزلگاه آسمانی و جاودانی‌اش پیروی و مریدی حوا بود که موجب تسخیر شجره‌ی شیطان در آدم گردید؛ همان‌طور که قرآن کریم آشکارا می‌فرماید: "آنان که مادینگی را پیروی کردند بنده‌ی شیطان شدند!". حال آنکه این پیروی و مریدی باید از جانب حوا نسبت به آدم باشد؛ زیرا در آفرینش جدید انسان به‌عنوان خلیفه‌ی خدا، حوا از باطن آدم بیرون آمده و به درجه‌ای مخلوق آدم محسوب می‌شود و آدم به‌مثابه جایگاه وجود ازلی - ابدی حوا است».^{۱۹}

۸. همه‌ی طبقات بهشت و برزخ و دوزخ تا قیامت کبری در همین جهان است و این جهان دارای بطون متعددی است که کافران و جاهلان حتی طبقه‌ی نخست و صورت ناسوتی این جهان را هم به‌درستی نمی‌بینند و نمی‌فهمند تا چه رسد به بطن‌های دیگرش که عالم غیب و آخرت محسوب می‌شود که جز اهل شهود آن را در نمی‌یابند. از نظر جناب استاد، درهای بهشت و برزخ و دوزخ از زمین باز می‌شود و زندگی

^{۱۶}. اشراق قرآنی، شماره ۱۰.

^{۱۷}. قرآن الساعه، بخش عذاب.

^{۱۸}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۲، مقاله‌ی «همه حق دارند؟ همه خوب هستند؟».

^{۱۹}. نزول و عروج روح، فصل هشتم (علم هبوط و عروج)، شماره ۲۱۲۸.

اخروی نیز همین زمین است. آخرت و قیامت و بهشت و دوزخ و برزخ از هم اکنون حضور دارند و درب ورود به همه‌ی این جهان‌ها، باطن خود انسان است:

«همه‌ی طبقات بهشت و دوزخ و همه‌ی اهالیشان، از مردگان و زندگان، جملگی در همین جهان هستی اقامت دارند تا پایان جهان. بنابراین همین جهان نیز حامل همه‌ی طبقات عالم غیب، اعم از بهشت و جهنم نیز می‌شود و ماورای طبیعت در باطن همین طبیعت قرار دارد؛ هرچند که بهشت و دوزخ دنیوی و حسی به‌مثابه طبقه‌ی اول بهشت و دوزخ - که بر همگان آشکار است - فقط برای انگشت‌شماری قابل درک و باور است، تا چه رسد به بطن‌های غیبی این جهان از طبقات بهشت و جهنم و برزخ و درک اسفل».^{۲۰}

«در حقیقت آنچه در قرآن کریم موسوم به آخرت و قیامت و بهشت و دوزخ و برزخ است فقط مربوط به پس از مرگ انسان نیست، بلکه از هم اکنون حضور دارند با حضور ما در این جهان‌ها و این جهان‌ها در جان ما! برای مومن، مرگ به‌معنای خروج از خانه کوچک تن و ورود بر خانه بزرگ زمین است. باطن جنتی و غیبی زمین، بسیار عظیم‌تر از حجم ریاضیاتی آن است. هفت آسمان و هفت بهشت در همین زمین است. جنات نعیم و بهشت‌های هفت‌گانه، همان امامان محمدی‌اند. بهشت‌شناسی ما عین امام‌شناسی ما است».^{۲۱}

«پس ما پس از مرگمان به هیچ جای دیگری نمی‌رویم بلکه به طبقات اسفلی یا اعلایی این زمین، تأویل و تحویل می‌شویم؛ بسته به آنچه که در حیات دنیا بوده و خواسته‌ایم و این تأویلات و تحویلات تا پایان قیامت کبرا - که بساط زمین و آسمان برچیده شود - ادامه می‌یابد. و آنگاه همه‌ی آدمیان و کل کائنات در ذات باری تعالی تأویل می‌گردد. پس از آنکه در پایان این قیامت پنجاه‌هزارساله همه در این زمین خدا تا به ذاتشان پالایش و تأویل گشتند و الهی شدند در طبقات بهشت و دوزخ زمین!».^{۲۲}

۹. تفاوت بهشت و رضوان خدا در این است که بهشت عرصه‌ی ارضای نفس به روش دینی و تقوا می‌باشد ولی رضوان عرصه‌ی رضای خدا و خلاف نفس بشر است:

^{۲۰}. نزول و عروج روح، ج ۱، فصل ۴ (نسخ و فسخ)، شماره ۱۲۳۵.

^{۲۱}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین)، شماره‌های ۵۰۹۶ تا ۵۰۹۹ با تلخیص.

^{۲۲}. نزول و عروج روح، دفتر هجدهم (علم و روح کتاب)، شماره ۴۵۵۸.

«اصولاً انسان برای بهشت خلق نشده است، بلکه برای رضوان الهی خلق شده است که بهشت هم یکی از موقعیت‌های زندگی اهالی رضوان است تا بتوانند به رسالت معنوی خود ادامه دهند و در عذاب نفسانی نباشند تا انرژی حیاتی آنها هدر نرود».^{۲۳}

عارفان از جنات نعیم گذشته و در دوزخ زمین با مردم زندگی می‌کنند تا خلق خدا را شفاعت نموده و از جهنم خارج سازند و با این ایثار است که رضوان خدا را حاصل می‌کنند:

«تا زمانی که همه‌ی مردمان در دوزخ‌اند، عارفان هم اجازه ندارند و نمی‌توانند برای مدت طولانی در بهشت بمانند و باید به آتش مردم بسوزند، درحالی که قصد نجات و شفاعت و هدایت آنها را دارند. و این است که محمد را مظهر رحمت خدا بر بشر نامیده‌اند؛ زیرا از عالی‌ترین بهشت، آن‌هم نه بهشت حیوانی که بهشت عرفانی و روحانی و لاهوتی، گذشت و دوباره برای هدایت خلق، به دوزخشان بازگشت. این است ایثار واقعی!».^{۲۴}

«این اولیا و محبین الهی برای رضای خدا تن به هر رنج و عذاب خلق می‌دهند درحالی که اگر از خلق بیرون شوند در جنات نعیم خدا مقیم هستند. آخرین و عالی‌ترین امتحان محبت بنده به خدا این است که برای رضای محبوب بین بهشت و دوزخ در عالم خاک همانا دوزخ خلق را برگزیند. زیرا هرگاه اینان از میان مردم بروند مردم نابود می‌شوند در انواع عذاب‌های مهلک. و لذا وجود محض اینان در مردم به خودی خود ایثار و عشق آنها درباره‌ی خداوند و نیز مردم است».^{۲۵}

۱۰. طبیعت، سیمای خاکی بهشت ابدی است و صنعت هم سیمای خاکی دوزخ است:

«وصف بهشت در قرآن کریم دقیقاً و عیناً وصف يك زندگی کاملاً طبیعی در آغوش طبیعت بکر است به همراه يك یار شفیق و همدل. به لحاظ امکانات، این بهشت بر روی همین زمین و در همین دنیا کاملاً مهیا می‌باشد، ولی کیست که لیاقت و استحقاق و شجاعت چنین زیستی را داشته باشد؟ کسی که زندگی دوزخی صنعتی و شهرنشینی را ترجیح می‌دهد، در واقع باید بداند که جایگاه ابدی او نیز دوزخ است».^{۲۶}

^{۲۳} . بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی)

^{۲۴} . بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی)

^{۲۵} . محبت نامه، فصل دوم، شماره ۴۴ و ۴۵.

^{۲۶} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۵، مقاله‌ی «استحقاق بهشت و جهنم».

«در عالم خاک، بهشت قلمرو سلامتی تن و اعصاب و روان و آرامش و عزت و اتکای به نفس و رزق پاک و بافخر است. این ویژگی را در قرآن کریم می‌خوانیم که قلمرو جغرافیایی آن هم عین طبیعت بکر می‌باشد که جهان سادگی و صفا است. در نقطه‌ی مقابل، دوزخ خاکی نیز قلمرو بیماری و بی‌قراری و خفت و خواری و زجر و نفرت و قحطی و شتاب می‌باشد که قلمرو جغرافیایی آن عین جهان صنعت می‌باشد که مهم‌ترین ویژگی آن دود و آتش است که جهان پیچیدگی و دروغ‌ها است».^{۲۷}

۱۱. برزخ مقامی بین بهشت و دوزخ است و وادی اختیار و انتخاب بر سر این دوراهی می‌باشد^{۲۸}:

«کافران با مرگشان بر برزخ جهان - که همان سرگردانی بین عدم و وجود است - وارد شده و سیمای این وضع باطنی خود را علناً می‌بینند. همان‌طور که قرآن این وضع را درباره‌ی کافران این‌گونه هم بیان داشته است که: "نه زنده‌اند و نه مرده". و نیز دوزخ هم این‌گونه وصف شده است: "نه بقا می‌بخشد و نه معدوم می‌کند و نه رها می‌سازد". برزخ، حقیقت نیمه‌وجودی نیمه‌عدمی کافران است که در صفات جهنم لمس می‌شود».^{۲۹}

«بهشت و دوزخ دارای دو حق متفاوت و دو انتخاب است و هرگز با یکدیگر تلفیق و مخلوط نمی‌شوند و آنان که نمی‌خواهند یکی را انتخاب کنند و هر دو را توأم می‌خواهند، در خلأ بین این دو، یعنی درک اسفل، ساقط می‌شوند که منافقانند که به برزخ مبتلایند».^{۳۰}

فصل اول:

راز خروج آدم و حوا از بهشت

^{۲۷} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۲، مقاله‌ی «حق بهشت و دوزخ و برزخ».

^{۲۸} . قرآن الساعه، فصل نبوت.

^{۲۹} . قرآن الساعه، فصل جنت.

^{۳۰} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۲، مقاله‌ی «حق بهشت و دوزخ و برزخ».

بهشت آدم و حوا، حاصل اعتماد به عشقی بود که در میانشان جریان داشت^{۳۱}

«گفتیم که ای آدم با همسرت در بهشت بی هیچ زحمتی زندگی کنید و از نعمات آن از هر چه خواهید برخوردار باشید و فقط به این درخت (ملعون) نزدیک نشوید که به ظلم مبتلا خواهید شد. پس شیطان هر دو را وسوسه و گمراه نمود و از بهشت بیرون کرد و گفتیم که هر دو از بهشت من خارج شوید که زین پس دشمنان همدیگرید». (سوره بقره)

همه جا آرام و فضا از عشق آدم به حوا سرشار بود. آدم به حوا می‌نگریست؛ به محبوب خود. چقدر او را دوست می‌داشت و با نگاهش تمامی عشق خود را به او منتقل می‌کرد و حوا نیز در زیر نگاه آدم خود را خوشبخت و جاودانه می‌یافت و هیچ هراس و نگرانی معیشتی در میان نبود.

آدم، عاشق حوا بود و حوا نیز با تمام وجود عشق او را باور می‌کرد. اما شیطان اجازه نداد که این بهشت ادامه یابد. او مأموریت داشت که این زوج را بفریبد و از بهشت بیرون کند. ابتدا باید کدام‌یک را فریب می‌داد؛ آدم یا حوا را؟ فریب دادن آدم کار ساده‌ای نبود؛ زیرا او عاشق بود و برگزیده‌ی خداوند و همین امر، او را از فریب مستقیم شیطان مبرا می‌کرد؛ اما حوا معشوق بود و به همین دلیل او بیشتر مستعد فریب بود. شیطان چگونه می‌توانست آنان را از بهشت براند و بهشت چه بود؟ بی‌شک بهشت فقط باغ و گل و بلبل نبود. بهشت، حاصل عشقی بود که میان آدم و حوا در جریان بود. عشقی که ایجادکننده‌ی اعتماد و باور است. حوا به میزانی که عشق آدم را باور کرده بود، به او اعتماد داشت و همین اعتماد باعث شد که از امنیت بهشتی برخوردار شود. او در خوشبختی خود تردیدی نداشت؛ زیرا آدم قدرتمند بود، آدم توانا بود، آدم عاقل بود و آدم برگزیده‌ی خداوند بود و از همه مهم‌تر آدم عاشق حوا بود. پس دیگر دلیلی برای نگرانی و هراس وجود نداشت و فقط کافی بود که حوا به آدم اعتماد داشته باشد. و همین باور، به آدم قدرت می‌داد تا دنیای زندگی را بپذیرد و آن را به سمت خوشبختی برتر هدایت کند.

^{۳۱}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۱.

بهشت همان اعتماد بین زن و مرد است و به میزانی که این اعتماد وجود دارد رابطه‌ی آدم و حوا بهشتی است و به میزانی که اعتماد از میان می‌رود رابطه برزخی می‌شود. بنابراین شیطان برای از میان بردن بهشت فقط باید حوا را نسبت به عشق آدم مردد می‌کرد و همین تردید، آنان را آرام آرام از بهشت می‌راند.

شیطان به نزد حوا رفت و به او گفت: «آیا به جاودانگی عشق آدم نسبت به خود مطمئنی؟». حوا پاسخ داد: «آری، او مرا خیلی دوست دارد». شیطان گفت: «چگونه مطمئنی؟ آیا او را آزموده‌ای؟». حوا پاسخ داد: «او خود چنین می‌گوید». شیطان گفت: «اگر راست می‌گویند باید این عشق را در عمل ثابت کند. گفتن، هیچ ارزشی ندارد». حوا درحالی که به اطمینان خود نسبت به عشق آدم مردد شده بود، پرسید: «چگونه می‌توانم یقین یابم که او مرا دوست دارد؟». شیطان گفت: «به او بگو اگر تو را دوست دارد باید به شجره‌ی ممنوعه نزدیک شود». حوا گفت: «اما خداوند ما را از نزدیک شدن به شجره‌ی ممنوعه بازداشته است». شیطان گفت: «نکته همین جا است. زمانی عشق او به تو ثابت می‌شود که او برای حفظ خوشبختی تو از هیچ کاری ابا نکند».

حوا که دیگر تمامی باور خود را نسبت به عشق آدم از دست داده بود، به نزد آدم رفت و درحالی که در آشد ناز گریه می‌کرد، به او گفت: «آیا هنوز مرا دوست داری؟». آدم پاسخ داد: «آری، تو قلب من هستی». حوا گفت: «اگر راست می‌گویی به درخت ممنوعه نزدیک شو». آدم گفت: «اما خداوند ما را از نزدیک شدن به آن برحذر داشته است». حوا درحالی که گریه‌اش شدیدتر می‌شد، گفت: «پس دروغ می‌گویی که مرا دوست داری؛ زیرا اگر مرا دوست داشتی هر کاری برای من می‌کردی».

آدم نیز برای اثبات عشق خود به حوا، به شجره‌ی ممنوعه نزدیک شد و به ناگاه آدم و حوا یکدیگر را چیزی جز عورت زشت ندیدند و از یکدیگر بیزار گشتند. شجره‌ی ممنوعه همان اعمالی است که از جانب خداوند برای بشر ممنوع شده است: دزدی، دروغ، ریا و... و بدین گونه بود که آدم به گناه نزدیک شد و خداوند آدم و حوا را از بهشت اخراج کرد.

آنچه که باعث شد حوا به شیطان اجازه دهد که به او نزدیک شود، ناز او در قبال عشق آدم بود. او با ناز خود می‌خواست آدم را وادارد تا بیشتر عشق خود را به او ابراز کند و همین ناز، آرام آرام تمام عشق را نابود کرد. پس نخستین گناه زن همان ناز او در قبال عشق آدم است. و هزاران سال است که آدم برای اثبات

عشق خود به حوا مرتکب گناهان فراوانی شده است تا او را خوشبخت کند، اما این گناهان هیچ گاه یقینی را در دل حوا پدید نیاورده است. زیرا حوا روز به روز بر تقاضاهایش می‌افزاید و آدم نیز مجبور است گناهان بیشتری را مرتکب شود.

حوا این را نمی‌دانست که تمامی عشق آدم به او حاصل ایمان آدم به خداوند است و تمامی بهشتِ رابطه برخاسته از همین ایمان است و این همان احساس جاودانگی است. شیطان ابتدا حوا را نسبت به عشق آدم مردد ساخت و سپس خداوند را رقیب حوا معرفی کرد و تنها راه اثبات عشق آدم را پشت کرد آدم به خداوند نشان داد. و بدین گونه آدم به جهان منکرات وارد شد و با هر گناهی که انجام داد، هم ایمان خود را نسبت به خدا از دست داد و هم عشق خود را به حوا. زیرا این همان بود.

بدین گونه بود که دیگر تمامی بهشت و آرامش میان آدم و حوا از میان رفت و به جای آن، بدبینی و تردید و بی‌قراری حاکم شد. البته حضرت آدم و حوا خیلی زود به فریب شیطان پی بردند و توبه کردند، اما متأسفانه فرزندان حضرت آدم و حوا هنوز حاضر به توبه نیستند. هنوز حوهای تاریخ تقاضای اثبات عشق از آدم می‌کنند و آدم‌های تاریخ برای این اثبات، تن به هر گناهی می‌دهند و در این راستا دست به هزاران تلاش زده و اکتشافات و اختراعات بسیار دل‌فریب و متنوعی آفریده‌اند تا بتوانند حوا را از خود راضی کنند، اما نتیجه معکوس بوده؛ تا جایی که به نظر می‌رسد رابطه‌ی آدم و حوا در حال نابودی است و این نابودی، نتیجه‌ی پشت کرد آدم و حوا به خداوند است؛ کفری که هر دو را بی‌قرار و از یکدیگر بیزار کرده است.

بیباید با توبه از ناز حوا و حرص آدم، بار دیگر عشق و آرامش و جاودانگی و اعتماد را به خانه‌ی خود بازگردانیم و بهشت را به یکدیگر ارزانی کنیم و نسل بشر را از نابودی برهانیم. تا زن بر ناز خود در قبال همسرش فائق نیامده و تا مرد بر تلاش مذبحخانه برای اثبات عشق خود فائق نیامده، این رابطه از وسوسه‌ی ابلیس‌رهایی ندارد و کانون گرم خانواده، کوره‌ی آتش دوزخ است و عشق، همان عذاب‌النار.

خروج از بهشت، حاصل جنگ زن و مرد در روابط زناشویی^{۳۲}

۳۲. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۱.

در داستان آدم و حوا در قرآن می‌خوانیم که ابلیس موجب القای شهوت جنسی در حوا شد و حوا هم آن را به آدم منتقل کرد و این امر موجب عداوت آن دو گشت و این عداوت موجب خروج آن دو از بهشت شد: «از بهشت من خارج شوید که دشمن یکدیگرید!».

این جنگ در رابطه‌ی هر زن و شوهری حضور دارد و علت همه‌ی مشکلات زناشویی است. به زبان ساده عداوت بین زن و شوهر از منت و معامله‌ای است که در رابطه‌ی جنسی رخ می‌دهد. زن می‌گوید: «چون تو نیازمندی پس باید نازم را بکشی و همه‌ی امیال مرا در زندگی ارضا نمایی تا با تو تمکین جنسی کنم». ولی مرد می‌گوید: «اگر من به لحاظ پایین‌تنه‌ام به تو محتاجم، تو نیز محتاجی هرچند که آن را کتمان می‌کنی. و علاوه بر این تو احتیاج دیگری هم به من داری و آن نیاز به معیشت است. مگر تو از بابت این نیازهایت منت مرا می‌کشی و من برایت ناز می‌کنم که قرار باشد من هم برای نیازم منت بکشم و تو ناز کنی».

این است بگو مگوی پنهان و آشکار زناشویی که در تمام عمر استمرار دارد و به تدریج پیچیده‌تر و مزمن شده و اصلش به نسیان رفته و تبدیل به ده‌ها بهانه می‌گردد و خانه را تبدیل به دوزخ می‌کند. حقیقت امر این است که کل این جنگ بی‌پایان، برخاسته از عشق مرد به زن است که در زن چنین ناز و توقع ناحقی را پدید می‌آورد و این وضع آنقدر ادامه می‌یابد تا این محبت نابود شده و بر جای آن در دل مرد نفرت و در دل زن کینه پدید می‌آید و انتقام آغاز می‌شود.

فقط زن مؤمن است که حق محبت را می‌شناسد و از آن حربه‌ای علیه شوهر نمی‌سازد و مرد مؤمن است که حاضر نیست فقط برای نیاز جنسی‌اش پا بر حقوق و حدود الهی بگذارد. مردی که به خاطر امرار معیشت، بر زنش منت نگذارد و زنی که به خاطر تمکین جنسی، بر مردش منت نگذارد و از عشق حربه نسازد، این جنگ را پایان داده و لایق رجعت به بهشت است.

قبل از آنکه آدم و حوا از بهشت طرد شوند بهشت از آنها خارج گشته بود^{۳۳}

^{۳۳}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل پانزدهم (حکمت مابعد آخرالزمان یا حکمت حوایی).

... و اما می‌دانیم که علت خروج و طرد آدم از بهشت همانا مشاجره بین آدم و حوا و مسئله‌دار شدن رابطه‌ی این دو بود. مسئله این بود که این دو در بهشت درباره‌ی جاودانگی خود در بهشت تردید کرده بودند با اینکه خداوند این وعده را به آنها داده بود. از همین رو به وسوسه‌ی ابلیس و به وعده‌ی جاودانه زیستن در بهشت به آن شجره‌ی ممنوعه نزدیک شدند و گویی از آن میوه چشیدند و به‌ناگاه عورت‌های یکدیگر را زشت دیدند. درواقع تباهی آغاز شد و احساس بد و بدبینی درگرفت و جاودانگی آنها و احساس آن بود که خدشه‌دار شده بود و اطمینان از دست رفته بود و سوءظن آغاز گشته بود.

پس واضح است که در همان بهشت و قبل از خروج از آن، بهشتیت برای آدم خدشه‌دار گشته و در حال از دست رفتن بود. این واقعه‌ای در نفوس آدم و حوا بود که رخ داده بود و نه در ذات بهشت. بهشت همان بود ولی آن دو دیگر همان نبودند و در بهشت احساس جاودانگی نداشتند. پس بهشت بی‌ارزش شده بود و از چشم و دل آنان افتاده بود. یعنی قبل از آنکه آنها از بهشت خارج و طرد شوند بهشت از آنها خارج و طرد گشته بود و در آنجا احساس بیگانگی و غربت می‌کردند. پس هبوط آغاز شده بود و آنها دیگر در بهشت نبودند هرچند که در ظاهر بودند. این بهشت، جنگل بزرگ هند بود^{۳۴} که آن دو در آنجا حکومت می‌کردند و همه چیز در خدمت و تسلیم اراده‌ی آنها بود.

پس واضح است که نزدیک شدن به شجره علت اولیه‌ی هبوط از بهشت نبود بلکه پیشاپیش احساس جاودانگی و رضایت مطلقه‌ی آن دو خدشه‌دار گشته و سوءظن آغاز شده بود. نزدیکی به شجره‌ی ممنوعه به وسوسه‌ی ابلیس به قصد اصلاح آن نقصان باطن و تردیدشان فقط این نقصان باطنی را آشکار ساخت و آنها از این نقصان و خسران و تردید اندرونی خود در بیرون هم باخبر شدند و احساس فراق بین آدم و حوا. پس شجره‌ی ممنوعه و ابلیس فقط وسیله‌ای برای ظهور این واقعه بودند و نه علت آن. همان‌طور که در قرآن آمده است «شیطان به امر خدا به هر انسان کذابی نزدیک می‌شود و او را رسوا می‌کند»^{۳۵}، یعنی باطن او را آشکار می‌سازد.

^{۳۴}. آدم و حوا ظاهراً در جنگل‌های سریلانکا در جنوب شبه‌قاره هند می‌زیستند. (گردآورنده)

^{۳۵}. «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ» (شعرا/۲۲۳-۲۲۱). لازم به ذکر است تمامی آیاتی که در پاورقی آمده‌اند از گردآورنده‌ی مقاله است که سعی شده نزدیک‌ترین آیه به مفهوم مورد نظر جناب استاد آورده شود.

پس احساس بیگانگی آدم در بهشت و نسبت به بهشت - که همان احساس بیگانگی او نسبت به خودش بود - در رابطه با حوا پدید آمد و به حوا مشکوک شده بود و نسبت به او احساس بیگانگی کرد و با او در فراق افتاد در حین وصال. به همین دلیل آن دو تا قبل از این احساس بیگانگی و نابودی، اصلاً عورت را زشت نمی‌دیدند و لذا میل جنسی هم به یکدیگر نداشتند و لذا جماع هم نکردند (در بهشت). پس از خروج از بهشت بود که نیازمند به جماع شدند تا این بیگانگی را جبران کنند و این بیگانگی برای لحظه‌ای در حین جماع (ارگازم جنسی) رفع شد و فرزندان آدم و حوا پدید آمدند. و این واقعه‌ای در بیرون از بهشت و پس از هبوط بود در جنگل هندوستان.

یافتن بهشت در دل و خود تبدیل به بهشت شدن، واقعه‌ای است در رابطه با آدم و حوا^{۳۶}

پس واضح است که قلمرو حکمت توحیدی و رسیدن به وجود فی‌ذاته و جاودانگی و درک حضور خدا در خویشتن و یافتن مجدد بهشت در دل خویش و خود تبدیل به بهشت شدن، به تمامی واقعه‌ای در رابطه با آدم و حوا است؛ همان‌طور که خروجشان از بهشت و آن دغدغه و شک و هراس هم حاصل رابطه‌ی آن دو در بهشت بیرونی بود. یعنی آدم پس از هبوط از بهشت به خودی خود، به خود نرسید و دارای حکمت توحیدی نشد بلکه باز هم در رابطه با حوا بوده است. همان‌طور که نخستین موحد کامل (امام) یعنی ابراهیم (ع) در رابطه با هاجر بود که به این مقام رسید. یعنی آدم در رهبانیت خود به حکمت توحیدی نرسیده است. و در گزارشات تاریخی کمابیش درک می‌شود که در پس پرده‌ی هر مرد موحد و حکیم بزرگی یک حوا قرار داشته است. این امر درباره‌ی انبیای بزرگ منقول‌تر است ولی درباره‌ی حکیمان چندانی مرئی نبوده است. ولی با این حال از گزارشات افلاطون درک می‌کنیم که سقراط و همه‌ی سوفیست‌های یونانی در پس پرده دارای یاری مصاحب و همدل بوده‌اند و در رابطه با او به این مقام نائل آمده‌اند. افلاطون داشتن چنین زن همدل و یاور حکیمانه‌ای را برای رسیدن به این مقام تصریح کرده است ولی حد و قاعده‌ی کار را هرگز معلوم ننموده است و لذا این امر را به صورت یک راز مگو پنهان نموده است. این زنان پس پرده که مصاحبان عرفانی حکیمان بوده‌اند، زنانی با هویت حیرت‌آورند و

^{۳۶}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل پانزدهم (حکمت مابعد آخرالزمان یا حکمت حوایی).

معلوم نیست که به راستی همسر آنها بوده‌اند یا فقط یک رابطه‌ی عرفانی داشته‌اند و یا هر دو. چنین رابطه‌ی دوجانبه و کاملی را فقط در رابطه بین پیامبر اسلام و خدیجه به وضوح درک می‌کنیم که خدیجه در همه‌ی مراحل نخستین وحی محمد (ص) به مثابه یک پای واقعه بوده است. این حقیقت را مولای رومی و برخی از عارفان مثل عطار مورد بررسی قرار داده‌اند. در حکمت یونانی این رابطه موسوم به «عشق افلاطونی» است که نیچه هم بسیار تلاش نمود چنین رابطه‌ای را با سالومه داشته باشد ولی موفقیت چندانی نصیبش نگردید. حضور چنین زنی در زندگی دوران شکوفایی حکمت ودایی و در زندگی بودا هم گزارش شده است. به‌رحال این واضح است که آدم بدون حوا قادر به رسیدن به مقام توحید و امامت نبوده است و این طبیعی است، زیرا کل واقعه نیز از همین رابطه آغاز شده بود که موجب اخراج آدم و حوا از بهشت گردیده بود و اینک نیز می‌باید آن نقصان عظیم در همین رابطه جبران شود.

راز احساس نابودی آدم در بهشت

آدم به دست خداوند خلق شده بود و در زیر نگاه او. ولی حوا از آدم و از سینه‌ی او خلق شده بود و همان ذات خودی آدم بود که از او جدا شده بود. تردید آدم به بهشت و احساس نابودی، همان تردیدش به حوا بود. زیرا حوا دیگر در او نبود و بیرون از او و دست‌نیافتنی شده بود. در حقیقت کل آن دغدغه و هراس و احساس نابودی آدم در بهشت با خلقت حوا شروع شده بود. با خلقت حوا از بطن آدم، این بی‌خودی و احساس بیگانگی از خود و تردید و احساس نیستی آغاز گردیده بود و لذا این رابطه محکوم به خروج از بهشت و فراق بود. آدم نسبت به خودش در فراق افتاده بود.

عشق مرد به زن همان عشق عدم به هستی خویشتن است. میل به جماع، همان رجعت به هستی ازلی خویشتن است و دوباره حوا را به سینه‌ی خود بازگردانیدن و خودشدن. عشق آدم به حوا دقیقاً همان عشق آدم به خدا است. به همین دلیل مردان به جای خدا، حوا را می‌پرستند و در واقع خدا را در حوا درک می‌کنند. این همان پرستش ذات خودی است که در جمال حوا تجسم یافته است؛ حوا به مثابه جمال روح

آدم است که از سینه‌اش برون آمده است و اینک آدم در قحطی بی‌روحي افتاده است. روح به معنای امر و اراده‌ی خدا، در حوا است که آدم را تحت فرمان می‌گیرد و به پرستش و اطاعت محض می‌کشاند.^{۳۷}

حکیم آخرالزمان، رجعت دوباره‌ی «آدم» است که حوا را در درونش یافته و انسان کامل است. او آدم قبل از حواست و در حضور خدا است و با خدا است و ظهور خدا در جهان است. این یگانگی انسان - خدا است و مقصود از خلقت!^{۳۸}

روی گردان شدن از خدا همان از دست دادن بهشت است^{۳۹}

از کل واقعه‌ی آدم در بهشت، این حقایق برمی‌آید که وسوسه‌ی شیطان در آدم موجب گردید که آدم روی از خدا برگرداند و قول خدا را در حرمت درخت ممنوعه از یاد ببرد و از آن مهم‌تر به کلی واقعیت حیات جاودانه‌ی خود در بهشت را که خدا به او عطا فرموده بود فراموش کند و حیات جاوید بهشتی را به صورت آرزو و آرمان درآورد و برای رسیدن به این آرزوی کاذب، شیطان را پیروی نموده و به درخت ممنوعه میل کند. و درخت ممنوعه، آدم را متوجه اصلیت لجنی خویش نمود و زشتی‌اش را بر او عیان کرد. و کل این غفلت از خدا و وسوسه‌ی شیطان و این نسیان کبیر و یافتن زشتی لجنی خویش مصادف است با خروج انسان از بهشت. یعنی کل این وقایع امری واحد است. یعنی روی گردان شدن از خدا همان از دست دادن بهشت است؛ یعنی نظر از اعلاعلین وجود برداشتن و متوجه اسفل‌السافلین «خود» شدن است. یعنی خدا را ندیدن موجب خود را دیدن شد: آن خود لجنی و اسفلی که موجب شرم و بیزاری آدم از خویش‌ن گردید. که همین می‌توانست آدم را به‌ناگاه از بهشت وجود در دوزخ اندازد، ولی توبه‌ی آدم و رجوع مجدد او به سوی خدا موجب نجات او از دوزخ شد ولی بهشت از دست رفت. و آدم با اینکه در همان بدو خلقت خویش از کلیه‌ی اسما و علم خدا در ذات خود برخوردار شده بود، ولی پس از توبه

^{۳۷}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل پانزدهم (حکمت مابعد آخرالزمان یا حکمت حوایی).

^{۳۸}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل بیست‌ویکم (حکیم آخرالزمان).

^{۳۹}. قرآن‌الساعه، فصل نبوت.

کلمه‌ی دیگری از خدایش فراگرفت و همین موجب نبوت او گردید، ولی نه در بهشت، بلکه در برزخ که مقامی بین بهشت و دوزخ است و وادی اختیار و انتخاب بر سر این دوراهی می‌باشد.

بهشت و دوزخ از رابطه‌ی زن و مرد پدید آمده است^{۴۰}

بهشت دارای این عناصر است: آب و درخت و یار و شراب. این چهار رکن بهشت در قرآن می‌باشد: باغ و نهر روان و همسر بهشتی و ساقیانی که شراب می‌گردانند به همراه انواع غذاهای بهشتی. ولی اینها عناصر غریزی و صرفاً حیوانی بهشت است. عنصر روحانی و عرفانی آن، حضور خداوند است که درک می‌شود که آن عناصر غریزی، معلول این حضور است. همان‌طور که در قرآن درباره‌ی مخلصین می‌خوانیم: «اینان در جنات نعیم پروردگارند و محل اراده‌ی خداوند می‌باشند و اراده‌ی آنها در اراده‌ی خدا حل شده است. پس محل حضور خداوند هستند». پس بهشت مخلصین در حیات دنیا جمع نعمات و لذایذ است با بلایا و محنت کشی برای رضای خدا.

بهشت به لحاظ وضعیت وجودی انسان، همان وضع «سلام» و سلامت است؛ همان‌طور که سخن محوری در رابطه‌ی اهل بهشت نیز «سلام» است، و «دارالسلام» یکی از نام‌های بهشت است. سلامتی چیست؟ سلامتی عبارت است از آرام و قرار روحانی آدم در وجود خودش. و این همان مقام رضا است: رضایت انسان از آن‌چه که هست؛ زیرا بیماری همان بی‌قراری است. پس آدمی ممکن است به‌ظاهر بیماری نداشته باشد، ولی در خود بی‌قرار باشد و یا به‌عکس.

آب و درخت و شراب در همه‌جا پیدا می‌شود، ولی یار است که کیمیا است. دوزخ حیات بشری از بی‌یاری است. اگر یک یاری دلدار باشد، همه‌جا بهشت است. ولی گویی قرار نیست که در این دنیا چنین یاری نصیب کسی شود، الا آنکه آن یار خود خداوند باشد یا تجلی‌ای از او در یکی از اولیای او. و آدمی تا دل و جان از این دنیا و اهلش نشسته، لایق یاری او نمی‌شود. لایق بهشت او نمی‌شود: «آیا پنداشته‌اید که تا همچون شتری از سوراخ سوزنی عبور نکنید، لایق بهشت خدا می‌شوید؟»^{۴۱}. (قرآن)

^{۴۰}. بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی)

^{۴۱}. «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ». (اعراف/۴۰)

آدمی باید معنای بهشت را نیز دقیقاً فهم کرده باشد و بداند که چه می‌خواهد و بهشت نفس او چیست. و اما عبور از سوراخ سوزن چیست؟ این سوراخ کدام است؟ زن اصولاً این استعداد را دارد که از دوزخی‌ترین شرایط برای خودش در اندک مدتی یک بهشت‌گریزی تدارک ببیند و به سرعت خود را به نسیان بسپارد. پس این عبور از سوراخ سوزن از برای مردان است. این سوراخ، همان عبور از سوراخ‌غرایز است؛ مخصوصاً غریزه‌ی شهوت. عبور از وصال جسمانی: این است راه‌رستگاری مرد و نجاتش از دوزخ! دوزخ مرد، دوزخ شهوت او است. به همین دلیل یکی از ویژگی‌های بهشت در قرآن، فقدان لذت شهوانی و وصال جسمانی است و کل لذت از طریق نگاه است؛ یعنی وصال جمال و نه شهوانی. و این سخت‌ترین جهش و خروج و عبور یک مرد از تمامیت مردانگی حیوانی خویش است. این همچون فوران و خروج منی از اعماق ذات به بیرون است. این همچون تف کردن مردانگی حیوانی خویش از اعماق ذات است. این همچون یک عطسه‌ی جاودانه است که فقط در موقعیت بسیار ویژه، که حاصل عمری رنج و محنت کشیدن از بابت عشق است، ممکن می‌شود. این همان فائق آمدن مرد بر تمامیت مردانگی خویش است. اراده کردن در این امر کافی نیست، هرچند لازم است. محنت محبت کشیدن شرط کافی در این رهایی است. آنگاه که مرد می‌بیند که مجبور است به دلیل نیاز جنسی، عشق و صداقت و وفای به وجدان را زیر پا نهد و به محبوب خود خیانت کند، هرچند که محبوب این جفا را طلب کند، آنگاه است که مرد اگر بخواهد بین حق عشق و حق شهوت (فسق) انتخاب کند، مواجه با انتخاب سرنوشت ابدی خویش است. همه‌ی مردان خدا از اینجا حساب خود را از سایر بشر جدا کرده‌اند: عشق در فراق!

و این سرآغاز راه خروج است، ولی هنوز راه بسیار است. مردی که نمی‌خواهد جز به محبوب خود بنگرد، ناچار است که تمام عمرش را در نبرد علیه مردانگی حیوانی خود سر کند. و این تمام قدرت حیاتی او را به هدر می‌دهد. و لذا دست به دامان خدا می‌شود تا او را از این حیوانیت پاک و بی‌نیاز سازد. و این بی‌نیازی جز به نظر او ممکن نمی‌آید و این سرآغاز خروج از دوزخ شهوت و مردانگی‌گریزی است. این آغاز بهشت است.

اصولاً زن نمی‌خواهد پاسخ‌گوی دل مرد محبوب خود باشد؛ زیرا در این صورت باید اهل عصمت به معنای حقیقی کلمه شود و زنی قدیس گردد. و این کار هر زنی نیست. و مشکل مرد از اینجا آغاز می‌شود. اکثر قریب به اتفاق مردان با زن معامله می‌کنند و دل خود را زیر پای شیطنت او می‌نهند تا از ارضای جنسی خود برخوردار باشد و این انهدام مرد است. و این کل راز مرد و مردانگی در جهان است.

بهشت و دوزخ از رابطه‌ی «آدم - حوا» پدید آمده است. بهشت، همان بهشت عشق و عصمت و وفا است و دوزخ هم آتش فسق و شهوت است که به قیمت زیر پا نهادن عشق و عصمت حاصل می‌آید که حاصل بی‌وفایی زن است. زیرا زن نمی‌خواهد دلش را تماماً به مردش دهد. و دین خدا از اینجا پدید آمد؛ یعنی با خروج آدم و حوا از بهشت عشق و عصمت و وفا.

بهشت همان «به‌هستی» است، هستی است. همان خاک و آب و گیاه و رود و بلبل و شراب و یاری از میان آدمیزاده است. اگر یار باشد، هستی همان «به‌هستی» یعنی بهشتی است، ولی این هستی جز به همراه صاحبش نمی‌تواند «به‌هستی» باشد. و یاری هم جز او نیست. آدم و حوا دو صورت مجازی و میرا از حضور او در هستی است و نمی‌تواند جای او باشد الا اندکی.

در طول تاریخ فقط اندکی از مردان بودند که بر عشق ماندند و انگشت‌شماری از زنان که عشق را درک کرده و حقش را، که وفا است، ادا نمودند. این یک مشکل و معمای هستی‌شناسانه است.

وفای به عشق، وفای به هستی است، وفای به خالق است؛ زیرا آدم جانشین او است و حوا هم جانشین آدم. عشق همان نور جاودانگی هستی است. آنکه جاودانگی را درک و باور کند، به عشق وفا می‌کند. پس این یک حماقت عظیم بشر در تاریخ است: این بی‌وفایی زن و خودفروشی مرد.

پس دوزخ، حاصل هستی‌شناسی و قدرشناسی درباره‌ی خویشتن است. و آنکه قدر خود را شناخت، به خود خیانت کرد و هلاک شد. دوزخ، این هلاکت حاصل از بی‌معرفتی است.

بهشت، قلمرو یک زندگی عاشقانه است^{۴۲}

^{۴۲} . مذهب اصالت عشق، ج اول.

۸۱۶. اگر همه‌ی آدم‌ها عاشق می‌بودند بی‌شک زمین، بهشت موعود می‌بود. زیرا زمین همه‌ی علائم قرآنی بهشت را داراست.

۸۶۲. کل آرمان ذاتی هر انسانی این است که با کسی زندگی کند که همدیگر را بی‌قید و شرط دوست بدارند. و این محبت اساس و هدف کل زندگی باشد و غیر از این از یکدیگر نخواهند. که اگر چنین چیزی محقق شود رضایت و سعادت کامل حاصل آمده است و آدمی به مقام بی‌نیازی کامل رسیده است. و بهشت هم جز این نیست. ولی چرا چنین چیز ساده‌ای تا این حد محال است و تبدیل به اجر عظیم و پیروزی بزرگ انسان در حیات پس از مرگ شده است؟ زیرا بهشت موعود چیزی جز این نیست: بهشتی که آدم و حوا دارا بودند و پس از رابطه شهوانی آن‌را از دست دادند. یعنی پس از تلاش برای دستیابی و تملک یکدیگر و جاودانه‌سازی این رابطه! در واقع ازدواج موجب هبوط آدم و حوا از بهشت شد.

۸۶۳. عشق، ظهور جمال وجود است و لذا فقط با اتکای بر وجود محض، پاینده است و ماهیات و صفات و داشته‌ها موجب انحلال عشق است و عزت و بی‌نیازی و یگانگی عشق را مخدوش می‌کند. پس عاشق و معشوق باید صاحب معرفتی لازم و کافی درباره‌ی حق عشق باشند تا شرکی پدید نیاید؛ شرکی که به بهانه‌ی جاودانه‌سازی عشق به میدان می‌آید که از حس مالکیت عاشق و معشوق بر یکدیگر آغاز شده و به مالکیت‌های دنیوی دیگری می‌انجامد و این قلمرو تباهی رابطه است.

۸۶۴. نگاه کنید که گاه عاشق و معشوق جوان در سرآغاز ازدواج در فقر و سادگی کامل چه خوشبخت هستند و هیچ احساس کمبودی ندارند. و این همان بهشت است که موسوم به «ماه عسل» هم می‌باشد. این زندگی و رابطه و همزیستی بر اساس «بودن» است و نه «داشتن». بهشت، قلمرو زیستن برای بودن است. مذهب حیات بهشتی همان مکتب اصالت وجود است. بودن کافی است! این مذهب عشق است و توحید! زیرا بودن کافی است، برخاسته از «خدا کافی است»^{۴۳} می‌باشد.

۸۶۵. پس استمرار عشق و محبت دوجانبه مستلزم قناعت، کفایت، توکل، ساده‌زیستی و خداپرستی خالصانه و اعتماد به خدا است.

۴۳. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ». (زمر / ۳۶)

۸۶۶. بزرگ‌ترین خصم عشق، اراده به شدن است که نفی بودن می‌باشد. این همان نیروی شیطانی بود که آدم و حوا را از بهشت ساقط کرد و آن‌دو را خصم یکدیگر ساخت.

۸۶۷. اراده به شدن، آشکارا تهمت و جنگ با خدا در خلقت است. بدین معنا که این خلقت من کامل و کافی نیست و کمبود دارد و باید چیزی دگر شود. این اراده‌ی ابلیسی در آدم و حوا به صورت اراده به جاودانه شدن خودنمایی کرد درحالی که طبق قول خدا آنها در بهشت جاوید بودند. پس این اراده به جاودانه شدن، یک وسوسه‌ی جنون و غفلت بود.

۸۶۸. نگاهی به کل تمدن مدرن به ما نشان می‌دهد که همه‌ی امور جهت احساس جاودانگی است که این جهنم را برپا کرده است و همه در این جهنم جهانی، نعره‌ی «یا عشق!» می‌زنند و «یا آزادی!». پس از آنکه عشق و آزادی را به دستان خود نابود کرده‌اند.

۸۶۹. عشق کافی است: این است مذهب اصالت عشق!

۸۷۰. عشق به اضافه‌ی هر چیز دیگری که موجود نیست، آغاز انهدام عشق است. زیرا شرک است و شرک، هر حقی را باطل می‌سازد.

۸۷۱. امروزه فرمول جهانی «عشق به علاوه‌ی ثروت» تبدیل به ایدئولوژی خوشبختی جاوید شده است. و این است که در سراسر جهان شاهد نهضت رویکرد دختران جوان به پیرمردان ثروتمند هستیم. غافل از اینکه هرگز عشق با ثروت جمع نمی‌آید. عشق به علاوه ثروت، مساوی است با نفرت!

۸۷۲. در بهشت ازلی آدم و حوا همه‌ی نعمات الهی موجود و مُجاز بود به جز فقط یک میوه که منع شده بود. زیاده‌طلبی آدم و حوا موجب تبدیل عشق به نفرت شد و از دست دادن کل نعمات موجود در بهشت. زیرا آن‌همه نعمات مشروط به عشق بودند. همان‌طور که در زندگی مرفه و بدون عشق امروزه شاهدیم که هیچ چیزی دارای لذت و عزت و عیش نیست و لذا انواع مسکرات و مخدرات و محرکات پدید آمده است تا شاید لحظه‌ای لذت پدید آید.

۸۷۳. شجره‌ی ممنوعه، شجره‌ی مالکیت بود؛ مالکیت عاشق و معشوق بر همدیگر که گویی ضامن جاودانگی عشق می‌نمود و شهوت جنسی معلول این احساس کاذب و شیطانی است که تملک جسمانی را موجب می‌شود.

۸۷۴. این تجربه‌ی تاریخی، به بشر حقه‌باز مدرن آموخته است تا به گمان خویش به خود عشق هم کلک بزند؛ بدین معنا که عشق را با معشوق بی‌پول صرف نماید و ازدواج را با احمق پول‌دار. و این یک روسپی‌گری آبرومندانه و ابلیسی است که مذهب عاشقانه‌ی بسیاری از زنان مدرن می‌باشد که درنهایت، هم عشق را می‌بازند و هم زناشویی را تباه می‌کنند. گویی این آموزه‌ی دیگری از ابلیس است که گوید با عاشقت هرگز ازدواج مکن تا عاشقت ابدی بماند.

۸۷۵. کسی که ثروت می‌اندوزد، نمی‌تواند عاشق باشد. زیرا عشق زیستن در اکنون است و ثروت زیستن برای آینده‌ای است که هرگز نمی‌رسد.

۸۷۶. حضرت مسیح، پیامبر عشق، می‌فرماید: «چون کبوتر باشید که هرگز برای فردایش ذخیره نمی‌کند». این معیشت عاشقانه و حیات اکنونی و جاودانه است!

۸۷۷. عاشقی که نگران معیشت فردایش شد، در حال از دست دادن عشق است. زیرا عشق، جاودانگی است و چون این حس از دست برود آدمی احساس نابودی می‌کند و این احساس اساس نگرانی برای فردا است و حرص و ثروت‌اندوزی و بیمه.

۸۷۸. هرکه عاشق است در بهشت است و ایمن و جاودانه!

خروج آدم و حوا از بهشت، انتقال از مکانی به مکان دگر نبوده است^{۴۴}

در روایات اسلامی آمده است که پیامبر اسلام و علی(ع) مکرر هیچ تقسیم‌بندی جغرافیایی در عالم هستی ایجاد نمی‌کردند و بهشت و جهنم و برزخ را به‌تمامی، درجات و انواع تجلی جهان طبیعت می‌دانستند. پیامبر اسلام وسعت بهشت را دقیقاً همان وسعت کل جهان هستی معین می‌کند و سپس در پاسخ به سؤال‌کننده‌ای که جایگاه جهنم را مورد سؤال قرار می‌دهد می‌فرماید که وسعت دوزخ نیز درست به همین اندازه است. این بدان معنا است که بهشت و دوزخ و برزخ مفاهیم و جهان‌هایی به‌تمامی انسانی هستند و

^{۴۴}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل چهاردهم (رجعت فلسفی و فلسفه رجعت).

به خودی خود نه وجود دارند و نه دلیلی برای موجودیت دارند. انسان گناهکار در هر دو جهان در دوزخ است: «آنکه در این جهان در عذاب است در جهان دگر دچار عذابی عظیم‌تر است»^{۴۵} (قرآن). بنابراین خروج آدم و حوا از بهشت به معنای انتقال فیزیکی آنها از جهانی به جهان دگر (به لحاظ مکانی) نبوده است. این خروج از حواس و ادراک و دریافت بهشتی بوده است که مشیت جهان را برایشان غیرقابل دسترس ساخته است ولی هنوز آن‌را به یاد دارند و این یاد که در تمامیت جان و دل و هوش و حواس آنها حضور دارد و مسلماً در رابطه و ادراکشان پس از خروج از بهشت نیز دخیل است.

شیطان در بهشت خدا چه می‌کرد که موجب فریب و هبوط آدم و حوا گردید؟^{۴۶}

و اما سؤال دیگری که برخی آشنایان پرسیده‌اند اینکه: شیطان در بهشت خدا چه می‌کرد که موجب فریب و هبوط آدم و حوا گردید؟ مگر نه اینکه شیطان مورد رجم و لعن و طرد الهی واقع شده و به دوزخ و درک اسفل تبعید شده بود؟

پاسخ به این سؤال را قبلاً داده‌ایم و آن اینکه آدم و حوا در بهشت چنان دچار نسیان و غفلت از خداوند شده بودند که از روح و جاودانگی خود بیگانه گشته و همه‌ی نعمات بهشتی نیز در نزدشان بیهوده شده و گویی از دسترسشان خارج گشته بود. در اینجا یک بار دگر به حقیقت وجودی بهشت و دوزخ پی می‌بریم که مخلوق دو وضعیت باطنی وجود انسان هستند. آنکه صاحب روح و ذکر است و با خدایش زیست می‌کند جهان بیرونی‌اش بهشت است و آنکه از خدایش که نور وجود اوست بیگانه گردد، جهان بیرونش ظلمات و جهنم است؛ هرچند که همان جغرافیا تا اندکی قبل بهشت بوده باشد. این است که می‌فرماید: «هرکسی را از علمش آفریدیم» (قرآن). پس بهشت و جهنم تجلی دو نوع علم و روان انسان است. «جهان هستی در هفت زمین و آسمان مسخر وجود انسان است» (قرآن). پس آدم در باطنش هرچه باشد جهانش نیز بازتاب همان باطن اوست.^{۴۷}

۴۵. «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا». (إسراء / ۷۲)

۴۶. شیطان‌شناسی، فصل پنجم (شیطان قلمرو خانواده).

۴۷. شیطان‌شناسی، فصل پنجم (شیطان قلمرو خانواده).

پس آدم و حوا در بهشت الهی نیز باطناً از خدایشان دور شده و در قلمرو دوزخ اسفل بودند و شیطان از همین ظلمت و بُعد باطن آنها بود که با آنان ارتباط یافت و وسوسه‌شان کرد و سخن گفت. در قرآن کریم نیامده که شیطان بر آنان رخ نمود و شیطان به عنوان «خصم مبین» دارای همین معناست؛ یعنی دشمنی که دارای بیان و منطق است و در گوش دل انسان نجوا و وسوسه می‌کند به صورت احساسات و امیال و افکار. همان‌طور که «مبین» از صفات امام نیز می‌باشد. دلی که در آن نور ذکر الهی نباشد سنگ است و محمل شیطان می‌شود طبق کلام الهی که ذکرش رفت.

زن و شوهری که می‌خواهند ملک و مالک و پرستنده‌ی یکدیگر باشند و چون فرشته پرستیده شوند، در نسیان و غفلت کامل از خدا به سر می‌برند و در معرض رسوخ شیطان قرار می‌گیرند. و این کل ماجرای آدم و حوا و شیطان در بهشت است. «کسی که بخواهد به جای پرستش خدا خودش پرستیده شود، خلیفه‌ی شیطان می‌شود» (قرآن). این محور شیطان‌زدگی در رابطه‌ی زناشویی است و نیز بنیاد شیطان‌زدگی در جامعه‌ی بشری.

خروج آدم از بهشت، حاصل سقوطش در حواست که ناشی از خودپرستی او در حواست^{۴۸}

۲۱۲۸. و اما اصل و علت العلل هبوط آدم از بهشت و منزلگاه آسمانی و جاودانی‌اش پیروی و مریدی حوا بود که موجب تسخیر شجره‌ی شیطان در آدم گردید؛ همان‌طور که قرآن کریم آشکارا می‌فرماید: «آنان که مادینگی را پیروی کردند بنده‌ی شیطان شدند!»^{۴۸}. حال آنکه این پیروی و مریدی باید از جانب حوا نسبت به آدم باشد؛ زیرا در آفرینش جدید انسان به‌عنوان خلیفه‌ی خدا، حوا از باطن آدم بیرون آمده و به درجه‌ای مخلوق آدم محسوب می‌شود و آدم به‌مثابه جایگاه وجود ازلی - ابدی حوا است. و لذا حوا باید همه‌ی امور زندگی‌اش را در وجود آدم تأویل نماید. درحالی که حیات اسفلی و مسخ‌شده و شیطان‌زده‌ی آدم، مخلوق رجم حوا است؛ یعنی امرِ واژگونه است و اصلاً با واژگون‌شدن امرِ رابطه‌ی آدم و حوا بود که هبوط این دو به‌همراه عداوتشان رخ نمود. پس هبوط و حیات زمینی زن و مرد، بر واژگونگی رابطه و شیطان‌زدگی است

^{۴۸}. نزول و عروج روح، فصل هشتم (علم هبوط و عروج).

مگر اینکه توبه‌ای نصوح رخ دهد و این رابطه یک‌بار دگر زیر و رو شده و بر جایگاه صدق و عدل قرار گیرد تا به منزلگاه آسمانی و الهی خود بازگردد.

۲۱۲۹. طبق آنچه که تاکنون در این باب نشان داده‌ایم هبوط آدم بر زمین حاصل سقوط آدم در حوا است که ناشی از اشد خودپرستی او است در حوا! زیرا حوا، زایش باطن خود آدم است و آدم حق ندارد خودش را پرستد و گناهی بزرگ‌تر از این نیست که اساس شیطنت است؛ زیرا همه‌ی شیاطین ملائکی بودند که دچار خودپرستی و تنفیس شدند و بر زمین ساقط گردیدند. آدم و حوا نیز دچار همین سرنوشت شدند و هر مرد و زنی! و لذا عبرت از سرنوشت آدم و حوا از محوری‌ترین اختارها و عبرت‌های قرآنی به بشر است که در همه‌ی کتاب‌های آسمانی آمده است.

۲۱۷۸. فقط انسانی می‌تواند زندگی بهشتی و با عزت و حرمت و رحمت و محبت را تاب آورد و اصلاً هضم کند و حفظش نماید و شاکرش باشد که بتواند این نعمات را به خدمت امر برتری گیرد که حق برتری از زندگی و بهشت باشد. این یک امر ذاتی است که در وجدان ناطقه‌ی هر انسانی با او سخن می‌گوید. و این است که به قول رسول خدا: «فقط طالبان علم علی (ع) - که علم خداشناسی و خداپرستی است - در بهشت اقامت می‌گزینند». در حقیقت بهشت پرستی به معنای آسایش پرستی و عزت و حرمت پرستی برای خویشتن، به خودی خود امری محال از برای انسان است. انسانی که حامل روح خدا و علم او و خلیفه‌ی او در جهان است ذاتاً نمی‌تواند سعادت برای سعادت، رفاه برای رفاه، عزت برای عزت، محبت برای محبت و... را پذیرا شود و در خود جذب نماید. این است که انسان‌هایی که طالب حق حیات و هستی نیستند و حقیقت وجود را جستجو نمی‌کنند و عشق معرفت و عدالت ندارند، ذاتاً برای بهشت حرام شده و بهشت بر آنان در دو جهان حرام است و در بهشت نمی‌توانند دوام آورند.

فصل دوم: بهشت - رضوان

بهشت، تجلی آرام و قرار روحی انسان مؤمن و حاصل دوستی خالصانه با یکی از خالصان درگاه خدا
رضوان، عرصه‌ی پیروزی اولیای الهی در امتحان عشق و کسب رضایت خداوند

بهشت و دوزخ و برزخ، حاصل سه انتخاب^{۴۹} (نشانه‌های زندگی بهشتی و جهنمی در دنیا)

در عالم خاک، بهشت قلمرو سلامتی تن و اعصاب و روان و آرامش و عزت و اتکای به نفس و رزق پاک و بافخر است. این ویژگی را در قرآن کریم می‌خوانیم که قلمرو جغرافیایی آن هم عین طبیعت بکر می‌باشد که جهان سادگی و صفا است.

در نقطه‌ی مقابل، دوزخ خاکی نیز قلمرو بیماری و بی‌قراری و خفت و خواری و زجر و نفرت و قحطی و شتاب می‌باشد که قلمرو جغرافیایی آن عین جهان صنعت می‌باشد که مهم‌ترین ویژگی آن دود و آتش است که جهان پیچیدگی و دروغ‌ها است.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «بهشت، اجر طالبان علم و معرفت است». در واقع انسانی که می‌خواهد کاری فکری و تعمیقی و مکاشفه‌ای داشته باشد، حداقل نیازش نداشته‌ی دغدغه و پریشانی و «چه کنم»ها است. و این مستلزم یک زندگی ساده و باقناعت و عزیز و بهشت‌وار است.

به همین دلیل آدم‌های عیاش و بی‌فکر از محیط آرام و ساده و طبیعی بیزارند و جز در حد یک پیک‌نیک عیاشانه تاب تحمل بهشت را ندارند و در آن رنجور و دیوانه می‌شوند.

بهشت قلمرو سادگی و آرامش و تأملات درونی و انفعال مکانیکی است و بالعکس دوزخ هم قلمرو زرق و برق و تشنج و غوغا و سطحی‌نگری و جنب‌وجوش‌های فیزیکی است. بهشت، قلمرو سکون بیرونی و انقلاب درونی است. و دوزخ قلمرو انقلابات بیرونی و رکود و انجماد درونی است.

بهشت قلمرو صلح و سلام و وحدت و شکر است و دوزخ قلمرو جنگ و تهمت و تفرقه و فحش و انکار است. بهشت و دوزخ دارای دو حق متفاوت و دو انتخاب است و هرگز با یکدیگر تلفیق و مخلوط نمی‌شوند و آنانکه نمی‌خواهند یکی را انتخاب کنند و هر دو را توأم می‌خواهند، در خلأ بین این دو، یعنی درک اسفل، ساقط می‌شوند که منافقاند که به برزخ مبتلایند.

بهشت و دوزخ و برزخ، سه معلول و اجر و جزای حاصل از سه انتخاب هستند.

^{۴۹}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۲، مقاله‌ی «حق بهشت و دوزخ و برزخ».

همه‌ی راه‌ها به خدا می‌رسد، ولی به سه روش متفاوت: بهشت و دوزخ و برزخ^{۵۰}

... این شعار مشهور که «از هر راهی می‌توان به خدا رسید». آری می‌توان رسید و اصلاً همه‌ی راه‌ها به خدا می‌رسد و راهی جز راه خدا وجود ندارد، ولی به سه روش و ماهیت کاملاً متفاوت: بهشت و دوزخ و برزخ!

قرآن کریم می‌فرماید: «دین، هر آن واقع است»^{۵۱}. این کلام خدا بیانگر منظور ما است؛ منتهی با توجه به این حق که دوزخ هم در دین و جنبه‌ای از دین است و اتفاقاً پرتراکم‌ترین راه دین است. همان‌طور که در قیامت کبری همه‌ی خلائق به حضور خدا می‌رسند، ولی کافران این حضور را تحمل نکرده و خود را با صورت در دوزخ سرنگون می‌کنند. آری، همه حق دارند؛ منتهی حق برخی دوزخ است. حق دوزخ، برترین حق‌ها است.

بهشت‌گریزی، همان از خود گریختن است که صفت بارز بشر است^{۵۲}

آدمی اگر همه‌ی نیازهایش برآورده باشد و هیچ نگرانی نداشته باشد، آنگاه چه کار می‌کند و به چه چیز می‌اندیشد؟ چیست آن کاری که ورای هر نیاز، و آن فکری که ورای هر گرفتاری است؟ این باید همان کار ناب و فکر بکر باشد. کاری برای خویشتن خویش و فکری برای خویش و از خویش. کاری برای وجودی بی‌نیاز و فکری برای وجودی بی‌بار. حالا نوبت خود خودم است که دست به کاری بزنم که به کار وجود آید و وجود را پربار کند و به فکری پردازم که وجودم را برایم معنا کند. حال که از نگرانی نابودی رهیده‌ام و وجودم تأمین شده است و هیچ چیزی آزارش نمی‌دهد و هیچ خطری تهدیدش نمی‌کند، حال باید خود وجودم را به کاری برای برتر از وجود بکشم و برای وجودم فکر بکری نمایم که اصلاً چه کارش کنم. این همان کار بی‌کاری و فکر بی‌فکری است. آیا کاری در ورای نیاز وجود دارد؟ آیا فکری در ورای گرفتاری ممکن است؟ آیا در شرایط به‌کام‌رسیدگی و رضایت، هیچ انگیزه‌ای برای بودن

^{۵۰}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۲، مقاله‌ی «همه حق دارند؟ همه خوب هستند؟».

^{۵۱}. «وَ إِنْ الدِّينَ لَوَاقِعٌ». (ذاریات / ۶)

^{۵۲}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۲، مقاله‌ی «فلسفه‌ی بهشت (چه کسی می‌تواند در بهشت باشد؟)».

باقی می‌ماند؟ اگر باقی بماند، این است که بیندیشیم که اصلاً چرا هستیم و این هستی چیست؟ و آنگاه کاری برای بودن محض خود انجام دهیم.

ولی آدم‌ها چون نمی‌توانند به چنین فکر و کار نابی پردازند، همواره برای خود گرفتاری درست می‌کنند تا هرگز با وجود مخفی خود روبرو نشوند و به آن پاسخگو نباشند. انسان بارها و بارها به چنین وضعی می‌رسد، ولی چون نمی‌داند یا نمی‌تواند کاری و فکر بکری برای وجود مخفی خود نماید و اصلاً وجود مخفی بدون گرفتاری و نیاز و دغدغه را نمی‌تواند بپذیرد، بلافاصله برای خودش مشغله و سپس گرفتاری درست می‌کند تا به خودش بگوید که من هرگز فرصت نکرده‌ام تا به اصل حیات و هستی خودم برسم. همه برای چنین لحظه‌ای تلاش می‌کنند ولی به محض رسیدن به آن می‌گریزند. این همان گریز از بهشت است. در بهشت فقط عاشقان معرفت و تفکر وجودی می‌توانند زندگی کنند. بهشت دانشگاه عرفان است نه قلمرو بولهوسی و عیاشی.

پذیرش بی‌نیازی و درک و دریافت و محل آرامش و امنیت، کار هر کسی نیست و بزرگ‌ترین مقام انسان است. همه‌ی آدم‌ها به محض رفع یک گرفتاری بلافاصله به عمد گرفتاری دیگری می‌تراشند؛ زیرا نمی‌توانند در خود آرام و قرار گیرند و هستی خود را دریابند؛ زیرا رهایی از گرفتاری‌ها به معنای رهایی از غیر و بازگشت به خویش است. رهایی از امور فرعی و حاشیه است و وارده‌های ناهنجار بیرون و رجعت به اصل خویشتن و در خویشتن آرمیدن و خود شدن. این همان مقامی است که از آن عارفان و کاملان است: در خویش بودن و با خویش بودن و برای خویش بودن و خویش بودن و نهایتاً بودن محض؛ بودن برای بودن! این است همان کاری که جز انگشت‌شماران بر روی زمین تاب پذیرش آن را ندارند: کار بی‌کاری و فکر بی‌فکری، انفعال و انبساط کامل. هیچ کاری نکردن و به هیچ چیزی نیندیشیدن.

در بهشت زیستن، کار هر کس نیست. همه همین وضع را آرزو می‌کنند و جز این آرمانی ندارند، ولی به محض نزدیک شدن به حریم آن، می‌گریزند و به بهانه‌ی عبث و فریبکارانه، حتی به بهانه‌ی خدمت به دیگران برای خود اشتغال و امکان فرار از خویشتن فراهم می‌کنند. در واقع هیچ کس تاب تحمل حیات و هستی بهشت را ندارد. بهشت در زبان فارسی همان «به‌هست» می‌باشد؛ یعنی با هستی غنودن و هستی‌دار

بودن و در قلمرو هستی زیستن و خود بودن. چون هر فعالیتی، کاری و فکری برای غیر است و هر گرفتاری‌ای، گرفتاری به غیر خویش است.

سلوک الی‌الله دوراه دارد: راه ایمان و از کانال بهشت؛ راه کفر و از کانال دوزخ^{۵۳}

«عذاب» به معنای زجرکشیدن و پاک شدن و مجردگشتن و تنهاشدن است و راهی است برای گناهکاران و ستمگران که نفس آنها را تزکیه می‌کند و از مالکیت‌ها مبرا می‌سازد و به‌سوی نفس واحده می‌برد. آدم «غیر» است و غیر همان «عدم» است که اصل آدم است و آدم از رحمت مطلقه‌ی خدا وجود یافت و وجودش از خدا است و چون بر وجود خدا قائم است موجودیت انسانی یافته است. و آدمی در عالم خاک کاری ندارد به‌جز اینکه خود را از عدم «غیر» پاک و مبرا کند تا وجودش بر او مسلّم و معین و مشهود گردد و ابدی شود و خدا از خاک او، سر بر زند و معرفی گردد.

این کل واقعه‌ی خلقت آدم و مقصود خدا از خلقت آدم است که در قرآن و احادیث مکرراً آمده است. پس کار انسانی انسان که فقط مخصوص انسان در جهان هستی است چیزی جز غیرزدایی از خود نیست، یعنی عدم‌زدایی.

پس کار انسانی انسان که فقط مخصوص انسان در جهان هستی است چیزی جز غیرزدایی از خود نیست یعنی عدم‌زدایی. و عدم‌زدایی از خود همان خودزدایی است تا خدا از انسان ظاهر گردد. و امام صادق می‌فرماید: «میان خالق و مخلوق جز خود مخلوق، حائل و حجاب نیست».

پس اگر مخلوقیت که خودیت و فردیت است از میان برخیزد و پاک شود آدمی به نفس واحده‌ی جهان هستی، یعنی خدا رسیده است. و آدمی برای خودزدایی و عدم‌زدایی و غیرزدایی دو راه در پیش روی دارد: راه دینی که به روش ایمان و از کانال بهشت می‌گذرد و راه دنیوی که به روش کفر و از کانال دوزخ می‌گذرد: راه اختیاری و راه اجباری: راه درون‌گرایی و معرفت نفس و پرهیز از جهان بیرون (تقوا) و یا راه برون‌پرستی و خودفریبی و دنیاپرستی. و در پرستش دنیا نمی‌توان از دنیا پاک شد مگر با زجر و جان‌کندن.

^{۵۳}. قرآن الساعه، بخش عذاب.

نمی‌توانی با کسی که دشمن تو است هماغوش باشی مگر اینکه زجر بکشی. و عذاب، حاصل پاک‌شدن از دنیا در حین هماغوشی با دنیا است.

و دنیا چه ربطی به خود و خودزدایی دارد؟: دنیا «غیر» است و جمال غیریت آدم است. زیرا دنیا و جهان ماده و کثرت بیرونی، با آدم همجنس است و در اصل یکی است و از عدم است. خداوند همان‌طور که در قرآن فرموده است جهان هستی را به یک نظر، از عدم آفرید. پس جهان ماده، ظهور عدم است و هیبت فنا است که به امر خدا، جلوه‌ی بقایی یافته است و در عرصه‌ی بقانمایی مهلتی دارد و در قیامت کبری این مهلت به سر می‌آید.

همان‌طور که باطن انسان و جهان یکی است، ظاهر و ماده‌ی انسان و جهان هم یکی است و اصل انسان و جهان هم یکی است (عدم). و به قول علی (ع): «انسان، جهان هستی است که به‌غایت فشرده و کوچک شده است»^{۵۴}. پس خودزدایی، در عمل همان دنیازدایی است و باطن خود را از تمایلات و تملک جهان برون پاک‌ساختن است. این کار یا به‌واسطه‌ی فقر و معرفت میسر است که راه دینی و اختیاری است و راه بهشت است و یا به‌واسطه‌ی ثروت‌اندوزی و دنیاپرستی و خودفریبی که راه جبری است و راه مخالفت با دین است و راه دوزخ و عذاب کشیدن است. به‌هر حال جهان هستی، آزمایشگاه تصفیه و تزکیه‌ی نفس انسان است و انسان در خودزدایی و عدم‌زدایی و غیرزدایی راه‌گزینی ندارد. یا با عشق پاک می‌شود یا با فسق. یا با شوق و لذت و یا با اکراه و خفت. یا با سلامت و نعمت و یا با امراض و ذلت. یا با شکر و یا با کفر. یا با خودشناسی و یا با خودفریبی. یا با سلام یا با فحش. زیرا خداوند اراده کرده است که به انسان وجود عطا کند و بقای جاودانه‌اش ببخشد و انسان هرگز قادر به نابود کردن کامل خویش نیست. انسان مجبور به وجود داشتن است و وجود، اصل جبر و جبری‌ترین عنصر و علت است؛ جبری که سراسر از عشق و رحمت خدا است و بشر هم عملاً عاشق وجود خاکی خویش است و حتی دوزخیان و اهل عذاب و کفر هم تلاش خود را صرف هرچه بیشتر در عالم خاک زیستن، می‌کنند و برای افزودن یک ساعت بر عمر خود حاضر به هر کاری هستند. پس این جبر، علتی لذت‌بخش برای انسان است و بشر فطرتاً به آن عشق می‌ورزد و قدرش را ذاتاً می‌داند و همین حیات دنیوی را عالی‌ترین ارزش می‌داند و ترس از مرگ هم

^{۵۴}. «أَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ، وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ».

که منشأ همه‌ی ترس‌ها و زجرها است، ترس از دست دادن وجود است، زیرا وجود خود را فقط در غالب خاک می‌پندارد و همین جهل منشأ همه‌ی جهل‌ها و ترس‌ها و عذاب‌ها است. و ایمان و باور قلبی به مرگ، به‌مثابه نیمی از سعادت و سلامت و بهشت است؛ نیمی از ایمان به خدا است و اکثریت قریب به اتفاق بشر، مرگ را به‌طرز سحرآمیزی قلباً باور نمی‌کنند و با تماشای مرگ عزیزان خود گویا مشغول تماشای نمایشی هستند. و عجیب اینکه همین ناباوری مرگ، منشأ ترس از مرگ و ترس از هر چیزی است. حال آنکه ظاهراً نباید این‌طور باشد و کسی که مرگ را درباره‌ی خودش باور ندارد نباید اصلاً ترس از مرگ داشته باشد. همین تضاد در کافران منشأ بخش عظیمی از تضادهای درونی و رفتاری آنها است و منشأ بسیاری از عذاب‌ها است. باور قلبی و یقینی مرگ درباره‌ی خویشتن، به معنای باور کردن جدایی کامل از دنیا است و این است که باور مرگ و رغبت به مرگ از نشانه‌های مؤمنان واقعی است که دل از دنیا کنده‌اند و به دست خود راه غیرزدایی را بر خود آسان کرده‌اند.

بهشت و دوزخ، که دو صورت گند شده‌اش در دنیا حضور دارد، برای مَحرم و نامحرم است.^{۵۵}

بهشت و جهنم، همان شکر و کفر در عرصه‌ی ارتباطات^{۵۶}

(آنکه قصد سلطه بر جهانیان را دارد، به عداوت با آن می‌رسد، ولی آنکه دست از جهان می‌شوید و به درون خود می‌رود، کل جهان را در هویت بهشتی‌اش با خود می‌یابد در درون خود.)
همه‌ی ارتباطات و اعمال و تجربیات بشری با هر کس و هر چیزی از جمله با خویشتن نهایتاً یا به شکر می‌رسد و یا به کفر. و این نهایت انسان در جهان است. یعنی یا به تسلیم و رضا و لذا تشکر می‌انجامد و وصال، و یا به انکار و عداوت و لذا کفر می‌انجامد و فراق و قحطی ابدی که همان دوزخ است؛ همان‌طور که شکر هم وادی بهشت است. یکی بدبختی و شقاوت است و دیگری خوشبختی و محبت.

^{۵۵}. اشراق قرآنی، شماره ۱۰.

^{۵۶}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۳، مقاله‌ی «فلسفه‌ی شکر و کفر».

رابطه‌ی انسان در جهان یا به عداوت با جهان و جهانیان و از جمله خویشتن می‌رسد و یا به محبت و شکر و وحدت. اولی از جهان طرد می‌شود و دست خالی از دنیا می‌رود و دومی جهان هستی را به ارث می‌برد. یکی جهنم است و دیگری جنت. جهنم همان فقدان وجود است و جنت هم وجدان وجود. آنکه قصد تصاحب و سلطه بر جهان و جهانیان را دارد، به عداوت با آن می‌رسد و آن را از دست می‌دهد و طرد می‌شود. ولی آنکه دست و دل از جهان می‌شوید و به درون خود می‌رود و بر جای خودش می‌نشیند، به‌ناگاه کل جهان را در هویت بهشتی‌اش با خود می‌یابد در درون خود. جهانی که انسان می‌تواند به ارث برد، در درون او است و این جهان صلح و محبت و شکر است، زیرا لایق انسان است، زیرا از آن انسان است، زیرا به تعداد آدمیان جهان‌ها وجود دارد، به تعداد جان‌ها. و هیچ‌کس جهان دیگران را نمی‌تواند به ارث برد بلکه درصدد تصاحب جهان دیگران، جهان خود هم از دست می‌رود و این است کفر.

کسی که شجاعتِ ماندن در بهشتِ دنیا را ندارد، از بهشت موعود هم محروم است^{۵۷}

(طبیعت، سیمای خاکی بهشت ابدی است و صنعت هم سیمای خاکی دوزخ است.)

وصف بهشت در قرآن کریم دقیقاً و عیناً وصف يك زندگي کاملاً طبیعی در آغوش طبیعت بکر است به همراه يك یار شفیق و همدل. به لحاظ امکانات، این بهشت بر روی همین زمین و در همین دنیا کاملاً مهیا می‌باشد، ولی کیست که لیاقت و استحقاق و شجاعت چنین زیستی را داشته باشد؟ کسی که در این دنیا این استحقاق را ندارد، از بهشت موعود و ابدی بعد از مرگ هم محروم است. کسی که در همین دنیا از چنین زیستی لذت نمی‌برد، در آخرت هم از آن محروم خواهد بود. کسی که زندگي دوزخی صنعتی و شهرنشینی را ترجیح می‌دهد، در واقع باید بداند که جایگاه ابدی او نیز دوزخ است. کسی که در طبیعت آرام و قراری ندارد دوزخی است. کسی که عاشق آتش و دود است، عاشق ماشین جهنم است و باطناً کافر است.

^{۵۷} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۵، مقاله‌ی «استحقاق بهشت و جهنم».

روستاییانی که از زندگی خود بیزارند، در حقیقت لایق دوزخ شده‌اند که به شهرها مهاجرت می‌کنند. زشتی و کفر اعمال و افکارشان موجب بی‌قراری آنها در روستا و نفرتشان از طبیعت شده و آنها را مستوجب دوزخ کرده و به سوی شهرها می‌راند. طبیعت، آستانه‌ی پروردگار است و صنعت هم آستانه‌ی ابلیس. طبیعت، سیمای خاکی بهشت ابدی است و صنعت هم سیمای خاکی دوزخ است. صنعت‌پرستی، همان دوزخ‌پرستی و کفر بشر است و همان‌طور که رسول اکرم فرموده «نفت، ماده اولیه‌ی دوزخ و غذای اصلی اهالی آن است» و لذا زندگی و اقتصاد نفتی و هرچه که از نفت است، یک زندگی دوزخی است. ماشینیزم یعنی ابتلای به دوزخ.

بهشت و جهنم، دو تجلی از محبت مردان خداست: عشق مه‌ری و عشق قه‌ری

«پلید کسی است که چون به او خوبی کنی به تو بدی کند و به کسی که به او بدی نماید خوبی کند».
(علی ع)

پس آدم پلید، عاشق بدی و زشتی و ناپاکی و شقاوت است و دشمن محبت و نیکی و زیبایی است. با این تعریف در واقع آدم پلید همچون دیوِ وارونه‌کار شاهنامه‌ی فردوسی است. آدم پلید، رذل، بدذات یا پست‌فطرت، چنین آدمی است.

پس واضح است که پلیدی در قبال نیکی رخ می‌نماید و هرچه که نیکی بیشتر و عمیق‌تر باشد پلیدی بزرگ‌تری آشکار می‌شود. و غایت نیکی هم محبت یک انسان به دیگران است. و این است که غایت پلیدی هم در قبال غایت محبت رخ می‌دهد. و این است که همواره در رابطه با مردان خدا و عارفان و پاکان، که اسوه‌های محبت به خلق هستند، شاهد ظهور اشد پلیدی‌ها هستیم. و این به‌مثابه زایمان و برون‌افکنی نفس کافر و شریر بشر است. همان‌طور که در رابطه با مردان خدا شاهد اشد ایثار و نیکوکاری و وفا هم هستیم. مردان خدا به‌مثابه برپاکننده‌ی قیامت نفوس بشرند و به‌واسطه‌ی آنها «نیکی و بدی»، «پلیدی و پاکی» و «حق و باطل» آشکار شده و مرز بین آنها معلوم می‌شود. آنچه که باعث این مقام و زایمان می‌شود، محبت مردان خدا است. و همین محبت، برپاکننده و تفکیک‌کننده‌ی بهشت و دوزخ

است. بهشت و جهنم، دو تجلی از محبت مردان خدا است: عشق مهری و عشق قهری! پلیدها به دوزخ می‌روند تا پاک شوند و پاک‌ها به بهشت می‌روند تا تعالی یابند و برای دیدار خدا مهیا شوند.^{۵۸}

۴۵۴۱. هر یک از چهارده معصوم، سلطان هفت طبقه‌ی زمین و هفت طبقه‌ی آسمان هستند و از این سلطنت الهی خود به اذن پروردگارشان هرچه خواهند می‌آفرینند از دوزخ‌ها و جنات و رضوان نو به نو! همان‌طور که علی(ع) در خطبه‌های نادره‌اش مکرر تصریح می‌فرماید که بهشت و دوزخ، همه از آن او است و هر که را بخواهد در این قلمروها اقامت می‌بخشد یا خارج می‌نماید.^{۵۹}

بهشت، همان طبیعت و سکوت و تنهایی و مستی و یار غار جهنم، همان صنعت و غوغا و بریز و پباش و بز و بکش^{۶۰}

(تمام مسئله همان پیدا کردن یار است؛ یاری صدیق و پاک و باوفا و اهل دل و معرفت و عاشق.

این است کلید درب بهشت! سادگی، یکی از اسرار این بهشت است.)

به‌راستی زندگی آرمانی من در این دنیا چیست؟ هیچ کس نیست که برای خودش تصویری از یک زندگی ایده‌آل نسبی در آینده‌ای نه چندان دور، در ذهن نداشته باشد، وگرنه منفعل و پوچ در گوشه‌ای می‌افتد و دست و دلش به هیچ کاری نمی‌رود.

زندگی آرمانی برای من به‌راستی و بدون هیچ تقلید و تلقینی، همان است که حافظ در یک بیت گفته است. همین الان داشتم زندگی آرمانی خود را مجسم می‌کردم که دیدم خیلی آشنا است و یادم آمد که تصویری از بیتی از حافظ شیراز است: «لب جوی و زیر درخت سرو و شراب ناب و رفیق شفیق». و من این صحنه را کامل‌تر می‌کنم: در جایی نزدیک پایان جهان که هیچ کس نیست و حتی گذر کسی هم به اینجا نیفتاده است و نخواهد افتاد.

^{۵۸}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۳، فصل ۳، مقاله‌ی «پلید کیست؟».

^{۵۹}. نزول و عروج روح، دفتر هجدهم (علم و روح کتاب).

^{۶۰}. بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی).

آیا این تصویر حافظ و بنده از زندگی آرمانی، همان لحظاتی نیست که محمد (ص) در سدرۃالمنتهی یعنی در نزد آخرین درخت جهان، با دوست خود گپی زد و بازگشت؟ به راستی چرا بازآمد؟ مجبور بود؟ در آنجا، هم رفیق شفیق بود و هم درخت سرو و هم شراب ناب طهورایی. و اما آیا جوی هم بود؟ حتماً بوده است؛ زیرا در قرآن جنت در همه جا به همراه نهر روان است و شرابی که در میان است و می گردانند و یار مهروی و بکر و پاک و عاشق و درخت طوبی.

این همان بهشت موعود است. پس این زندگی آرمانی به غایت ساده و کم خرج و سهل و ممتنع که گویی به آسانی به دست آمدنی است، محال است و فقط برای کسانی که خدا از آنان راضی است، اندکی در این دنیا و اصلش در جهان دیگر ممکن می شود.

ولی آیا به راستی برای چند درصد از آدم ها چنین صحنه ای از زندگی، همان بهشت مطلوب و زندگی آرمانی محسوب می شود؟ بی شک فقط انگشت شماری. و لذا اهل بهشت هم اندک اند. برای اکثریت قریب به اتفاق مردم، زندگی آرمانی همان دوزخ است و لذا به آن می رسند؛ اندکی در این دنیا و اصلش در آن دنیا.

پس هر کسی بالاخره به مقصود خود می رسد. پس تفاوت بین کافر و مؤمن در صورت بیرونی و محسوس، همان تفاوت بین دو سلیقه است و دو زندگی مطلوب متفاوت: طبیعت و سکوت و تنهایی و مستی به همراه یار غار. و دیگری صنعت و غوغا و عربده و بریز و بیاش و بزن و بکش.

پیدا کردن چنین طبیعتی هنوز هم محال نشده است و می توان گوشه ای دنجی از طبیعت و خلوت یافت. شراب ناب هم چه مصنوعی و چه طبیعی و باطنی اش حاصل می آید اگر یار غار و رفیق شفیق پیدا شود. تمام مسئله همان پیدا کردن یار است؛ یاری صدیق و پاک و باوفا و اهل دل و معرفت و عاشق. این است کلید درب بهشت!

به هر حال این بهشت نیز درجات دارد؛ همان طور که برای محمد، ناب ترین آن حاصل آمد ولی نماند و بازش گردانید همان یار. گفت: فعلاً برو که خیلی کار داریم. عشق باشد برای بعد.

محمد پس از رجعت از معراج و از زیر آن درخت، رنجور شد و تا به آخر عمر رنجور بود و تب و لرز داشت. کسی که بهشت را چشیده و دیده، دیگر تاب تحمل دنیای دوزخی مردمان شقی و جاهل را ندارد.

کسی که در آنجا آنقدر پاک شده است، در دنیا هر کس و چیزی بیمارش می‌کند. همه چیز این دنیا فاسد و میکروبی و زهرآگین است، مخصوصاً آدم‌هایش! و اصلاً دنیا بدون آدم‌هایش بهشت است. دوزخ فقط برای آدمیان است و مخلوق دست و اراده و عمل آدم است. مقام خلیفه‌گری انسان، در خلق دوزخ صنعت و تمدن خودنمایی کرده است. خدا بهشت را آفرید و آدم هم دوزخ را. البته آدم قصد بازسازی بهشت را داشت که دوزخ پدید آمد. پس آدم احمق است و خلاقیتش واژگون‌سالار است و همه‌ی فهم او وارونه است.

درخت، آن‌هم تک‌درخت، و جوی آبی روان در زیر آن، و من نشسته در زیرش با دستی جام می و دستی در گیسوان یار: این است بهشت و حیات آرمانی و جاوید انسان! وعده‌ی خدا در بهشت هم جز این نیست. پس بر حقی ذاتی استوار است این آرمان. این همان صحنه‌ی مینیاتور ایرانی اسلامی است.

نیاز ذاتی همه‌ی انسان‌ها در سرآغاز زندگی همین صورت از بهشت است و همه‌ی تلاش‌ها جهت برپایی این بهشت است که اکثراً موفق به برپایی آن می‌شوند اگر بخواهند. ولی این بهشت عمری ندارد و تراژدی «آدم - حوا» همواره تکرار می‌شود و زان‌پس برزخ و دوزخ است. و عموماً حتی خاطره‌ی آن بهشت هم از یادها می‌رود.

اشکال در همان «رفیق شفیق» و «یار غار» است که ابلیس به سراغش می‌آید و فتنه می‌کند در جهت جاودانه‌سازی آن بهشت؛ ولی حاصلش نابودی بهشت است. تمام جنون، برخاسته از جاودانه‌سازی بهشت جاوید است. و این جاودانه‌سازی، چیزی جز حرص و طمع و افزودن آفتابه و لگن بر این بهشت نیست که مرضی زنانه است.

سادگی، یکی از اسرار این بهشت است. و وسوسه‌ی ابلیس در پیچیده‌سازی آن است. البته امروزه سادگی را فقر و فلاکت می‌دانند و تمام بدبختی از جنون فقر است که بهشت را دوزخ می‌سازد. اکثر زناشویی‌ها در روزهای نخست خود کمابیش تجربه‌ای از این بهشت هستند که به واسطه‌ی وسوسه‌ی زن و اطرافیانش از دست می‌رود.

بهشت همان زندگی طبیعی است با دلی پر از محبت و اندیشه‌ای قانع و ساده. صدای پای آب و نغمه‌ی باد و شراب از دست یار و بوی خاک و تماشای جمال یار، کل بهشت است. این بهشت حواس است: دیدن

و شنیدن و بوییدن و چشیدن و لمس کردن. این همان چیزی است که مرده است و لذا بهشت ناممکن شده است. در خارج از بهشت به سرعت حواس از کار می‌افتند و دچار استحاله می‌شوند و بلکه وارونه می‌گردند و این است که آدرس بهشت منتهی می‌شود به دوزخ.

این بهشت، که بهشت حیوانی هم نامیده می‌شود، آرمان دست‌نیافتنی انسان شده است که فقط انگشت‌شماری از آدم‌ها به‌عنوان عارفان به آن می‌رسند؛ یعنی به حیات حیوانی می‌رسند. و این است که در قرآن اکثر مردمان را پست‌تر از حیوان می‌یابیم.

همه‌ی جانوران در بهشت هستند و بر احوال اشرف مخلوقات تأسف می‌خورند. این است که امروزه همزیستی با حیوانات یکی از مهم‌ترین روش‌های رسیدن به آرامش و سعادت شده است تا آدمی بهشت وجودشان را ببوید و در کنارشان نسیمی از بهشت را دریابد.

بهشت حاصل این شعار توحیدی است: «بودن کافی است»^{۶۱}

بهشت یعنی قرار گرفتن و غنودن در بودن محض، بودن برای بودن! به لحاظ فلسفی و عرفانی این همان مقام رسیدن به وجود محض است که کمال معرفت و هویت است: بودن و نه چیزی بودن و برای چیزی بودن. بهشت، همان هستی است و دوزخ هم چیستی است. این همان تفاوت بین وجود و ماهیت است؛ انسان ذات‌گرا و انسان صفت‌گرا، انسان حال‌گرا و انسان آرمان‌گرا، انسانی که هست و انسانی که می‌خواهد باشد. پس فرق انسان بهشتی و دوزخی فرق بین کسی است که وجود دارد و کسی که دچار عدم است و می‌خواهد به وجود آید.

برای رسیدن به بهشت باید از جهنم دل کند و گذشت. از وسوسه‌ها و فریب‌ها و وعده‌های دروغین شیطان در دوزخ باید رها شد و این مستلزم معرفت است درباره‌ی خود و شیطان و بهشت و دوزخ. پس علی‌راست می‌گوید که دوزخی جز بی‌معرفتی نیست.

ویژگی همسر بهشتی^{۶۲}

^{۶۱} . بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی)

^{۶۲} . بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی)

اساس بهشت دنیوی، یک یار غار و رفیق شفیق و انسانی هم‌سرنوشت و باوفا و بلکه عاشق است. عشقی پاک و برای خدا و بر مبنای ایمانی استوار و معرفتی دینی، اساس بهشت است؛ همان‌طور که درباره‌ی همسران بهشتی در قرآن می‌خوانیم که همسرانی هم‌جمال هستند؛ یعنی ظاهر و باطنِ همدیگرند. به لحاظ صدق و اتحاد قلبی تا آنجا پیش رفته‌اند که به لحاظ صورت نیز عین هم هستند. صورت واحد، مستلزم سیرت واحد است. پس صدق یار، اساس بهشت است. و همین نکته راز قحطی بهشت در حیات دنیا است.

همه‌ی انسان‌های پاک و با معرفت و صدیق، دارای همسری مذکور در بهشت اخروی در عالم غیب هستند، که برای برخی این همسر اخروی پا به عالم دنیا می‌نهد و با آنها همسر و یاور و هم‌سرنوشت می‌گردد. و این اساس بهشت است.

همسر و زن بهشتی باید عاشق بر شوهر خود باشد. این قاعده، هم طبق تجربه‌ی بشری و هم قول قرآنی درباره‌ی همسر بهشتی، مصداق دارد. یعنی عاشق‌بودن مرد کافی نیست و بلکه حتی لازم هم نیست، بلکه این زن است که باید عاشق بر مرد باشد؛ زیرا این او است که بهشت را تباه می‌کند و بازیچه‌ی ابلیس قرار می‌گیرد. و زنی که عاشق باشد، بازیچه‌ی ابلیس نمی‌شود. پس عشق زن به مرد، در صورتی که مردش انسانی مؤمن و با معرفت باشد، پدیدآورنده‌ی بهشت زمینی است. و این از نوادر روزگار است که اصولاً زنی عاشق بر مرد شود، آن‌هم مردی مؤمن و با معرفت و پاک که طبعاً از دنیا بهره‌ای اندک دارد و از آن پاک است. برای زن هم رستگاری جز این نیست.

تفاوت بهشت و رضوان خدا^{۶۳}

حیات بهشتی در حیات دنیا، بزرگ‌ترین مانع و حجاب رسالت انسانی و دینی است و این دو، ضد و نقیض یکدیگرند. زیرا رسالت معنوی در جامعه موجب از دست رفتن بهشت می‌شود و این رسالت مستلزم بلاپذیری و مصیبت‌دوستی برای رضای خدا و خدمت به مردم است. این تفاوت بین بهشت و رضوان خدا است. و رضوان برتر از بهشت است. در واقع انسان مؤمن بین بهشت و رضوان مخیر می‌شود؛ زیرا بهشت

^{۶۳} . بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی)

عرصه‌ی ارضای نفس به روش دینی و تقوا می‌باشد ولی رضوان عرصه‌ی رضای خدا و خلاف نفس بشر است.

اصولاً انسان برای بهشت خلق نشده است، بلکه برای رضوان الهی خلق شده است که بهشت هم یکی از موقعیت‌های زندگی اهالی رضوان است تا بتوانند به رسالت معنوی خود ادامه دهند و در عذاب نفسانی نباشند تا انرژی حیاتی آنها هدر نرود.

طبق قول قرآن، در بهشت آدمی هرچه بخواهد همان می‌شود؛ یعنی دارای قدرت خلاقه‌ی «کن فیکون» است. پس بهشت همان قلمرو مقام خلافت‌اللهی انسان است. پس بهشت به معنای رسیدن انسان به ذات خدایی خویشتن است و کسی به خود می‌رسد که به لحاظ امیال دنیوی، از خود گذشته باشد. کسی که از صفات خود بگذرد به ذات خود - که خدا است - می‌رسد و قدرت خلاقه می‌یابد و برای خدا می‌نشیند در خویش.

در واقع کسی به بهشت می‌رسد که از بهشت بگذرد؛ آن‌هم نه به حساب و معامله و مکر، که با عشق و معرفت و حق‌پرستی. یعنی کسی که به دین وارد می‌شود تا به بهشت برسد، سر از دوزخ درمی‌آورد، ولی کسی که به دین وارد می‌شود تا به خدا برسد، به بهشت می‌رسد که قلمرو حضور خدا است. به همین دلیل کسی که به بهشت می‌رسد باز برای رضای خدا از بهشت می‌گذرد. پس انسان باید عاشق حق باشد نه خودش.

خودِ اعمال خوب و بد موجب ایجاد وضعیت بهشتی یا دوزخی انسان در دنیا است^{۶۴}

(اعمال و صفات بد، وجود را آشفته و متشنج می‌کند: وضعیت دوزخی! اعمال نیک موجب آرام

و قرار روحی و وحدت و تمرکز فعل و انفعالات وجود است: وضعیت بهشتی!)

اعمالی همچون دروغ‌گویی، ریاکاری، دزدی، زنا، خیانت، ربا، قمار را اعمال بد گویند و صفاتی همچون حرص، ترس، حسد و سلطه را صفات بد گویند و اعمال و صفاتی مثل صدق، قناعت، صبر، بخشش، پاکدامنی، وفا، شجاعت و تواضع و محبت را نیکی گویند. بد بودن آنها و نیک بودن اینها از چیست؟

^{۶۴} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۲، مقاله‌ی «فلسفه‌ی نیکی و بدی».

نیکی و بدی اینها فقط مربوط به اجر و عذاب پس از مرگ نیست؛ زیرا کسی که حیات پس از مرگ را ندیده و درک نمی‌کند، حق دارد که به این ارزش‌ها پای‌بند نباشد و به‌علاوه معارف دینی منوط به عقل هستند. و نیز اینکه اصلاً ایمان به حیات پس از مرگ، یکی از بزرگ‌ترین نتایج اعمال نیکو است که در همین دنیا عاید انسان می‌شود و به او آرام و قرار روحی می‌بخشد که بزرگ‌ترین اجر اعمال نیک است. و اما به غیر از این در همین حیات دنیوی نیز نیکی و بدی دارای اجر و عذاب هستند و آن در یک کلمه مربوط به معنا و وضعیتی است که نظم و اتحاد و یگانگی وجود نامیده می‌شود که در معرفت دینی، توحید خوانده می‌شود و ایمان نیز خود بیان و نتیجه‌ای از همین وحدت وجود حاصل از اعمال نیک می‌باشد؛ زیرا وحدت وجود موجب آرامش است.

در یک کلام، بدی اعمال و صفات بد از این رو است که نظم و هماهنگی و وحدت ارکان و سازمان و اعضا و حواس را در هم می‌ریزد و وجود را آشفته و متفرق و متشنج می‌کند و بالعکس اعمالی که نیک نامیده می‌شوند، در خدمت وحدت و تمرکز فعل و انفعالات وجود هستند. و این بدان معناست که توحید و یگانگی، یک امر و نیاز ذاتی است که وجود را آرام و قرار می‌بخشد و عزیز و بهشتی می‌کند؛ یعنی به هستی می‌بخشد و هستی‌دار می‌کند و اعمال بد موجب قحطی وجود و احساس نابودی می‌شود که همان وضع دوزخی است.

تمدن تکنولوژیستی، عرصه دوزخ؛ تمدن امام‌زمانی عرصه جنات نعیم^{۶۵}

تاریخ تمدن مدرن، تاریخ تمدنی آتشین و تکنولوژیکی است و همان‌طور که تکنو به معنای برون‌افکنی است، تمدن تکنولوژیستی هم تمدن برون‌افکنی نفس است به قدرت آتش! همان‌طور که تکنولوژی، تماماً مخلوق آتش است و آتش‌افزا! و بدین طریق، تمدنی دوزخی رخ نمود و دوزخ اخروی در دنیا عیان شد به واسطه‌ی تکنولوژی.

ولی تمدن امام‌زمانی، تمدنی نوری است و نفس بشری به قدرت نور معرفت و محبت، پاک می‌شود و در غایت این ترکیه و تطهیر و عصمت نفس، جمال ذات حق متجلی می‌گردد و این عرصه‌ی جنات نعیم

^{۶۵}. حکمت حکومت.

پروردگار است که بشر در حضور پروردگارش زندگی می‌کند. و لذا هر کسی بر جای خویشتن است؛ یعنی عادل است.

اگر جامعه‌ی امام زمانی به عنوان جامعه‌ی متشکل از انسان‌های کامل رخ ندهد، کل تاریخ بشری مهمل و عبث و بی‌هدف می‌ماند. پس چنین واقعه‌ای حتماً محقق می‌شود. جامعه‌ای متشکل از انسان‌های صاحب وجود و مقیم در ذات و قائم به عدل و عشق و عرفان حق و مشتاق لقای الهی هر صبح و شام! جامعه‌ای که وصفش همان وصف جنات نعیم در قرآن است. و این وعده‌ی خدا در کتابش می‌باشد که: «دوزخ آشکار شد و بهشت بسیار نزدیک گردید»^{۶۶}.

«گنجی نهان بودم چون عاشق بر ظهور خویش شدم، جهان را آفریدم...» (حدیث قدسی). و جامعه‌ی امام زمانی عرصه‌ی تحقق تمام و کمال آرمان خدا در خلق است؛ یعنی آنچه را که در طول تاریخ انگشت‌شماری از اولیا و عرفا می‌یافتند و محل ظهور حق می‌شدند، در جامعه‌ی آخرالزمانی امام، کل بشریت توبه کرده از ظلم، محل ظهور پروردگار می‌شوند. «آنچه که در راه بود، رسید»^{۶۷} (سوره نجم). و امام زمان، رهبر و خورشید اشراق چنین جامعه‌ای است: «زمین به نور پروردگارش طلوع می‌کند»^{۶۸} (قرآن). پس ای مردم، برای طلوع نور خدا از زمین، قلوب خود را به نور عشق امام، و اندیشه‌ی خود را به نور معرفت امام، منور و بینا نمایید تا از اهالی جنات نعیم پروردگار شوید.

بهشت بودن بهشت فقط حاصل ارتباط انسان با خدا و اولیای اوست^{۶۹}

۲۹. بهشتی که در مذاهب سامی آمده، در مذاهب هندو که در قلب طبیعت سرسبز و جنگلی رشد کرده‌اند، وجود ندارد و بهشت مذاهب هندو به معنای رسیدن به نیروانا می‌باشد که اتحاد در طبیعت و محوشدن و حضور جاودانه یافتن در آن است. و این بهشتی پیش‌رفته‌تر است به لحاظ عاطفی و معنوی؛ زیرا بهشت، وصال روح است و نه وصال جسمانی. یعنی آدمی به جای اینکه سیب را بخورد، در سیب حضور یابد و

^{۶۶}. «و أُرْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَ بُرُزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ». (شعراء / ۹۱-۹۰)

^{۶۷}. «أُزِفَتِ الْأَرْفَةُ». (نجم/ ۵۷)

^{۶۸}. «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا». (زمر/ ۶۹)

^{۶۹}. خداشناسی ربوبی، فصل پنجم.

خود سیب باشد. به جای اینکه بدن یار را در آغوش گیرد، با روح او متحد و یگانه شود. و این بهشت معنوی و روحانی است که پیشرفته‌تر از بهشت جسمانی می‌باشد. و این بهشت وحدت وجود می‌باشد که در عرفان اسلامی رخ نموده است و از بهشت هندی پیشی گرفته است و بسیار برتر و عاشقانه‌تر از آن است. ۳۰. همان‌گونه که عرفای ما همچون حافظ توصیف کرده‌اند، بهشت همه‌ی خردمندان جهان، سایه‌ی درخت و جوی آب و نغمه‌ی بلبل و سیمای گل و جام شراب و یاری شفیق است. و این همان بهشت موعود مذاهب است. چنین بهشتی فقط هم شرایط و امکانات مذکور نیست، بلکه ارتباط روحانی انسان با این شرایط است که در محور آن، رفیق شفیق قرار دارد؛ یعنی عشق عرفانی! خود این عشق، مولد چنین بهشتی است. زیرا آدمی در عشق زنده می‌شود و لذا می‌تواند با حیات مربوط گردد و به آن ملحق شود. و بدین‌گونه است که عارف از بوی و جمال گل و نغمه‌ی بلبل و عکس رخ یار در پیاله، تماماً خداوندش را درمی‌یابد و با او به‌عنوان منشأ حیات و زنده‌ی مطلق رابطه برقرار می‌سازد و این است جاودانگی بهشت و سعادت ابدی و بی‌پایان.

۳۱. پس بهشت بودن بهشت فقط از ارتباط انسان با خدا است که خالق بهشت و خود بهشت است و نور حیات و جلال و جمال زیبایی آن.

۳۲. پس این بهشت محصول عشق عرفانی و وحدت وجود در عارف است که تماماً حاصل رابطه‌ی مراد و مرید می‌باشد.

۳۳. پس بهشت و جاودانگی و سعادت ابدی و لذت بی‌پایان و فرارونده تماماً چیزی جز خود زندگی و زنده‌شدن و الحاق به زندگی نیست.

۳۴. و کل دین خدا و معارف و تلاش‌های معنوی هم راه و رسم رسیدن به زندگی و حی و حاضر شدن است و در حضور حی یعنی خداوند قرار گرفتن است و با او مربوط شدن و به او ملحق گشتن. این همان جریان زندگی است.

۳۶. «چون دو نفر دل در میان نهند، سومی خدا است»^{۷۰}. این است صراط مستقیم خدایابی و راه یابی به بهشت خدا و جاودانگی و سعادت ابدی. این همان عشق عرفانی و رابطه‌ی مراد و مرید و درب رضوان الهی می‌باشد.

۳۷. پس با ارزش‌ترین و عالی‌ترین و ماندگارترین عمل بشری نه نماز خواندن و ورد گفتن و صدقه‌دادن و خیرات نمودن و باری به هر طریق به شهرت رسیدن و نام نیکی از خود در میان اموات بر جای نهادن، بلکه یافتن دوست صدیق و دل‌زنده به عشق حق و دل‌نهادن در نزد او است. این است که آخرین پیامبر آخرالزمان نیز می‌گوید: «کسی را که امام نیست، ایمان نیست»؛ یعنی خدا نیست، یعنی اجری نیست و بهشتی نیست و همه‌ی تلاش‌هایش محکوم به ابطال و برزخ و دوزخ است.

۳۸. راه دین هم به قول خداوند، راه زنده‌شدن است به روح زندگانی. زنده‌شدن است به خدا. زنده‌شدن است به عشق الهی. و برای آدمی زندگانی غیر از این نیست و مابقی دوزخ است.

۳۹. آدم دل‌مرده هرچه نماز بخواند، دیوانه‌تر می‌شود و هرچه بیشتر صدقه می‌دهد شقی‌تر می‌شود و هرچه مشهورتر می‌گردد روسپی‌تر می‌شود و هرچه پول‌دارتر می‌شود معذب‌تر و رنجورتر می‌گردد.

۴۰. زندگی فقط به این دلیل ارزش زیستن دارد و ارزش این همه رنج کشیدن و عذاب بردن و خون دل خوردن و جان‌کندن و ضجه‌زدن را دارد که اگر و حتی اگر یک در میلیارد آدمی در این عرصه بتواند با خداوند رابطه برقرار کند. همین و بس! یعنی به این امید و احتمال که بتواند زنده به روح گردد و دلش به نور خداوند حیات یابد. یعنی به این امید و احتمال که آدمی حقیقتاً بتواند زنده شود. این همه جان‌کندن به امید و احتمال زنده‌شدن است. ما زنده نیستیم، بلکه مفروض به زندگی هستیم؛ همان‌طور که هستی ما هم یک جعل است. یک فرض و قرض است تا شاید تحقق یابد. زندگی برای انسان یک فرصت است؛ فرصت زنده‌شدن و به زندگی پیوستن، فرصتی برای شناخت زندگی که خداوند است. بیاییم و این فرصت را هدر نکنیم. حیف است. و حیفی هولناک‌تر از این در کائنات نیست. حیف و هزار افسوس بر انسان که جز زندگی همه‌چیز را می‌جوید و لذا جز دروغ نصیبتش نمی‌گردد.

^{۷۰}. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا ثُمَّ يَنْبَهُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (مجادله / ۷)

بهشت و دوزخ و برزخ در دنیا هم وجود دارد که البته کمالش بعد از مرگ رخ می‌دهد^{۷۱}

س. آیا جناب عالی همچون دانتی معتقد به سیر و سلوک از دوزخ و برزخ و بهشت هستید و این تجربیات را داشته‌اید؟

ج. به نظر بنده دانتی یک شاعر عارف مشرب است و نه عارف به معنای واقعی کلمه. بسیاری از آنچه را که او در اثر مشهورش گزارش می‌دهد برخاسته از مطالعات ایشان از معارف اسلامی و شرقی است. «کمدی الهی» یک رمان مذهبی و حکیمانه است و اثری سترگ و با ارزش است. ولی سیر و سلوک در دوزخ و برزخ و بهشت در حیات دنیا، کار عارفان بزرگ است و بخش مهمی از سیر و سلوک الی‌الله در وادی معرفت نفس می‌باشد. بنده نیز از این تجربه برخوردار بوده‌ام و گوشه‌ای از این وقایع را در زندگینامه‌ام گزارش کرده‌ام. حقیقت این است که بهشت و دوزخ و برزخ برای انسان‌ها در حیات دنیا هم وجود دارد که البته کمالش بعد از مرگ رخ می‌دهد. و عارف کامل کسی است که این سیر و سلوک را در همین دنیا به‌غایت رسانیده و به رضوان خداوند وارد شده باشد که همان مقام رضا و توحید و فنا است. در همین دنیا اکثریت مردمان در دوزخند و گروه خیلی در برزخ به‌سر می‌برند و اندکی هم در جنت هستند و انگشت‌شماری هم در رضوان مقیم می‌باشند.

س. آیا می‌توانم بپرسم که خود شما اینک مقیم در کجایید؟

ج. چون قول داده بودم که به هر سؤالی پاسخ دهم (به جز اسرار مردم) مجبور به پاسخم. بنده به لطف پروردگارم اینک بر آستانه‌ی رضوان الهی قرار دارم و امید به رحمت او دارم که مرا بپذیرد. قابل ذکر است که همه‌ی مراحل و مدارج عالم وجود از طبقات دوزخ تا جنت و برزخ و رضوان در عالم دنیا، کلاً مشمول برزخیت است؛ یعنی نسبی است. تمام و کمال این مدارج وجود، بعد از مرگ و قیامت کبری آشکار می‌شود. یعنی بعد مرگ، این‌چنین، چنین‌تر می‌شود و آن‌چنان هم چنان‌تر می‌شود و هر امری مطلق می‌گردد. این مسئله در قرآن مذکور است.

^{۷۱}. ناگفته‌ها و ناشنیده‌های عصر ما.

همه‌ی طبقات بهشت و برزخ و دوزخ تا قیامت کبری در همین جهان است^{۷۲}

۱۲۳۵. برخی می‌پندارند که پذیرش این حکمتِ مسخ و نسخ مترادف با انکار آخرت است. درحالی‌که نص صریح قرآن کریم حتی بهشت را در قلمرو زمین و آسمان معرفی کرده است: «به سوی مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که عرض آن عرض آسمان و زمین است سبقت جوید که این بهشت آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و...»^{۷۳}. (حدید / ۲۱)

در حقیقت کسانی این حکمت را مخالف آخرت و معاد می‌پندارند که خداوند را هم مترادف عدم می‌دانند و پرستنده‌ی معدومیت پروردگارند و جهان هستی و زمین و آسمان‌ها در نظرشان به بازی و عبث می‌آید و نمی‌دانند که همه‌ی طبقات بهشت و برزخ و دوزخ تا قیامت کبری که بساط جهان پیچیده می‌شود، در همین جهان هستی است که این معنا نیز عینا و مکرر در قرآن کریم آمده است: «مؤمنان در بهشت جاودانه‌اند تا زمانی که زمین و آسمان‌ها برپا است و کافران در جهنم جاودانه‌اند تا زمانی که زمین و آسمان‌ها برپا است و بعد از آن خداوند هرچه خواهد کند و...»^{۷۴}. که این مضمون از جمله ترجیع‌بندهای قرآن کریم است ولی افسوس که به‌ندرت در آن تفکر می‌شود. و عین این معنا از رسول اکرم (ص) نیز آمده است که وسعت بهشت و جهنم را عین وسعت زمین و آسمان خوانده است.

در حقیقت همه‌ی طبقات بهشت و دوزخ و همه‌ی اهالی‌شان، از مردگان و زندگان، جملگی در همین جهان هستی اقامت دارند تا پایان جهان. و صد البته که کافران و جاهلان حتی طبقه‌ی نخست و صورت ناسوتی این جهان را هم به‌درستی نمی‌بینند و نمی‌فهمند تا چه رسد به بطن‌های دیگرش که عالم غیب و آخرت محسوب می‌شود که جز اهل شهود آن را در نمی‌یابند.

بنابراین همین جهان نیز حامل همه‌ی طبقات عالم غیب، اعم از بهشت و جهنم نیز می‌شود و ماورای طبیعت در باطن همین طبیعت قرار دارد؛ هرچند که بهشت و دوزخ دنیوی و حسی به‌مثابه طبقه‌ی اول بهشت و

^{۷۲}. نزول و عروج روح، ج ۱، فصل ۴ (نسخ و فسخ).

^{۷۳}. «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

^{۷۴}. «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَنَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهيقٌ * خَلَدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَنَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٌ». (هود ۱۰۸-۱۰۶)

دوزخ - که بر همگان آشکار است - فقط برای انگشت‌شماری قابل درک و باور است، تا چه رسد به بطن‌های غیبی این جهان از طبقات بهشت و جهنم و برزخ و درک اسفل. بنابراین این حکمت نه تنها منافی آخرت و معاد نیست بلکه اتفاقاً محسوس‌ترین حکمتی است که معاد و آخرت و بهشت و دوزخ را برای کافر و مؤمن در همین دنیا به اثبات می‌رساند به واسطه‌ی عقل و معرفت محض. و اتفاقاً همین جنبه‌ی معرفتی و عقلانی این حکمت است که آخرت‌فروشان را ناخوشایند است و تاجران دینی را!

۱۴۶۳. مهم‌ترین علت انکار مردمان و علمای دینی نسبت به حکمت تناسخی، آن است که بطون غیبی زمین و آسمان را که در همین دنیا حضور دارد درک و تصدیق نمی‌کنند و باور ندارند که بهشت‌ها و دوزخ‌های اخروی هم در بطن همین جهان و در ظرف زمین‌ها و آسمان‌ها تحقق می‌یابد و نه پس از پایان جهان هستی! تا بشریت تصفیه حساب نشود جهان به پایان نمی‌رسد و بشر به حضور پروردگارش نائل نمی‌آید.

درهای بهشت و برزخ و دوزخ از زمین باز می‌شود و زندگی اخروی نیز همین زمین است^{۷۵}

(برای مومن، مرگ به معنای خروج از خانه کوچک تن و ورود بر خانه بزرگ زمین است. باطن جنتی و غیبی زمین، بسیار عظیم‌تر از حجم ریاضیاتی آن است. هفت آسمان و هفت بهشت در همین زمین است. جنات نعیم و بهشت‌های هفت‌گانه، همان امامان محمدی‌اند. بهشت‌شناسی ما عین امام‌شناسی ما است.)

۵۰۹۶. زمین، محبوب‌ترین و مطلوب‌ترین خانه‌ی آدمی در کل کائنات است. زیرا فقط زادگاه او نیست بلکه تا پایان عمر جهان هستی از زمین تا کهکشان‌ها و آسمان‌ها، زندگی اخروی و پس از مرگ انسان نیز همین زمین است. زیرا همه‌ی درهای بهشت و برزخ و دوزخ از زمین گشوده می‌شود. زیرا زمین حافظه و عصاره‌ی کائنات و خلاصه‌ی همه‌ی انوار و ارواح قدسی خداوند و تجلی همه‌ی صفات و اسمای او است در حد کمالش! پس کسی که این خانه‌ی ابدی خویش را نشناسد پس از مرگ، بر ظلمات زمین یعنی

^{۷۵}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

دوزخ وارد می‌شود. انسان باید ابواب بهشت زمین را از حیات این دنیایش بشناسد که همان ارواح چهارده معصوم است که ابواب جنات نعیم پروردگار بر زمین اویند تا پایان جهان!

۵۰۹۷. پس می‌بینید که زمین‌شناسی در مذهب ما هیچ ربطی به زمین‌شناسی در نزد علوم طاغوتی بشر ندارد که علوم بغی هستند و فقط ابواب دوزخ را می‌کشایند. پس طبق قول الهی در قرآن کریم پیروان این علوم بدون شک بر خلق ذره‌ای جهنم وارد می‌شوند؛ بر خلقت سلولی و میکروبی و ژنتیکی و اتمی و کوانتومی و امثالهم! و این همان مسخ در اجزای زمین است در وجه جمادی و نباتی و حیوانات ذره‌ای!

۵۰۹۸. ولی برای اهل ایمان و معرفت امامیه، مرگ به معنای خروج از خانه‌ی کوچک تن و ورود بر خانه‌ی بزرگ زمین است که باطن جنتی و غیبی این خانه‌ی مدوّر، بسیار بسیار عظیم‌تر از حجم ریاضیاتی آن است. همان‌طور که هفت آسمان در این زمین گنجانیده شده‌اند پس هفت بهشت هم در همین زمین جای دارند: «و به آنها گفته می‌شود در هر یک از بهشت‌های زمین که می‌خواهید مسکن گزینید». (قرآن)

۵۰۹۹. ابواب هفت‌گانه‌ی جنات نعیم و بهشت‌های هفت‌گانه، همان امامان محمدی و علوی هستند؛ یعنی امام علی، علی‌بن‌حسین، محمدبن‌علی، علی‌بن‌موسی، محمدبن‌علی، علی‌بن‌محمد و محمدبن‌حسن! و اما هفت معصوم دیگر باطن این جنات و جمال جلال‌های کریم خداوند در بهشت می‌باشند. یعنی این چهارده معصوم به‌مثابه ظاهر و باطن جنات نعیم می‌باشند. همان‌طور که ارواح نزول و صعود یا تأویل و تجلی نیز هستند که قبلاً درباره‌اش سخن نموده‌ایم. پس زمین‌شناسی و بهشت‌شناسی ما عین امام‌شناسی ما است.

۵۱۰۰. ... بهشت قلمرو علم و عرفان و مکاشفات جلال و جمال الهی است که امامان ما ابواب و عیون و جلال و نیز معلمان این جلوه‌ها هستند. و لذا در همین حیات دنیوی نیز هر شیعه‌ای باید در درک و شهود هر نعمت و رحمت و عزت و جلال و کمالی آنها را تأویل به محمد و آل‌محمد کند که در «اللهم صل علی محمد و آل‌محمد» خلاصه شده است. زیرا فقط در این صورت است که به حقیقت الهی حیات طیبه نائل می‌آید و از همین دنیا بر جنات نعیم وارد می‌شود. و لذا در قرآن کریم همواره حضور مؤمنین و متقین در جنات نعیم بر فعل حاضر و استمرار است نه مستقبل و ماضی: «ان المتقین فی الجنات النعیم: به‌راستی که متقین در جنات نعیم هستند»^{۷۶}. (نه اینکه بودند یا خواهند بود). زیرا قلمرو جنات، همین زمین است؛

^{۷۶}. إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (حجر / ۴۵). إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ. (دخان / ۵۱)

همان‌طور که درباره‌ی دوزخیان هم به همین فعل استمرار آمده است. صلوة خدا بر محمد و آل محمد و صلوة آل محمد بر مؤمنین، راز گشایش جنات نعیم و ورود به عالم غیب این زمین است؛ یعنی زمین آسمانی و آسمان زمینی!

۵۱۳۲... توابین و مؤمنان در بطن‌های آسمانی زمین عروج می‌کنند و ملکوتی و لاهوتی می‌شوند و کافران در طبقات دوزخی و اسفلی زمین سقوط نموده و مسخ می‌گردند و به شیاطین ملحق می‌شوند. و همه‌ی این وقایع در زمین است تا زمانی که جهان هستی از زمین و آسمان‌ها برپا است. پس بنگر به عظمت حیرت‌آور و آسمانی این زمین به‌ظاهر کوچک که ذره‌ای مفقوده در کائنات است که کل کائنات را به سجود بر خویشان می‌کشاند.

آخرت و قیامت و بهشت و دوزخ و برزخ از هم‌اکنون حضور دارند و درب ورود به همه‌ی این جهان‌ها، باطن خود انسان است

۳۰۳۴. در حقیقت آنچه در قرآن کریم موسوم به آخرت و قیامت و بهشت و دوزخ و برزخ است فقط مربوط به پس از مرگ انسان نیست، بلکه از هم‌اکنون حضور دارند با حضور ما در این جهان‌ها و این جهان‌ها در جان ما! و این تداخل عالم صغیر و کبیر از وجه روحانی است. زیرا عالم روح مربوط به قلمرو عالم کبیر است که تا ذات عالم صغیر رخنه دارد.

۳۰۳۷. جالب‌تر اینکه درب ورود به همه‌ی این جهان‌ها و جان‌ها و عوالم صغیر و کبیر و دنیاها و آخرت‌های بی‌پایان الهی، باطن خود انسان است از راه عرفان نفس محمدی و به نور قائم آل محمد و هدایت علوی و فطرت فاطمی!

۳۰۳۸. در حقیقت درب ورود به این عوالم بهشت و دوزخی و برزخی، یک نقطه‌ی لامتناهی به‌نام دل در انسان است؛ همان نقطه‌ای که در مؤمنان به‌مثابه بیت‌الله است. پس این خود او است که ما را بر این عوالم راه نموده و هدایت می‌فرماید به یاری اولیایش.

۳۰۳۹. امام صادق(ع) در رساله‌ی الهفت‌الشریف و نیز محی‌الدین بن عربی در برخی مشاهداتش، علنا از این جهان‌های موازی خبر داده‌اند که برخی از این جهان‌ها مختص انسان‌هایی است که در آن واحد حیات زمینی دارند و حیات بهشتی نیز دارند و گروهی دیگر نیز دارای حیات جهنمی هستند در عین حیات

دنیوی. و خود ائمه‌ی هدی (ع) در آن واحد در همه‌ی جهان‌ها حضور دارند در زمین‌ها و آسمان‌ها. و عجا که درهای ورود همه‌ی این جهان‌ها از روی زمین گشوده می‌شود از جایگاه‌هایی که قرآن کریم آن‌را مناطق شرقی خوانده است که منظور مناطق و موقعیت‌های اشرافی است که اولیای الهی این درها را کشف می‌کنند تحت نور زمان باطنی در درجات تجلی. و صاحب این نور، قائم آل محمد است و لذا او را صاحب زمان خوانند که منظور زمان نوری است.^{۷۷}

۳۳۴۴. اگر حیات موجود بر روی همین زمین را بشناسیم، خواهیم دانست که این زمین کوچولوی ما برحسب ظاهر به لحاظ محتوا و ظرفیت حیاتی از کل کائنات، برتر و جامع‌تر است. زیرا به قول الهی در کتابش هفت طبقه‌ی دوزخ و برزخ و بهشت را در خود جای داده است که ما فقط یک صورتش را، آن‌هم کورکورانه درک کرده و نسبت به سایر جنبه‌های غیبی حیاتش غافلیم.^{۷۸}

۴۵۵۷. ... این زمین، عالی‌ترین نقطه‌ی عالم امکان است که هفت طبقه‌ی بهشت و جهنم و همه‌ی حقایق الهی در آسمان‌ها را در خود داراست. و تأویل به معنای رسوخ در زمین است و رسوخ در قلب زمین که همان قلب و خودیت انسان است: «در هر بهشتی از این زمین که می‌خواهید اقامت گزینید...». (قرآن کریم)

۴۵۵۸. پس ما پس از مرگمان به هیچ جای دیگری نمی‌رویم بلکه به طبقات اسفلی یا اعلایی این زمین، تأویل و تحویل می‌شویم؛ بسته به آنچه که در حیات دنیا بوده و خواسته‌ایم و این تأویلات و تحویلات تا پایان قیامت کبرا - که بساط زمین و آسمان برچیده شود - ادامه می‌یابد. و آنگاه همه‌ی آدمیان و کل کائنات در ذات باری تعالی تأویل می‌گردد. پس از آنکه در پایان این قیامت پنجاه‌هزارساله همه در این زمین خدا تا به ذاتشان پالایش و تأویل گشتند و الهی شدند در طبقات بهشت و دوزخ زمین!^{۷۹}

^{۷۷}. نزول و عروج روح، دفتر دوازدهم (روح و معانی).

^{۷۸}. نزول و عروج روح، دفتر دفتر سیزدهم (روح و زندگی).

^{۷۹}. نزول و عروج روح، دفتر هجدهم (علم و روح کتاب).

۵۰۷۶... ولی خروج از زمین نیز جز به قدرت روحی که بر زمین نازل می‌شود و در زمین مستقر است ممکن نمی‌شود. خروج از زمین هم در همین زمین است. همان‌طور که درباره‌ی بهشت می‌فرماید: «و در آن روز به مؤمنان گفته می‌شود که در هر منطقه‌ای از بهشت این زمین که می‌خواهید اسکان نمایید». (قرآن کریم)^{۸۰}

درب ورود به رضوان و جنات و برزخ و جهنم، دل است تا چه را و که را دوست بدارد^{۸۱}

۱۲۸۳. هر رابطه‌ای با سایر انسان‌ها و طبیعت و اشیا و زمین و آسمان اگر دارای روح الهی و نور ولایی باشد موجب نسخ و تعالی و عروج است و در غیر این صورت منجر به مسخ و رسخ و فسخ و سقوط روح در غیر می‌گردد. یعنی آدمی در غیر خویش یا عروج می‌کند و یا سقوط. که دین خدا و معارف توحیدی تمام در جهت هدایت انسان در ارتباطات است. انسان مالک، مملوک می‌شود؛ یعنی ممسوخ و منسوخ! و این داستان دوزخ است.

۱۲۸۴. در حقیقت همه‌ی طبقات رضوان و جنات و برزخ و جهنم و درکات اسفل، همین زمین است که درب ورود به هر یک از اینها دل انسان است؛ دلی که چه کس و چه چیزی را دوست بدارد. و اما می‌دانیم که این دل، تنها نقطه‌ای از وجود انسان است که تحت اراده‌ی او نیست. پس آن کسی که درب دل آدمی را به هر یک از این طبقات زمین می‌گشاید خداوند است و اولیای او که صاحبان قلوب هستند به اجر و جزای آنچه که انسان عمل کرده است: «و جزا داده نمی‌شود مگر به اعمالتان، مگر عبادالله‌المخلصین که به واسطه‌ی اعمالشان جزا داده نمی‌شوند، زیرا خداوند مسئول اعمال آنها است»^{۸۲} (قرآن کریم). و اینکه خداوند مستضعفین را وارث زمین ساخته است یعنی کسانی را که دست و دل از دنیویت زمین شسته‌اند، پس روح زمین یعنی بهشت آن را به ارث می‌برند و مستکبرین و دنیاپرستان هم تن زمین را به ارث می‌برند و عین آن می‌شوند؛ یعنی خاک.

^{۸۰}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

^{۸۱}. نزول و عروج روح، ج ۱، فصل ۴ (نسخ و فسخ).

^{۸۲}. «وَمَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ». (صافات / ۳۹ تا ۴۱)

بهشت الهی، بهشت معرفت است و نه بهشت غرایز حیوانی

۵۷. ظهور موعود و امام آخرین و آخرین ظهور جهانی فقط و فقط آماده‌سازی معنوی بشریت برای قیامت است و نه صرفاً پدید آوردن یک تمدن بهشتی. این جامعه‌ی امام زمانی و بهشتی هم فقط و فقط به قصد تعلیم و تربیت عرفانی بشریت است و نه عیش و خوشی. همان‌طور که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «بهشت برای این است که متقیان در آن به علم کلمه علی (ع) نائل آیند». پس این بهشت معرفت است و نه بهشت غرایز و حیوانیت. زیرا تمدن مدرن همه‌ی انواع موهبت‌های غریزی و جانوری بهشت را برای بشر فراهم آورده است و در این عیش، تباه و دیوانه شده است و لذا بهشت امام زمانی از جنس جنات نعیم است؛ یعنی بهشت نعمت‌ها است و نه رحمت‌ها. یعنی بهشت عرفانی و نه بهشت حیوانی. بهشتی که بشر را برای دیدار با خدا مهیا می‌کند. این است جامعه‌ی امام زمانی: بهشت «ن والقلم و ما یسطرون».^{۸۳}

رسول اکرم می‌فرماید: «بهشت، دانشگاه علم علی است». پس جامعه‌ی امام زمانی، دانشگاه علی‌واران است و نه نشخوارگاه عیاشان و عافیت‌طلبان و بهشت‌پرستان! یعنی بهشت‌پرستان به بهشت نمی‌رسند، بلکه به دوزخ می‌رسند و فقط حق‌پرستان و طالبان علم و عرفان الهی‌اند که جهت علو وجودشان، به بهشت می‌رسند تا استحقاق لقای الهی یابند و خدای را بشناسند و خالصانه بپرستند. زیرا جهان هستی جز به این مقصود آفریده نشده است و لذا در پایان تاریخ این مقصود حاصل می‌آید.^{۸۴}

زندگانی بهشتی نه زندگی عیاشانه که سراسر تعلیم و تربیت است^{۸۵}

۵۵۱۰. باید دانست که زندگی در جنات نعیم و ارض واسع و ملکوت امام، زندگانی کاملاً علمی - عرفانی - حکمی است و ساکنان آن بدون چنین تعلیم و تربیتی امکان استمرار سکونت در آن را ندارند و چه بسا از

^{۸۳}. ن والقلم، بخش دوم.

^{۸۴}. حکمت حکومت.

^{۸۵}. نزول و عروج روح، دفتر بیست‌ویکم (روح حکمت آخرالزمانی).

آن خروج می‌کنند. همان‌طور که رسول اکرم فرموده زندگی در جنات نعیم برای متقین سراسر جستجو و تعلیم علم علی (ع) است.

۵۵۱۱. بنابراین برخلاف تصورات بسیاری، زندگانی بهشتی، یک زندگی عیاشانه و بولهوسانه و بخور و بخواب نیست بلکه سراسر تعلیم و تربیت است. همان‌طور که زندگی مادی این دنیا هم به سرعت رو به زوال و تباهی و عذاب‌ها می‌رود و بدون حفظ تقوا و تعلیم و تربیت مستمر قابل حفظ و مراقبت نیست. آدمی برای عیاشی و بولهوسی آفریده نشده است و برای همین است که همه‌ی بولهوسان غرق در عذابند! بدون حکمت الهی نه دنیا قابل تحمل است و نه آخرت!

۵۵۱۲. آخرالزمان درب آخرت است که یا به‌سوی بهشت گشوده می‌شود و یا جهنم از همین دنیا! «و هر که در این دنیا در عذاب است پس از مرگ عذابش شدیدتر است و هر که در رحمت است از رحمت برتری برخوردار می‌شود!»^{۸۶} (قرآن کریم). پس علم دنیا و آخرت، علم واحدی است. زیرا دنیا و آخرت جریان واحدی است که در آن واحد در جان هر کسی حضور دارد و به‌تدریج رخ می‌دهد.

تقوا و بهشت و معرفت و عشق، جریان واحدی است^{۸۷}

۵۰. عشق به فهمیدن برای شناخت، و نه کسب ثروت و شهرت و قدرت، قدرتمندترین عشق‌ها و صراط مستقیم همه‌ی عشق‌ها است. چرا که نفس ناطقه‌ی بشری قلمرو حضور پروردگار است. و این هسته‌ی مرکزی عشق عرفانی (عشق به معرفت) است که انسان را متوجه حضور خدا در خویش می‌سازد.

۵۶. عشق به فهم و علم برتر، در ذاتش حاوی عشق و ایمان به وجود و جهان برتر است. یعنی عشق به علم و عرفان و حکمت لامتناهی است که انسان را به خدا می‌رساند.

۵۷. این است که تقوایی که مترصد علم و عرفان و شناخت خداوند نباشد، به خرافه و نفاق و ستم می‌رسد.

^{۸۶}. «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا». (اسراء/ ۷۲)

^{۸۷}. مذهب اصالت عشق، ج دوم.

۵۸. «اهل تقوا در بهشت به علم علی (ع) نائل می‌آیند» (رسول اکرم ص). این سخن بدین معنا است که بهشت پرستان به بهشت راه نمی‌یابند بلکه عاشقان علم علی به بهشت می‌رسند. و علم علی، علم توحید و وحدت وجود است یعنی علم عشق! و تقوا هم به نیت علم و عشق عرفانی ممکن می‌شود.

۵۹. اصلا عشق، فهمیدن و درد معرفت است که هوا و هوس‌های دنیوی را از سر و دل آدمی می‌پراند و وجود را متقی می‌سازد تا به بهشت که دانشگاه معرفت است راه یابد. در واقع تقوا امتحان ورودی به این دانشگاه است نه امتحان ورودی به عشرتکده. زیرا عیش‌های بهشتی نیز همه عرفانی است. و اصلا بهشت سیما و هویتی از عالم وجود است که در مقابل چشم و گوش و هوش انسان عارف گشوده می‌شود. انسانی درد فهمیدن و عشق معرفت دارد که می‌گوید: این جهان چیست و من کیستم و برای چه آفریده شده‌ام و چه کاره‌ام!

۶۰. طبق روایات، همه‌ی امامان ما در همین دنیا در بهشت می‌زیستند و همه‌ی مخلصین چنین هستند: «به‌راستی که مخلصین در جنات نعیم پروردگارند» (قرآن). می‌فرماید که در بهشت خدا هستند و نه اینکه خواهند بود! و مخلصین یعنی عشاق که مظهر اراده خدایند و از خود اراده‌ای ندارند.

۶۱. مگر می‌شود که انسان در بهشت زیست کند و عاشق بر همه‌چیزش نباشد!

۶۲. پس عاشقان از همین دنیا در بهشت نعیم پروردگارند. و در حیات دیگر هم در بهشتی برترند: «آنان که که در حیات دنیا در رحمت پروردگارند در حیات دیگر هم در رحمتی برترند و آنان که در دنیا در عذابند در حیات دیگر عذابی برتر دارند». (قرآن)

۶۳. پس بهشت، بهشت بصیرت و معرفت است و عشق هم حاصل بینایی و هوش عرفانی است که انسان را به دیدار جمال حقیقت می‌رساند. پس تقوا و بهشت و معرفت و عشق، جریان واحدی است. بهشت، آن جهانی است که از چشم اهل بصیرت دیده می‌شود و عشق می‌آفریند، زیرا جمله پاک و زیبا و مقدس است و جاودانه!

۱۵۴. و بدان که درب بهشت را نمی‌گشایند جز بر اهل محبت و آن‌هم نه از برای عیش که برای کسب علم و معرفت حق. تا آنگاه که دیدارش کردی بشناسی اش که او کیست!

معرفت بر مهر خداوند، موجب امان از قهر اوست^{۸۸}

۲۳۲. خداوند مهربانی مطلق است و از مهربانی او است که بشر این گونه دیوانه شده است و اگر همین تنبیهات گهگاه هم نمی بود بشر خود را دریده و خورده بود. آدمی اگر مهر او و فقط مهرش را اندکی فهم کند رستگار است.

۲۳۳. آنچه آدمی را از مهر مطلق پروردگارش برخوردار می کند بی آنکه با همان نخستین دم از مهرش دیوانه شود و به جان خودش بیفتد، همانا معرفت بر مهر او است. این معرفت جهاز هاضمه‌ی روح آدمی را وسعت و عمق و قدرت هضم و جذب می بخشد. و لذا جز عشق شناسی راه نجاتی نیست.

بهشت و جهنم بقای جاوید ندارند

در قیامت کبری آنگاه که عالم کثرت برچیده می شود و آخرت فنایی جهان به مبدأ خود می رسد و بساط عالم و عالمیان از میان می رود و جهان هستی چون طوماری پیچیده در دست خدا قرار می گیرد^{۸۹} (قرآن) فقط انسان خدایگونه بقایش آشکار می شود و باقی می ماند که همان خدای انسان گونه است و این جمال بقا است. چون بنا بر قرآن کریم حتی بهشت و جهنم هم بقای جاوید ندارند و مهلتی و عمری دارند و خود بهشت و جهنم هر دو، سیمای کثرتی (فنایی) عالم وجود است در دو وضعیت و کیفیت «متحد سلیم» و «متفرق مریض»: کثرت متحد و کثرت متشنج.

البته در قرآن آمده است که خداوند اگر اراده فرماید می تواند بهشت یا جهنم را برای برخی از اهالی اش ابدی نماید. برای همین هم صحبت بر سر عذاب ابدی و اقامت ابدی در بهشت و دوزخ در قرآن کریم مکرراً مطرح می باشد. برای همین است که به ابلیس هم برای مدتی مشخص مهلت داده شده است تا به رسالت دوزخی خود ادامه دهد و باعث و بانی کفر و عذاب باشد و چون این مهلت به سر آید طبعاً دوزخ هم به سر می آید و طبعاً عمر بهشت نیز به همراه دوزخ به سر می رسد. زیرا بهشت و دوزخ حاصل امتحاناتی

^{۸۸}. ن والقلم، بخش دوم.

^{۸۹}. يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَعَلِينَ. (انبیاء/۱۰۴)

است که بشر به واسطه‌ی شیطان می‌شود و چون عمر شیطنت هم محدود است پس به‌طور کلی عمر بهشت و دوزخ هم محدود است و در حیظه‌ی بقای سرمدی قرار ندارد.

بهشت نزدیک‌ترین حد به حریم توحید است ولی خودِ خودِ توحید نیست؛ زیرا در بهشت، اراده‌ی انسان‌های متقی حاکم است و خداوند اراده‌ی آنان را محقق می‌سازد. پس در بهشت هنوز بین اراده‌ی توحید و اراده‌ی انسان فاصله است و اراده‌ای واحد نیست. همان‌طور که بهشت محل «أفنان» است که در قرآن آمده است؛ یعنی محل ظهور اراده‌ی کثرت‌طلب و تنوع‌پرست انسان است. در بهشت، انسان هنوز موحد و یگانه نشده است و جایگاه خلافت الهی خود را به‌طور کامل نیافته و بر آن قرار نگرفته است ولی بسیار به آن نزدیک است و تحت‌الشعاع اراده‌ی پروردگار قرار دارد و تسلیم است ولی هنوز عاشق و فانی در بقای خدا نیست و وجود کثرتی او در یگانگی ذات پروردگار حل و واحد نشده است.

بر اساس مقام ارحم‌الراحمین و عشق و لطف مطلقه‌ی پروردگار درباره‌ی انسان و نیز بر اساس ده‌ها آیه در قرآن کریم، علناً برمی‌آید که همه‌ی اهل دوزخ پس از طی دوران دوزخ خویش و پس از پاک‌شدن کامل از تباهی و سیاهی و جهل و ستم‌ها، به بهشت خدا وارد می‌شوند و در حیظه‌ی شفاعت انبیا و اولیای خدا قرار می‌گیرند و نیز همه‌ی اهل بهشت پس از یافتن اجر کامل خویش از بهشت، به رضوان خدا راه می‌یابند که حریم علم و مقام توحید و وحدت وجود است و حوزه‌ی تحقق نفس واحده‌ی بشری است در احدیت ذات پروردگار. با این راه و روش است که نهایتاً در پایان عالم، بهشت و دوزخ هم برچیده می‌شود. زیرا همان‌طور که در قرآن آمده است در پایان عالم، کل عالم هستی به‌صورت طوماری در دست پروردگار قرار می‌گیرد. این طومار همان دو روی سکه‌ی عالم هستی است که همانا بهشت و جهنم می‌باشد. پس طومار بهشت و جهنم هم برچیده می‌شود. زیرا پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «بهشت و دوزخ هر یک به وسعت کل عالم هستی است».^{۹۰}

۴۶۵۱. ... عمر جنت و جهنم با برچیده‌شدن بساط زمین و آسمان نیز به پایان می‌رسد ولی رضوان خداوند در ورای زمین و آسمان و سرمدی است. زیرا برخاسته از رضای ذات ازلی حق است که به

^{۹۰}. قرآن الساعه، فصل فن.

روح القدس تجلی کرده است. زیرا کسی لایق این رضوان و تجلی قدسی می‌باشد که به قول قرآن کریم در سوره‌ی رحمن، از اقطار زمین و آسمان خروج و عروج کرده باشد در خلق جدید انسان به یاری سلطان مبین که قائم آل محمد است از تجلی فاطمی که مظهر روح القدس است به تأویل علم علی (ع). در این معنا بمان!^{۹۱}

۵۵۲۰. در قرآن کریم مکرر این امر متذکر شده که عمر بهشت و جهنم حداکثر همان عمر بقای زمین و آسمان‌ها است؛ یعنی جهنم و جنت خلد (ابدی) این گونه است و اصلاً معنای خلد و خالدون همان عمر تاریخی کائنات می‌باشد (هود/ ۱۰۷ و ۱۰۸)^{۹۲}. پس آنان که از اقطار زمین و آسمان‌ها خروج می‌کنند (به نور سلطان مبین که نور علی نور است) به کجا می‌روند و چه وضعی دارند؟ و اصلاً وضعیت بشری از کافر و مؤمن پس از قیامت کبرا که بساط زمین و آسمان‌ها برچیده می‌گردد چه می‌شود وقتی نه ماده و کالبدی باشد و نه زمین و آسمان و مکان و زمانی باشد؟ آنچه که می‌تواند باشد فقط وجود ذات باری تعالی در عرصه‌ی قبل از آفرینش است؛ یعنی وجود بود نبودی و ال‌لاهی! و فقط کسانی که به نور حق مبین توانسته‌اند از بین زمین و آسمان و ماده و مکان و بود و نبود راهی برای خروج بیابند، به نورالنور کلمة‌الله به ذات احدی ملحق گشته و امکان بقا دارند؛ بقایی الهی که با او و در او و عین اویند که بهشت و جهنم و کلاً کارگاه کائنات ارض و سما فقط برای حصول چنین مقامی است.^{۹۳}

گزارش امام صادق (ع) از زمین‌های بهشتی که تمام اهالی اش مؤمنان خالص و شاکرند^{۹۴}

۲۲۳۷. ... امام صادق می‌فرماید: «چهل زمین وجود دارد که زمین دنیای ما یکی از آنها است و در مابقی زمین‌ها نه شیطانی وجود دارد و نه معصیتی!». در حقیقت این زمین‌های بهشتی و پاک، همان جنات نعیم

^{۹۱}. نزول و عروج روح، دفتر نوزدهم (روح القدس - روح الله).

^{۹۲}. «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَنِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ».

^{۹۳}. نزول و عروج روح، دفتر بیست و یکم (روح حکمت آخرالزمانی).

^{۹۴}. نزول و عروج روح، دفتر نهم (علم وجود و عدم - علم آفرینش).

الهی هستند که به موازات زمین دنیوی کافران قرار دارند و همه‌ی اهالی‌اش از مؤمنان خالص و شاکر می‌باشند که همواره مشغول شکر الهی هستند و غرق در عبودیت او زیست می‌کنند و در بیعت و اطاعت محض امام قرار دارند و سربازان او در عرصه‌ی ظهور جهانی می‌باشند. این جانب با گروهی از این انسان‌ها در سفری در جنگل مازنداران حدود یک‌سال پیش روبرو شدم که به یاری‌ام آمدند و مرا از حمایت همه‌جانبه‌ی چهارده معصوم مطلع ساختند که آن سفر و این حمایت معصومین مبنای رساله‌ی حاضر بوده است.

تعامل ما با غرایز حیوانی‌مان، موجب سرنوشت دوزخی یا بهشتی^{۹۵}

۳۴۰۹. حیات انسان مادیتی دارد و معنویتی! مادیت حیات آدمی عبارت است از کالبد مادی‌اش به‌همراه اعضا و جوارح و حواس و غرایزی که ارکان بقا و رشد این مادیت هستند؛ همچون غریزه‌ی تغذیه، جنسیت، تولید مثل، ازدواج، بازی و تفریح و خواب! و معنویتی که برخاسته از همین غرایز مادی هستند مثل عشق، رؤیا، آرمان، هنرها، تفکر، خلاقیت، متافیزیک، ایمان و علم و مکاشفات روحانی و نیز معنویت شروانه مثل بخل، نفرت، عداوت، جنون، شقاوت، کفر، اعتیاد و عذاب و غیره!

در حقیقت این معنویت نیک و بد یا بهشتی و جهنمی، حاصل کم و کیفی متفاوت در عملکرد همان غرایز مادی بشر هستند. تغذیه‌ای که موجب سلامت و قدرت یا بیماری و ضعف و انقباض و انبساط روان می‌شود. ازدواجی که موجب عشق یا نفرت، سعادت یا شقاوت، آسایش یا تشنج، کفر یا ایمان می‌شود. بازی و تفریحی که موجب رشد یا انحطاط، دوستی یا دشمنی و آرامش یا تشنج می‌شود. و خوابی که موجب کابوس و عذاب و یا رؤیای صالحه و کشف و شهود ماورای طبیعی می‌شود و الی آخر! بنابراین شناخت و تعامل ما در قبال همین مادیت و غرایز مادی و حیوانی است که موجب سعادت یا شقاوت و ماهیت سرنوشت ما است به‌سوی دوزخ یا بهشت! و محوری‌ترین این غرایز سرنوشت‌ساز، تغذیه و شهوت جنسی است که حیوانی‌ترین غرایز نیز می‌باشد که دین و دنیای هر کسی در گرو این دو غریزه است. و بخش بسیار مهمی از مجموعه‌آثار ما درباره‌ی همین دو امر است که از وجوه گوناگون مورد تحقیق قرار

^{۹۵}. نزول و عروج روح، دفتر دفتر سیزدهم (روح و زندگی).

گرفته است که تأویل و تحول مادیت غرایز به معنویت و روحانیت است که چنین امری در تاریخ معرفت دینی به ندرت رخ نموده و یا تبیین عقلانی و محسوسی شده است. این همان غفلت علوم انسانی در عصر ما است. همچنین غفلت علوم دینی و اسلامی.

برای بهرمندی از بهشت باید زنده به روح باشیم وگرنه در بهشت هم گلایه‌مندیم^{۹۶}

۵۰۶۷. یکی از ترجیع‌بندهای کثیر قرآنی انکار و کفران نعمات الهی بر روی زمین است از جانب اکثر مردمان. این کفران نعمت، در سوره‌ی رحمن که سوره‌ی خلق جدید انسان است، به صورت غزلی گوش هر کافری را می‌آزارد. زیرا در این سوره سخن از کفران خود نعمت‌الله و آلاء‌الله یعنی امامان و اولیای حق می‌باشد که برپاکندگان خلق جدید و جنات نعیم می‌باشند که نعمات آسمانی و رضوانی را برای اهلش آشکار می‌سازند. و بی‌تردید برای شناخت و برخورداری از این همه نعمات، نیازمند چشم و گوش و شامه و ذائقه و هوش و غرایزی زنده هستیم و باید زنده به روح باشیم. در غیر این صورت حتی در بهشت خدا هم جز غر زدن و گلایه و آه و ناله، کاری نداریم و در آنجا هم فقط به دنبال عیب و ایراد هستیم و در نهایت می‌گوییم که هوای بهشت چقدر خنک است.

امروزه در اطراف خود به اندازه‌ی کافی از این نوع آدمیان را شاهدیم. و اگر هم عده‌ای را شاد و شنگول بباییم، از اهالی دوزخند و در آتش مشغول رقص هستند.

کافران در آتش دوزخ می‌رقصند و مؤمنان در رحمت خدا شاکی و گریانند!!^{۹۷}

و اما چرا خداوند اکثریت مردمان را همواره در ظلمت قرار می‌دهد و توفیق نور معرفت بر نفس را نمی‌دهد و اجازه می‌دهد تا اهل ظلم باقی بمانند؟ در اینجا باید حق کبیری از ظلم و ظلمت و مدهوشی و جنون را درک کرد. یعنی اکثریت مردم همواره ظلم و ظلمت و جهنم را می‌پرستند و خواهانند. یعنی مهرپرستی و بهشت‌پرستی کار هر کسی نیست. و از طرفی دیگر اکثریت مردم غیرممکن‌ترین کار را انجام می‌دهند و در جهنم عشق می‌کنند و لذت می‌برند. و لذا مؤمنان باید ضعیف‌ترین انسان‌ها باشند که فقط رحمت و

^{۹۶}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

^{۹۷}. خاطرات حواس. فصل دوم.

مهر خدا را خواهانند. پس بدین لحاظ می‌توان گفت که اکثریت مردمان که کافر و جاهل و ظالم هستند در واقع خدا را خالصانه و به‌طور کامل می‌پرستند؛ زیرا ظلمت و عذاب او را می‌پرستند، پس عاشقان واقعی خدا اینانند و به همین دلیل خداوند اکثر مردم را از این نوع قرار داده است و مؤمنانِ نازک‌نارنجی و پرتوقع و ضعیف‌النفس و سست‌عنصر همواره اندک‌اند که فقط رحمت خدا را می‌پرستند و از عذابش نفرت دارند. پس باید گفت که مؤمنان طلبکارانند و کافران یعنی اکثر مردمان هم عاشقانند. کافران در آتش دوزخ می‌رقصند و مؤمنان در رحمت خدا همواره شاکی و گریانند.

مجاری ورود به باطن بهشتی و باطن جهنمی زمین^{۹۸}

۵۱۳۹. همان‌طور که در قرآن کریم آمده هر آنچه که بر زمین است نشانه‌ها و راه‌ها و مجاری هدایت الی‌الله برای مؤمنان است تا به ملکوت و جبروت و لاهوت زمین نائل آیند. کوه‌ها، رودخانه‌ها، دریاها، چشمه‌ساران، درختان و جانوران جملگی آدرس باطن بهشتی زمین هستند. همان‌طور که امروزه بانک‌ها، بیمه‌ها، بیمارستان‌ها، صنایع شیمیایی و الکترونیکی و اتمی و کاخ‌های بتونی و امثالهم نیز راه‌های ورود به جهنم زمین برای کافران می‌باشند. و بدین‌گونه خداوند مردمان را به هدایت و ضلالت رهبری می‌کند بر حسب انتخابی که کرده‌اند.

۵۱۴۰. یکی از ویژگی‌های مکرر و مشترک همه‌ی طبقات بهشت، نهرهای آب و چشمه‌ساران است. و می‌دانیم که عرش رحمن بر آب واقع شده است و نیز اینکه دوسوم وزن بدن انسان آب است و خون و پلاسمایی که سلول‌ها در آن شناورند رکن ملکوت در تن انسان است. پس به‌میزانی که به‌قول علی (ع) خون آدمی پاک می‌شود دین در انسان خالص می‌گردد و این اخلاص است که حواس و ادراک بهشتی و ملکوتی را در تن و جان احیا می‌کند و انسان خود را تحت عرش رحمان می‌یابد در قلمرو رودخانه‌های پاک و چشمه‌ساران! و خون به دو روش توأمان پاک می‌شود: یکی رزق و معیشت طیبه و دیگری فکر و ذکر الهی!

^{۹۸}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

۵۱۴۱. رزق حلال و طیبه از بطن طبیعت بکر و سالم، موجب احیا و پاک‌سازی خون است که ملکوت تن است. و تفکر و تعقل هم پی اعصاب و مغز را تطهیر می‌کند که لاهوت تن است. و ذکر و عبودیت و اطاعت و تقوا هم قلب را تطهیر و بسط و شرح می‌دهد که جبروت تن است. و بدین گونه تن آدمی مجاری و راه‌های جنات نعیم و درهای گشوده‌ی آسمان را می‌یابد بر زمین! در غیر این صورت در آخرالزمان آدمی در همین ارکان ملکوتی و جبروتی و لاهوتی تن و جانش سرنگون می‌شود در درکات اسفل تن و خاک زمین!

دوستی‌های جهنمی و بهشتی^{۹۹}

۵۲۶۴. انسان‌ها در رابطه با یکدیگر در کنار یکدیگر و در درون یکدیگر یا شیطان عذاب همدیگرند و یا فرشته‌ی رحمت و نجات یکدیگر! یا سوزاننده‌ی همدیگرند و همدیگر را به جهنم می‌کشاند و یا ترفیع‌بخش همدیگرند و همدیگر را به بهشت می‌برند: «در آن روز، یکی در جهنم می‌گوید با فلانی دوستی کردم و به اینجا رسیدیم. و در بهشت نیز یکی می‌گوید با بهمانی دوستی کردم و به اینجا آمدم!» (قرآن کریم). آدمیان، هم هیزم جهنم همدیگرند و هم روح ریحان و بهشت همدیگرند! آدمیان یا در همدیگر مسخ و تبدیل به اجنه و خناسان می‌شوند و یا از یکدیگر نسخ شده و در یکدیگر تعالی و رفعت می‌یابند. منظور از نسخ، استسناخ کتاب‌الله در قلوب است به ارواح هفتگانه! که شدیدترین این تأویلات و تبدیلات و مسخ و نسخ، در رابطه‌ی زناشویی و «امام - مأموم» رخ می‌نماید و «دولت - ملت»!

دوستی با مخلصان یا کافران، راز رسیدن به بهشت یا جهنم^{۱۰۰}

همان‌طور که قرآن می‌فرماید همه مردم، دوتا دوتا به بهشت یا دوزخ راه می‌یابند و راز رسیدن به بهشت، دوستی خالصانه با یکی از خالصان درگاه خدا است و راز رسیدن به جهنم هم، دوستی با کافران و کذابان است. کسی که به دوستی با خدا رسیده صاحب وجود گردیده است و در وجود، مستقر شده است و خود

^{۹۹}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

^{۱۰۰}. قرآن الساعه، بخش جنت.

در بهشت خدا است و دوستی با چنین کسی همان راه ورود به محضر خدا و جهان است از درب ورود به بهشت و دل.

کافران عدم پرستانند و نمی دانند و همه‌ی عذابشان در ابتلایشان به عدم است و خداوند عدم را از عدمیت خلع نموده و وجود بخشیده است و عدم پرستی کافران یک پرستش و گرایش کاملاً ناکام است. طلب و تلاش تمام عمر برای چیزی (عدم) که نه وجود دارد و نه امکان وجودش هست مسلماً سراسر ناکامی و عذاب است. و دوزخ، جهان ناکامی فزاینده و لامتناهی است.

باطن بهشت همان جهنم است. از این رو عارفان از بهشت و جهنم گذشته‌اند^{۱۰۱}

۵۵۱۴. همه‌ی مناطق بهشتی روی زمین یعنی جنگل‌ها بر روی مواد مذاب آتشفشانی رسته و پدید آمده‌اند. به همین دلیل همه‌ی جنگل‌های روی زمین در دامنه‌های قله بزرگ آتشفشانی واقع شده‌اند که یکی از آنها جنگل‌های شمال ایران در اطراف قله آتشفشانی دماوند هستند. مابقی جهان هم به همین صورت می‌باشند. زمین ما یک گلوله‌ی آتشین است که قاره‌ها و اقیانوس‌ها به مانند ورقه‌ای عایق، این آتش را پوشانده‌اند. کل کهکشان راه شیری و ستارگان به همین گونه‌اند و هنوز برخی کرات آتشین بی حفاظ باقی هستند که بر سر سایر کرات نورافشانی می‌کنند مثل خورشید ما!

اصلاً کل عامل ماده و طبیعت از آتش است و ذات ماده تماماً آتش مطلق است. بدن ما که دوسوم وزنش آب است در باطن خود بر آتش مستقر شده است. فیزیک ذره‌ای نشان می‌دهد که دل هستی جز آتش نیست! پس عالم ارض، عالم آتش است، یعنی جهنم کامل است. بهشت نیز مناطق خنک شده‌ای از این جهنم می‌باشد. به همین دلیل عارفان از بهشت و جهنم هر دو گذشته‌اند؛ زیرا ظاهر و باطن امری واحد است و باطن بهشت همان جهنم است. و عارفان از بین این دو می‌گذرند که صراط مستقیم اعراف است (قرآن). ولی این «بین» در قلمرو جغرافیای ارض هیچ موقعیت مکانی ندارد و بلکه درب ورود به آن از راه باطن است از نقطه‌ای بین دل و ذهن! و مفتاح آن هم امام زمان است که ارض ملکوت را می‌گشاید.

^{۱۰۱}. نزول و عروج روح، دفتر بیست و یکم (روح حکمت آخرالزمانی).

از این منظر آتشین به عالم طبیعت مادی، فقط به یاد دعای جوشن کبیر می‌افتیم که: «پروردگارا ما را از آتش برهان!». ممکن است گفته شود که چگونه ممکن است ارض ملکوت و جنات نعیم از دل این جهانِ ذاتا آتشین رخ نماید! وقتی این همه آب‌های روی زمین هم از دل مواد مذاپ قلب زمین به‌طرزی جادویی پدید آمده‌اند، که علوم مدرن بر این حقیقت گواهی داده‌اند، پس هر محال دیگری ممکن است. و عقلاً نیز باور می‌کنیم که تبدیل آتش نمرود به گلستان از برای ابراهیم خلیل هم امری ممکن است. علاوه بر اینکه در قرآن کریم سخن از «دریای آتش گرفته» است که در آخرالزمان رخ می‌نماید. آب از آتش و آتش از آب و مرگ از زندگی و زندگی از مرگ و بود از نبود و بالعکس، همه اموری ممکن هستند. این همان «جدل احسن» است و یگانگی اضداد!

حکمت توحید وحدت وجودی نیز امری برآمده از تماشای واقعیات عالم هستی است و لذا امری امی و محسوس است و نه فلسفی! اینها همه جلوه‌های ال‌لاهی عالم وجود است که در آثار ما به حکمتی امی و محسوس و معقول تبیین گشته است. ظهور اشد اضداد از دل یکدیگر از برای آدمی جز امید مطلق به رحمت مطلقه‌ی الهی در اشد عذاب دوزخ را به‌همراه ندارد. پس انسان نومید به‌راستی احمق است و یا کافر قسم خورده که می‌خواهد از خود انتقام بستاند از فرط ستمی که نموده است.

بهبشت تسلیم اراده‌ی انسان عاقل، و دوزخ مسلط بر کافران است^{۱۰۲}

تعقل نمودن به‌لحاظ معنای لغت نیز دقیقاً مراحل دهنه‌زدن و زین نمودن و سوارشدن بر اسب و مهارکردن و راندن اسب به‌سوی مقصد است. و در قرآن فقط مؤمنان در درجه‌ی ایمانشان قادر به این کار هستند و مشرکان و کفار این قدرت را ندارند و بلکه به پرستش چیزها می‌پردازند و عملاً به اسارت چیزها درمی‌آیند و آن چیزها هستند که بر مردم سوار می‌شوند و وجودشان را تسخیر می‌کنند و به بند می‌کشند و به دوزخ می‌برند. عقل و تعقل، صاحبش را به بهشت می‌برند که محل ظهور اراده و همه‌ی امیال او است و بهشت تسلیم اراده‌ی او است و او در بهشت فرمان می‌راند و درواقع بهشت، سرزمین فرمانروایی انسان عاقل است. یعنی بهشت همانا کل این جهان هستی و طبیعت است که تحت فرمان و اراده‌ی مؤمن عاقلی درآمده است

^{۱۰۲}. قرآن الساعه، بخش عقل.

و دوزخ همین جهان هستی است که بر کافران مسلط شده و آنها را به فرمان خود کشیده است و مجبور به اطاعت نموده است. دوزخیان، مجبوران و جبارانند و اهل بهشت، مختاران می‌باشند. پس عقل سمت رسانیدن انسان به اختیار مطلق اراده بر جهان است.

جنت؛ خانه‌ی سلامتی کامل و تسلیم^{۱۰۳}

(بهشت، جایگاه عاشقان خداست نه عاشقان جنت. بهشت و جهنم، تفکیک عالم نیست، بلکه محصول جهان باطنی هر کسی است. جنت، حاصل پاک‌شدگی مؤمنان از آلودگی‌های دنیوی و مادی است و بسیاری از مؤمنان که به درجه تقوا می‌رسند، از همین دنیا به جنت وارد می‌شوند.)

در بیان قرآنی، جنت (بهشت) وضعیتی از وجود انسان است که «همه خواسته‌های اهلش برآورده و حاضر است». ولی این خواسته‌ها مادی و دنیوی و خاکی نیستند و عوارض و زحمات مادیت وجود را ندارد. لذت‌هایی است که هیچ لعب و لهو و فساد و عواقب ناخوش ندارد و خوراکی‌هایی است که مدفوع و زباله ندارد و با این حال هر آنچه که در جنت وجود دارد نشانه‌های دنیوی دارد و نماد مادی دارد؛ مثل خرما و عسل و شیر و انگور و پرندگان و باغ‌ها و زوج‌هایی نر و ماده که پاک و بی‌غش می‌باشند و نهرهای آب و امثالهم. آن‌گونه که اهل جنت می‌گویند که: «پروردگارا هر آنچه که در جنت است در حیات دنیا هم بود».

جنت وضعیتی از وجود انسان است که در آن از رزق پاک و سالم و بی‌مزد و منت و بی‌مرض و رنج برخوردار است و برای همین است که جنت را دارالسلام هم می‌نامند که در قرآن مذکور است؛ یعنی خانه سلامتی کامل و تسلیم. یعنی جنت آن وضعی از عالم وجود است که تسلیم اراده و خواسته‌های اهلش می‌باشد و هیچ فریب و عذابی از آن حاصل نمی‌آید. و از این رو است که در قرآن بیشترین کلام اهل جنت با یکدیگر عبارت است از: سلام و شکر و حمد پروردگار.

^{۱۰۳}. قرآن الساعه، بخش جنت.

پس جنت مقامی از وجود انسان و سیمایی از عالم هستی بر انسان می‌باشد که اراده‌ی اهلش هر آن محقق می‌شود و هرچه بخواهد همان می‌شود. یعنی انسان، صاحب اراده است و مصداق «کن فیکون: بشو و می‌شود» است.

سخن معروفی از رسول اکرم است که فرمود: «وسعت بهشت به اندازه‌ی کل عالم هستی است و وسعت جهنم هم به اندازه کل عالم هستی است». این بدان معنا است که جهان هستی بر برخی سیمای بهشتی دارد و بر برخی هم دوزخ است. پس بهشت و جهنم، تقسیم‌بندی و تفکیک عالم نیست، بلکه محصول جهان باطنی هر انسان می‌باشد. پس معلوم می‌شود که جنت، حاصل رهاشدگی و پاک‌شدگی مؤمنان از امیال و آلودگی‌های دنیوی و مادی است و بسیاری از مؤمنان که به درجه تقوا (پاک‌شدگی) می‌رسند، از همین دنیا و قبل از مرگ به جنت وارد می‌شوند، همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «متقین در جنات خدا هستند». پس هستند نه اینکه بعداً خواهند بود. هرچند که با واگذاری تن و با مرگ جسمانی، جنت برای متقین عالی‌تر می‌شود و تمام جمالش آشکار شده و دیده و یافته می‌شود. همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «آنان که در این دنیا در رحمت و لطف خدا هستند پس از مرگ از اجر برتری برخوردارند و آنان هم که در این دنیا در عذابند در آخرت عذابشان بیشتر است، مگر اینکه توبه کنند و پاک شوند».

پس جنت، آن مقامی از وجود انسان است که به اراده‌اش می‌رسد و آرمان‌هایش بی‌هیچ زحمتی و با نظری محقق می‌گردد. پس آن کس که از آرزوها و خواهش‌های خود از این دنیای خاکی ایثار کرد و پاک شد، به آن می‌رسد. جنت محل ظهور اراده است. پس آن کس که در حیات دنیوی از «خود» و اراده فردی خود گذشت، به اراده‌اش و به خودش می‌رسد. و همان‌طور که علی (ع) می‌فرماید: «هیچ کس با بهشت‌پرستی به بهشت نرسیده است». یعنی آن اعمال و احکام دینی که به نیت رسیدن به بهشت انجام شود آدمی را به بهشت نمی‌رساند. همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «گمان برده‌اید که به هوسی می‌توانید بر جنت خدا وارد شوید. مگر اینکه همچون شتری که چون موی باریک شده و از سوراخ سوزنی عبور کند، می‌توانید بر جنت خدا وارد شوید»^{۱۰۴}.

^{۱۰۴} «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ». (أعراف / ۴۰)

پس جنت همین جهان هستی است منهای مادیت و رنج و زیاله و آفات و عذاب‌هایش. و بیهوده نیست که جنت از ریشه‌ی «جن» است و جن هم درست مثل انسان است ولی از کالبد مادی و خاکی برخوردار نیست و به همین دلیل نامرئی است و به چشم خاک پرستان و مادیون نمی‌آید. و برای همین است که اهل جنت، جن‌ها را می‌توانند ببینند و همان‌طور که در قرآن آمده با ملائک و انبیا و اولیا و صدیقین تاریخ محشورند و رفاقت دارند.

جنت، مقام و جلوه‌ای از عالم وجود است که فقط پاک‌شدگان و مخلصین در دین که با خدای خود بی‌حساب شده‌اند به آن می‌رسند. همان‌طور که خداوند درباره‌ی عاشقان خالص خدا می‌فرماید: «اینان با خدایشان بی‌حساب و خدا هم با آنها بی‌حساب شده و در جنات نعیم پروردگارند و اینان به واسطه‌ی اعمالشان اجر داده نمی‌شوند بلکه اجر آنها در نزد خدا بی‌حساب است».

پس، از روی حساب و کتاب دینی نمی‌توان به جنت رسید و با رشوه‌دادن و معامله با خدا نمی‌توان بهشتی شد بلکه در وادی اخلاص که وادی عشق به خدا است می‌توان به جنت رسید. عشق به خدا به جنت می‌رساند نه عشق به جنت. برای همین است که در جنت، فکر و ذکر و کلام اهلش چیزی جز شکر و حمد و ستایش پروردگار نیست. در قرآن آمده است: «در جنت یکی از دیگری سؤال می‌کند که چگونه به جنت خدا رسیدی و پاسخ می‌شود: به واسطه‌ی دوستی و همراهی با مؤمن خالصی بود که به اینجا آمدم». و این راز ولایت است و راز دوستی خالصانه و تبعیت صادقانه از مخلصین است و این است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «هر که بر ولایت علی وارد شد از دوزخ رها شد». زیرا در مشاهده‌ی سلامتی و صحت و آرامش و اطمینان و در مشاهده‌ی سیمای بهشتی مخلصین است که فردی جذب وجودش می‌شود و به وعده‌های دین خدا یقین می‌یابد و با آن بنده‌ی مخلص دوستی می‌کند و در دین قرار می‌گیرد، وگرنه با وعده و وعید کلامی در قرآن و موعظه‌ها هیچ انسانی به دین و به وعده‌های خدا ایمان نمی‌آورد. زیرا به قول خداوند: «انسان هر آن در حال وسوسه و تردید و ظن است»^{۱۰۵}. تا حجتی آشکار از جنت خدا نبیند ایمان نمی‌آورد. پس درب ورود به جنت در این دنیا، عاشقان مخلص خدا می‌باشند. همان‌طور که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «سلمان، دری از درهای جنت است». و مخلصین، بهشتی‌های روی زمین هستند

^{۱۰۵}. وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا. (یونس / ۳۶)

و حجت‌های بهشت خدا می‌باشند و درب‌های بهشت می‌باشند و این جلوه‌ای از امر ولایت (امامت) می‌باشد.

۶۲۶. بدان که بهشت چیزی جز وصل عشق نیست که در این دنیا به واسطه‌ی فراق حاصل می‌آید. و رضوان چیزی جز حضور خداوند نیست و در آن جز خدا نیست و همه‌ی اهالی و طبیعت آن به مثابه اعضا و جوارح حق هستند. و این است معنای وصال!^{۱۰۶}

بهشت مقدمه‌ای بر رضوان و لقاءالله است^{۱۰۷}

آدمی تا یک اهل بهشت را نبیند به بهشت ایمان و یقین پیدا نمی‌کند. و بهشت مقام و جلوه و جایگاهی از وجود انسان است که اهلش برای دیدار با خدا آماده می‌شوند در رضوان. و این است که قرآن می‌فرماید: «رضوان خدا برتر از جنت است»^{۱۰۸}. و همان‌طور که در حدیث آمده: «علی رضوان خدا است». از همین رو «مرتضی» از القاب علی (ع) است. و این است که پیامبر می‌فرماید: «متقین در بهشت برای فراگرفتن علم علی آماده می‌شوند». و علم علی، علم و آمادگی دیدار با خدا است، همان‌طور که علی (ع) می‌فرماید: «هر چه می‌نگرم جز خدا نمی‌بینم و من خدای نادیده را هرگز پرستش نکرده‌ام»^{۱۰۹}.

پس همان‌طور که آدمی در مشاهده و دوستی با اهل بهشت، به بهشت ایمان و یقین پیدا می‌کند، با مشاهده و دوستی با علی واران (علیین) به خدا ایمان و یقین می‌یابد، زیرا خدا را می‌بینند. علی واران خدا را می‌بینند و دوستانشان هم صفات و تجلیات خدا را در علی واران می‌بینند. پس بهشت مقدمه‌ای بر رضوان و لقاءالله است. پس بهشت برای عاشقان دیدار خدا فراهم شده است.

^{۱۰۶}. مذهب اصالت عشق، ج اول.

^{۱۰۷}. قرآن الساعه، بخش جنت.

^{۱۰۸}. «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (توبه/ ۷۲)

^{۱۰۹}. «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ». (کافی، ط - الإسلامیة، ج ۱، ص ۹۸)

بهشت مقامی از عالم وجود است که چشم آدمی برای دیدار با خدا باز و منور و پاک می‌شود. و در قرآن یکی از نشانه‌های بهشت «عیون» است؛ یعنی چشم‌ها. بهشت آن جلوه‌ای از عالم هستی است که با چشم دل دیده می‌شود. پس تا چشم دل باز نشود بهشت پدیدار نمی‌شود و چشم دل جز با معرفت نفس باز نمی‌شود. و این است که علی (ع) می‌فرماید: «آنکه خود را شناخت مشککش برطرف گردید و نجات یافت». همه‌ی مشکلات بشری در بهشت است که برطرف می‌شود. باید به دل رسید تا از چشم دل برخوردار گردید. جنت، اجر اهل معرفت نفس است که راه عشق، شناختن خدا است که «خودشناسی، خداشناسی است».

هیچ‌کس به زور به بهشت و سعادت نمی‌رسد^{۱۱۰}

۷۰۳. حضرت رسول می‌فرماید که «اهل جبر، اهل دوزخند». پس هیچ‌کس به زور به بهشت و سعادت نمی‌رسد. و لذا والدین و رهبرانی که می‌خواهند به زور، فرزندان و مردم را سعادتمند کنند، آنان را منافق و تبه‌کار و دوزخی می‌کنند. پس بهشت هم مخلوق آزادی است.

بهشت و جهنم حقیقی دنیا، در ذهن ما برپا است (اعمال، جزای افکار است)

«قدر هر عملی به نیت آن است»^{۱۱۱} (علی ع). این واضح است که هیچ عملی بدون پشتوانه‌ی فکری نیست. در واقع خیر و شر هر عملی از فکر اندرون آن است و لذا خداوند به افکار ما اجر و جزا می‌دهد و نه اعمال ما! همان‌طور که در قرآن می‌خوانیم «اعمال ما مجرای اجر، و جزای افکار ما است» و خود اعمال به خودی خود اجر و جزایی ندارند.

در واقع اعمال ما به‌مثابه قیامت افکار ما است و بهشت و دوزخ مقطعی ذهن ما است که آشکار می‌شود. به همین دلیل، بهشت و جهنم حقیقی دنیا، در ذهن ما برپا است. یعنی خداوند افکار خوب را با اعمال خوب پاداش می‌دهد و افکار زشت را با اعمال زشت. و معاد اخروی مربوط به کل راه و روش و سرنوشتی

^{۱۱۰}. مذهب اصالت عشق، ج اول.

^{۱۱۱}. إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. (مصباح الشریعة، ص ۵۳)

است که انتخاب کرده‌ایم: اینکه آیا خودآگاهی داریم یا فکرمان بازبچه‌ی دیگران است و قلمرو و سوسه‌ی اجنه و شیاطین.

در واقع اعمال ما، دانشگاه تجربی ذهن ما است که افکار خوب را پاداش و رشد می‌دهد و افکار بد را تنبیه و سرکوب می‌کند. و لذا انسانی که از این دانشگاه درس بگیرد، دارای ذهنی سرکوب‌شده و سیاه و متشنج و دوزخی است و چنین دلی نیز بی‌قرار و ثقیل و هراسان و شقی می‌شود و نمی‌تواند دوست بدارد؛ زیرا بزرگ‌ترین اجر دل، نور محبت است. دلی که دوست دارد، جهانش دوست‌داشتنی و بهشتی است و دلی که دوست ندارد، جهانش آتشین و منفور است. آدمی نه مسئول اعمال خویش است، نه مسئول عواطف و دل خویش. زیرا این دو معلول و محصول اندیشه و آگاهی بشرند. «انسان فقط مسئول آگاهی خویش است و در قبال افکار و اعمال ناخودآگاه خود جزا نمی‌شود» و این قول خدا است و در همین دنیا نیز واقعیت دارد.

پس بیاییم ذهن و افکار و آرزوها و باورهای خود را بهتر بشناسیم تا آنرا کارخانه‌ی عقل و صدق و بهشت سازیم. بیاییم مسئول ذهنیت خود باشیم؛ زیرا از این گریزی نداریم. بیاییم ذهن خود را تعلیم و ترتیب کنیم. بیاییم برای ذهن خود استادی لایق برگزینیم و آن را «باامام» سازیم، زیرا خود نمی‌توانیم.^{۱۱۲}

اعمالی همچون دروغ‌گویی، ریاکاری، دزدی، زنا، خیانت، ربا، قمار را اعمال بد گویند و صفاتی همچون حرص، ترس، حسد و سلطه را صفات بد گویند و اعمال و صفاتی مثل صدق، قناعت، صبر، بخشش، پاکدامنی، وفا، شجاعت و تواضع و محبت را نیکی گویند. بد بودن آنها و نیک بودن آنها از چیست؟ نیکی و بدی اینها فقط مربوط به اجر و عذاب پس از مرگ نیست؛ زیرا کسی که حیات پس از مرگ را ندیده و درک نمی‌کند، حق دارد که به این ارزش‌ها پای‌بند نباشد. و به‌علاوه معارف دینی منوط به عقل هستند. و نیز اینکه اصلاً ایمان به حیات پس از مرگ، یکی از بزرگ‌ترین نتایج اعمال نیکو است که در همین دنیا عاید انسان می‌شود و به او آرام و قرار روحی می‌بخشد که بزرگ‌ترین اجر اعمال نیک است.

^{۱۱۲} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۳، فصل ۳.

و اما به غیر از این در همین حیات دنیوی نیز نیکی و بدی دارای اجر و عذاب هستند و آن در یک کلمه مربوط به معنا و وضعیتی است که نظم و اتحاد و یگانگی وجود نامیده می شود که در معرفت دینی، توحید خوانده می شود و ایمان نیز خود بیان و نتیجه ای از همین وحدت وجود حاصل از اعمال نیک می باشد؛ زیرا وحدت وجود موجب آرامش است.

در یک کلام، بدی اعمال و صفات بد از این رو است که نظم و هماهنگی و وحدت ارکان و سازمان و اعضا و حواس را در هم می ریزد و وجود را آشفته و متفرق و متشنج می کند و بالعکس اعمالی که نیک نامیده می شوند، در خدمت وحدت و تمرکز فعل و انفعالات وجود هستند. و این بدان معنا است که توحید و یگانگی، یک امر و نیاز ذاتی است که وجود را آرام و قرار می بخشد و عزیز و بهشتی می کند؛ یعنی به هستی می بخشد و هستی دار می کند و اعمال بد موجب قحطی وجود و احساس نابودی می شود که همان وضع دوزخی است.^{۱۱۳}

سرنوشت، همان چیزی است که در سر آدم نوشته می شود به اراده و قلم خودش. و آنچه که نوشته می شود اساس اعمال و وقایع بیرونی است. در واقع اعمال آدمی بستر ظهور اندیشه های او است. اعمال، مخلوق و معلول آن چیزی است که انسان در ذهنش همواره می نویسد. پس سرنوشت نه تنها امری جبری نیست که تنها قلمرو اختیار است؛ زیرا آدمی هرچه که بخواهد می تواند در سر خودش بنویسد. آدمی مجبور در اعمال و وقایع بیرونی زندگی است که آن هم معلول سرنوشته ای او است. اینکه قرآن می گوید که «انسان به واسطه ای اعمالش جزا داده می شود» این جزای افکار است. افکار بد، محصولی جز اعمال بد ندارند و اعمال بد نهایتاً همان اعمالی هستند که انسان را به غل و زنجیر می افکنند و به وادی جبرها می اندازند و اعمال نیک هم عرصه ای اختیار و انتخاب و آزادگی می باشند.

اعمال ما یا ما را آزاد می کنند و یا اسیر. و این اجر فکر است. افکار جبارانه مولد اعمال مجبورانه هستند و افکار شریف و عادلانه و خیرخواهانه هم مولد اعمال مختارانه اند. پس سرنوشت مجبور داریم و مختار. آنکه در سودای سلطه بر دیگران است مغلوب و مجبور می شود و آنکه عشق عزت مردم را دارد در عرصه ای

^{۱۱۳}. دایرة المعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۲.

عمل عزیز و مختار می‌گردد. آنچه که باید توبه و تصفیه و اصلاح گردد نه اعمال و راه و روش است بلکه افکار و نگرش و آرمان‌ها است. انسانی که افکار ظالمانه و پلید دارد، از اسارت اعمال خود رهایی ندارد و هر عملی زنجیری بر جان و دل و تن او است. پس باید نادرستی افکار خود را بشناسیم نه اعمال خود را. اعمال، جملگی برحق هستند.^{۱۱۴}

هر بلایی می‌تواند نعمت یا عذاب باشد^{۱۱۵}

هر واقعه‌ی بد و بلایی، هم می‌تواند نعمت باشد و هم عذاب. نعمت است و موجب نزدیکی انسان به خدا می‌شود اگر از جانب خدا دانسته و تصدیق شود و حقیقت تأیید گردد. عذاب است و باعث دوری انسان از خدا می‌شود اگر با آن جدال شود و ناحق و بدشانسی دانسته شود و یا به گردن دیگران انداخته شود. هر واقعه‌ی بدی یا به معنای دعوت خدا از بشر است و یا غضب و لعنت خدا نسبت به بشر. از منظر معرفت نفس، بدترین حوادث تبدیل به بهترین حوادث زندگی می‌شود. و در غیر این صورت بهترین حوادث منشأ بدبختی‌ها می‌شود.

کافر، کسی است که نیکی‌های زندگی‌اش را از خودش و بدی‌ها را از خدا و رسول و مؤمنان و مردمان می‌داند. مؤمن کسی است که کاملاً برعکس می‌اندیشد. و عارف کسی است که همه را از خدا می‌بیند.

^{۱۱۴}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۵.

^{۱۱۵}. خداشناسی عرفانی، فصل ۴.

فصل سوم:

جهنم

تجلی وجود آشفته و متشنج انسان کافر و حاصل دوستی با کافران و کذابان

التهاب عصبی، نمونه‌ای ناچیز از آتش جهنم در نفس بشر^{۱۱۶}

فرق آتش هیزم و آتش دوزخ در این است که آن، بدن را می‌سوزاند و این نفس را، روان را، دل را. آتش دوزخ را به میزانی بسیار ناچیز و از راه دور می‌توان در همین دنیا هم درک و تجربه کرد. آنچه که گُرگرفتگی، التهاب عصبی یا خونی نامیده می‌شود که به صورت اعمال جنونی و خشم‌های آنی بروز می‌کند، نشانه‌ای از آتش جهنم در نفس بشر است. و نیز آنچه که به صورت بی‌قراری در بسیاری از آدم‌ها خودنمایی می‌کند. آتش دوزخ که به آتش بی‌دود نیز تعریف شده است، بسیار شبیه است به تشعشعات اتمی که تا مغز سلول‌ها را به طرزی مخصوص می‌سوزاند؛ زیرا آتشی است که از قلب ماده برآمده است. عذاب‌النار، اساس و محور عذاب‌های دوزخ است. و نیز اینکه شیاطین و اجنه هم از جنس همین آتش‌اند و لذا نزدیکی آنان به انسان‌های گناهکار موجب درجه‌ای از عذاب‌النار است و عمده‌ی بی‌قراری‌ها و التهابات آدمی در حیات دنیا حاصل این تماس می‌باشد که در روابط با آدم‌های پلید و کافر انتقال می‌یابد. امروزه شاهد آدم‌های بسیاری هستیم که به‌راستی آتش گرفته‌اند و گویی که زیر پاهایشان و در قلوبشان آتش است و کمترین آرامشی ندارند. این جماعت رغبت شدید به مواد مخدر دارند که به طور موقتی آنان را آرام می‌سازد. در حیات دنیا هیچ چیزی خنک‌کننده‌تر از خاک نیست. پس وای به زمانی که آدمی این بدن خاکی را بیندازد و بی‌حفاظ شود.

نیاز بشر به دوزخ^{۱۱۷}

نانش می‌دهی گازت می‌گیرد. آبش می‌دهی فحش می‌دهد. محبتش می‌کنی تو را محتاج و در یوزه‌ی خود می‌پندارد. در قبال زشتی‌هایش سکوت و ستاری می‌کنی تو را احق می‌خواند. در قبال جفایش وفا می‌کنی تو را ترسو می‌نامد. تیمارش می‌کنی طلب‌کارت می‌شود و تو را نهایتاً تنها دشمن خودش می‌یابد و انتقام می‌ستاند. حال اگر فریض دهی، به او ستم کنی، او را به لجن بکشی و به ذلت بیندازی آنگاه قدر

^{۱۱۶}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۳، فصل ۳، مقاله‌ی «جهنم».

^{۱۱۷}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۲، مقاله‌ی «فلسفه‌ی دوزخ».

تو را می‌داند و از تو سپاسگزار است و تو را دوست خود می‌داند و خود را به پای تو می‌اندازد. این همان بشر کافر است.

پس چنین موجودی ذاتاً طالب عذاب است و با عذاب آرام می‌گیرد و تاب تحمل رحمت و عزت را ندارد. این نیاز بشری موجب پدید آمدن دوزخ است که به دست خودش بنا می‌شود. به همین دلیل بهشت طبیعت به دست بشر ویران شد و دوزخ صنعت در این ویرانی پدید آمد و بشر را از همه سو فراگرفت. دوزخ، فلسفه‌ی کفر ذاتی بشر است؛ بشری که تاب تحمل بهشت عزت و سلامت و رحمت را ندارد و دیوانه می‌شود و به جان کسانی می‌افتد که این بهشت را برای او ممکن کرده‌اند. کفر، همان عداوت ذاتی بشر نسبت به خودش می‌باشد. کفر همان نبرد بشر علیه هستی خویشتن است. کفر همان اراده به تخریب و تباهی و نابودی جهان و خویشتن است و دوزخ تنها درمان آن است.

کافران فقط در جهنم احساس آرامش و خوشی می‌کنند^{۱۱۸}

انسان، حیوانی آتش‌خوار است و هرچه که بیشتر آتش می‌بلعد عطش او در مصرف بیشتر انرژی‌ها شدیدتر می‌گردد. نگاه کنید که بشر در طول تاریخ به تدریج همه‌ی زمین را به آتش کشیده و یا تبدیل به آتش نموده است. از سوزانیدن هیزم تا زغال سنگ و سپس نفت و اینک انرژی اتمی. به‌راستی انسان یک غول منجمد و یخی است که هیچ گرمایی نمی‌تواند سرمای ذاتش را رفع نموده و اندکی گرمش نماید. و هرچه که جلوتر می‌رود گویی یخ وجودش ذاتی‌تر و شدیدتر می‌گردد و نیازمند انرژی‌های قوی‌تر و نفوذکننده‌تر مثل انرژی اتمی و لیزر و آنگاه انرژی نوترونی می‌باشد تا مغز استخوانش را گرم کند و یخ‌های اندرونش را ذوب نماید.

از این منظر می‌توان حق دوزخ را درک نمود و این حق کافران است که فقط در جهنم احساس آرامش و خوشی می‌کنند و به قول قرآن: «آیا تعجب نمی‌کنی که چگونه کافران بر آتش دوزخ صبورانه می‌سوزند؟!». و به‌عکس، مؤمنان گویی باطنی گرم دارند و لذا در جستجوی هوای خنک و برودت هستند که همان هوای بهشت است. و این گرمای ایمان و ایمنی و عشق است. همان‌طور که خداوند قلوب کافران

^{۱۱۸}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۳، فصل ۳، مقاله‌ی «روان‌شناسی بهشت و جهنم».

را از سنگ و بلکه سخت‌تر و شقی‌تر از سنگ می‌داند و برای گرم و نرم شدن محتاج آتش دوزخ است. هر کسی به همان جایی می‌رود که نیاز دارد. و امروزه جنگ‌های جهانی جهت تصرف بیشتر انرژی همانا جنگ بین دوزخیان است.

همنشینی عارفان با اهل دوزخ به‌منظور رهایی آنان، موجب ابتلای عارفان به آتش است^{۱۱۹}

علی (ع) در دعای جوشن کبیرش (که عالی‌ترین دعایی است که از زبان انسان خطاب به پروردگارش تراوش نموده) به‌صورت ترجیع‌بندی، با هزار ضجه و زجر، از خداوند طلب رهایی از عذاب نار می‌نماید. و خداوند را در این استغاثه به همه‌ی نام‌هایش صدا می‌زند و به هزار نامش صدا می‌کند تا او را از آتش نجات دهد. این چه آتشی است که صدای هیچ بشری را همچون علی (ع) تا این حد به خدا نرسانیده است و به‌واسطه‌ی این آتش، همه‌ی اسامی او را کشف کرده و نعره می‌زند؛ اسمایی که تا قبل او کشف نشده و به زبان هیچ‌کس در هیچ مذهبی نیامده بود.

دعای جوشن کبیر را باید دعای خلاصی از آتش نامید: «خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبَّ». این چه آتشی است که به جان علی افتاده که او را شب تا به صبح در چاه‌های کوفه به نعره و استفراغ خون انداخته است و همه‌ی چاه‌های کوفه را غرق خون ساخته است؟! آنکه بیش از حد به خدایش نزدیک می‌شود، در آن واحد به نار و نورش نزدیک شده است و هر آن غفلت و به‌اندازه‌ی مویی شرک و عُجب و خودبینی موجب تبدیل نور به نار می‌شود و جاننش را می‌گدازد. جنت و جهنم دو صورت از تقرب الی‌الله و آستانه و محضر او است: وجه نوری و وجه ناری.

اما اصحاب اعراف (عرفا و امامان) که بر پل صراط مستقیم - که راه میان‌بُری بین جنت و جهنم است - در حرکت به‌سوی اویند، در سمت راست این راه شاهد جنت هستند و در سمت چپ آن هم جهنم است. از سمت راست، نوری‌اند و از سمت چپ هم ناری می‌باشند و شاهد بر اهالی این وادی. و این وادی، فراسوی خیر و شر و بهشت و دوزخ و کفر و ایمان است.

^{۱۱۹}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «عذاب النار چیست؟» (تفسیری بر دعای جوشن کبیر).

در حیات این دنیا وجود کافران، درهای جهنم و عذاب‌النار است و وجود مؤمنان هم درهای جنت است. همنشینی اعراف با اهل دوزخ به منظور رهایی آنان، موجب ابتلای آنان به این آتش است. اهل دوزخ آنقدر سوخته‌اند که به قول قرآن کلفتی پوست بدنشان هفت یا هفتاد متر است و دیگر سوزشی را احساس نمی‌کنند و قلوبشان که کانون درک سوزش است مرده و سنگ شده است و این است که به قول قرآن: «کافران را می‌بینی که چه صبورانه بر آتش دوزخ می‌سوزند». و اما اولیای خدا - که مسئول شفاعت و هدایت مردم هستند و خود دارای وجود نوری و لطیف‌ترین پوست و زنده‌ترین دل می‌باشند - باید در میان این آتش بروند و برخی را شفاعت نمایند و بیرون آورند. به‌علاوه که اهل دوزخ به این آسانی حاضر به ترک دوزخ نیستند و این است که چه بسا اولیای الهی مدت‌ها در دوزخ می‌مانند تا عده‌ای را راضی به خروج از دوزخ نمایند. «دست در دوزخ می‌کنم و هر که را بخواهم بیرون می‌آورم». با توجه به این امر، بهتر می‌توان معنا و راز دعای جوشن کبیر را از زبان علی (ع) درک نمود. اینک معنای «جوشن کبیر» را هم درک می‌کنیم که به معنای جوشن است که بدن را از سوختن مصون می‌دارد که همان یاد و توسل به حضور او است از طریق اسمای او. و به قول حافظ: «از بند و زنجیرش چه غم آن کس که عیاری کند». و اینان عیاران دوزخ‌اند و خود را به آتش می‌زنند تا آنان را راضی به توبه و خروج از دوزخ کنند و لذا چه بسا که خود نیز می‌سوزند.

تا مردم در دوزخ‌اند عارفان هم نمی‌توانند زیاد در بهشت بمانند^{۱۲۰}

ولی تا زمانی که همه‌ی مردمان در دوزخ‌اند، عارفان هم اجازه ندارند و نمی‌توانند برای مدت طولانی در بهشت بمانند و باید به آتش مردم بسوزند، درحالی که قصد نجات و شفاعت و هدایت آنها را دارند. و این است که محمد را مظهر رحمت خدا بر بشر نامیده‌اند؛ زیرا از عالی‌ترین بهشت، آن‌هم نه بهشت حیوانی که بهشت عرفانی و روحانی و لاهوتی، گذشت و دوباره برای هدایت خلق، به دوزخشان بازگشت. این است ایثار واقعی!

^{۱۲۰}. بارانداز حکمت، مقاله اول (زندگی آرمانی یا بهشت زمینی)

من هم چند صباحی این بهشت عرفانی و روحانی را در دازگاره تجربه کردم. و لذا از غذا و غرایز دنیوی و جانوری بی‌نیاز شده بودم. ساقی‌ام خداوند بود و دوستم امام زمان. آن بهشت را تبهکاران اطرافم از فرط بخل و کفر، تباہ کردند و خودشان هم به درک اسفل سقوط کردند.

در روستای بار هم آن بهشت در حال احیاء بود که باز تبهکارانی دگر به میان آمدند و به عمد تباہش کردند و خود رفتند به جهنم. دوزخیان تاب تحمل لذایذ بهشتی دیگران را ندارند. و لذا دوزخیان اطرافم تا سر حد قتل من به پیش رفتند. و علت این بود که من قصد داشتم آنها را هم بهشتی کنم و آنها بهشت را دوست نمی‌داشتند.

داستان بهشت، عجیب داستانی است و کل داستان بشر بر روی زمین است. همه طالب بهشت هستند بی‌آنکه تاب توان تحملش را داشته باشند. بشر هرگز نمی‌تواند تصمیم خود را بگیرد که اصلاً چه می‌خواهد: بهشت یا دوزخ؟ و لذا به یک زندگی مالیخولیایی دچار می‌شود که نه بهشت است و نه دوزخ و بلکه در دره‌ای مخوف در فاصله‌ی بین دوزخ و بهشت سرنگون می‌شود؛ یعنی درک اسفل السافلین. و این سقوط در صنعت است: دوزخ بهشت‌نما یا بهشت دوزخی.

اولیای الهی، از جنات نعیم گذشته و در دوزخ زمین با مردم زندگی می‌کنند^{۱۲۱}

(آخرین امتحان محبت بنده به خدا این است که برای رضای محبوب، در عالم خاک، دوزخ خلق

را برگزیند. زیرا اگر اینان از میان مردم بروند مردم نابود می‌شوند در انواع عذاب‌های مهلک.)

۴۱. خروج از زمان عین، خروج از مکان هم هست و همه‌ی امامان و عارفان کامل دارای چنین مقامی هستند. یکی از شیعیان که به دیدار امام یازدهم رفته بود به دلیل زندگی رقت‌باری که در محله‌ی پست شهر داشت، به حال امام گریه‌اش گرفت که امام برای لحظاتی پرده‌ی جهل را از نگاه او برگرفت و او امامش را در جنات نعیم دید.

۴۳. و این از عشق اولیای الهی در دوران غیبت امام است که از جنات نعیم خدا گذشته و در دوزخ زمینی در میان مردم زندگی می‌کنند و اینان در آخرالزمان همان اصحاب اعراف (عرفا) هستند که بر پل صراط

^{۱۲۱}. محبت نامه، فصل دوم.

بین بهشت و دوزخ شاهد و شفیع بر خلق می‌باشند و مؤمنان را به سوی امامشان هدایت می‌کنند و اینان مصداق آن کسانی هستند که خداوند دوستشان دارد و آنها هم خدایشان را دوست می‌دارند و در راه او جهاد می‌کنند و از ملامت خلق نمی‌هراسند و چه‌بسا در این راه کشته می‌شوند.

۴۴. این اولیا و محبین الهی برای رضای خدا تن به هر رنج و عذاب خلق می‌دهند درحالی که اگر از خلق بیرون شوند در جنات نعیم خدا مقیم هستند. و این غایت محبت به خدا و امام زمان است که مظهر مطلقه‌ی اراده‌ی خداست.

۴۵. بنابراین آخرین و عالی‌ترین امتحان محبت بنده به خدا این است که برای رضای محبوب بین بهشت و دوزخ در عالم خاک همانا دوزخ خلق را برگزیند. زیرا هرگاه اینان از میان مردم بروند مردم نابود می‌شوند در انواع عذاب‌های مهلک. و لذا وجود محض اینان در مردم به خودی خود اشد ایثار و عشق آنها درباره‌ی خداوند و نیز مردم است.

۴۶. دعای جوشن کبیر در واقع دعای این اولیای الهی در میان دوزخ خلق در آخرالزمان است که از خداوند می‌خواهند که آنها را از سوختن و نابودی در آتش دوزخ آخرالزمان نجات دهد که: «خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبُّ!» زیرا کافران در دوزخ آخرالزمانی پوست کلفت شده و قلوبشان مرده است و لذا عذابی چندان احساس نمی‌کنند، ولی این اولیای الهی که به غایت حیات و لطافت تن و روح و دل رسیده‌اند، در این آتش دوزخ صنعتی در خطر سوختن دمام هستند. این است امتحان دعوی دوستی و حب الهی در آخرالزمان: انتخاب بین بهشت و دوزخ در حیات دنیا که اجر پیروزی در این امتحان طبعاً باید برتر از بهشت باشد. زیرا بهشت را داشتند و از آن گذشتند. و آن اجر همانا رضوان است که قلمرو خشنودی و شادی خدا می‌باشد یعنی حضور و شراکت در محفل عیش الهی. درحالی که بهشت محفل عیش بشری است که عیش حیاتی و جانوری می‌باشد.

اولیای الهی باید در جهنم بسوزند تا جهنمیان را شفاعت کنند^{۱۲۲}

۵۴۴۷. آدمی تا خودش را برای رشد و تعالی و نجات دیگران به خطری جدی نینداخته باشد نمی‌تواند آنان را قلباً دوست بدارد. درجه‌ی این خطر و بلاپذیری و جان‌فشانی به خاطر دیگران، درجه‌ی عشق الهی در

^{۱۲۲}. نزول و عروج روح، دفتر بیست‌ویکم (روح حکمت آخرالزمانی).

انسان و همان مرتبه‌ی ولایت حق و امامت است. این اصل اخلاق‌الله است. زیرا خداوند خود بانی این اخلاق در قبال انسان است که روحش را در درک اسفل‌السافلین به انسان بخشیده است. و اینک این انسان نیز باید روح خودش را در جهنم به کافران بخشد تا به مدد این روح بالا بیایند؛ هرچند که این روح در نزد کافران در خطر عذاب‌النار قرار می‌گیرد و مصداق این کلام الهی که: «و اینک بچش آتش را که بسیار عزیز و کریمی!»^{۱۳۳}. قدرت آفرینش، حاصل چنین اخلاقی است. قابلیت روح‌پذیری و حق‌پذیری و وجودپذیری، عین قابلیت فدا کردن خود برای دیگران است. این اخلاق امامت و گوهره‌ی خلق جدید انسان در آخرالزمان است. این است که هیچ‌کس نمی‌تواند مقصود خودش باشد مگر اینکه در خود بگردد!

وقتی همه دوزخ را برمی‌گزینند، خدا و رسولانش هم ساکن دوزخ می‌شوند^{۱۲۴}

انسان اندوه را دوست نداشت و خداوند به‌واسطه‌ی شیطان، علوم و فنون را به وی آموخت تا از اندوه برهد و رهید و از انسان بودن رهید.

وقتی همه بدون استثنا راهی دوزخ شدند و دیگر به‌قول جناب دوزخ «مگر کسی هم باقی مانده است؟»^{۱۳۵} واقع شد، خود خدا هم ترجیح می‌دهد ساکن دوزخ شود. شاید «آن کسی که جا مانده است» همان خدا باشد و یا رسولانش به‌همراه خدا. وقتی نتوانستی حتی یک نفر را نجات دهی، حق را به دوزخ می‌دهی و خودت هم با سر بر دوزخ وارد می‌شوی و آستانه‌ی دوزخ را می‌بوسی و داغ دل حضرت دوزخ را مشاهده می‌کنی. و بلکه حتی اگر یک نفر هم در دوزخ باشد و مابقی در بهشت، همه‌ی اهل بهشت، دوزخ را ترجیح می‌دهند. این است انسان!

عذاب‌ها موجب تزکیه‌ی جبری نفس^{۱۳۶}

^{۱۳۳}. «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ». (دخان/ ۴۹)

^{۱۳۴}. خاطرات حواس. فصل دوم.

^{۱۳۵}. «يَوْمَ نَقُولُ لِحَبَشِهِمْ هَلْ أَمْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ». (ق/ ۳۰)

^{۱۳۶}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۳، فصل ۳، مقاله‌ی «فلسفه‌ی عذاب».

«عذاب» یک واژه‌ی قرآنی است که در لغت دارای دو معنای متفاوت است: زجر و تنهایی! و این هر دو معنا در واقعه‌ی عذاب کشیدن انسان در همین جهان رخ می‌دهد. زجر کشیدن، وادی نخست از هر عذابی است و بی‌کس و تنها و مجرد و عذب شدن هم نتیجه‌ی نهایی حاصل از عذاب است. اصولاً هر گناه و خطایی در انسان حاصل پرستش دیگران به قصد تأیید و تقدیس و خودپرستی در نزد دیگران است. این همان پیروی از فرهنگ و نظر اکثر مردمان است که در قرآن کریم نهی شده است؛ زیرا موجب ضلالت و ظلم فرد می‌شود. آدمی در این ضلالت مرتکب ظلم می‌شود و سپس به واسطه‌ی این ظلم مواجه با انواع عذاب‌ها می‌گردد و زجرها می‌کشد و در جریان این زجرها، جبراً از همه‌ی آنهایی که موجب فریض شده و فریضشان داده بیزار و منزّه می‌گردد و نفساً توبه می‌کند و این همان تنه‌اشدن است. به لحاظی دگر آدمی از روی جهل همواره از تنهایی نفس و تجرد باطنی گریزان است و به دیگران پناه می‌برد و در دیگران گم می‌شود و دیگران را به نفس و دل خود وارد می‌کند و از خود بیگانه و دیوانه و مسخ می‌گردد و در این عرصه مرتکب گناه و جنون و جنایت می‌شود. و لذا عذاب‌ها موجب تزکیه‌ی جبری نفس انسان می‌شود و دوباره سلامت را به نفس بازمی‌گرداند. این همان حق دوزخ در حیات دنیا و آخرت است. و آنکه در دنیا از غیر پاک نشود، در حیات بعد از مرگ به دوزخ مبتلا می‌گردد تا پاک شود. یعنی خودش شود و از غیر خود زدوده گردد و هستی یابد.

قلب دوزخ: زن و فرزند پرستی^{۱۲۷}

(همه‌ی مردان با طنابی که برگردنشان و در دست زنشان است به سوی دوزخ می‌روند - قرآن)

کل دین و امر تقوا و مسئله‌ی نجات و هدایت و تعالی آدمی در دلش نهفته است؛ همان‌طور که کل کفر و جهل و ضلالت بشر در قلب او است. و لذا کل تلاش و جهادهای دینی و معنوی همانا جهاد علیه دل خویشتن است در جریان دل‌دادگی‌های حیات دنیوی. و کل تعلیم و تربیت هم بر همین محور استوار است. دل انسان خانه‌ی خدا است و قرار است که این دل از غیر او پاک شود تا او بر این خانه وارد شده و در آن بنشیند و انسان را جانشین خود نماید. طبعاً هر آنچه که بیشتر از انسان دل ببرد، دشمنی‌اش با حق

^{۱۲۷}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۱، فصل ۲، مقاله‌ی «قلب دوزخ کجاست؟».

انسان در جهان بیشتر است و می‌دانیم که اساس دلبری‌ها همانا قلمرو خانواده و نژاد و شجره است و به همین دلیل خداوند همسر و فرزندان را دشمنان ایمان معرفی کرده است. رسالت انبیای الهی هم چیزی جز نبرد علیه دلشان نبوده است که حضرت ابراهیم بانی کمال این نبرد می‌باشد که همه‌ی عزیزترین کسان خود را از دل خود برانداخت و از خود دور نمود و پسرش را ذبح کرد.

پس بدین لحاظ باید گفت که بزرگ‌ترین دشمن حق خدایی انسان در جهان، همان امری است که عشق نامیده می‌شود، که عشق به همسر و فرزندان در اساس و محور همه‌ی عشق‌ها قرار دارد. این همان علت خروج آدم و حوا از بهشت است و همان علت جنگ بی‌پایان آدم و حوا است و علت همه‌ی بدبختی‌های بشر بر روی زمین. و این است که همه‌ی مردان با طنابی که بر گردنشان و در دست زشان است به سوی دوزخ می‌روند (قرآن). پس قلب دین و کارخانه‌ی بهشت و دوزخ در خانه است و آتش دوزخ نیز همان آتش عشق زناشویی است. و البته عشقی که به جنون و نفرت و دوزخ برسد، عشق نیست و اگر هم هست ابلیسی است.

جهان اتمی، زندگی در طبقه‌ی هفتم دوزخ است^{۱۲۸}

فلسفه‌ی اتمیزم نخستین فلسفه‌ی ماتریالیستی و الحادی بوده که در یونان باستان توسط فلاسفه‌ای همچون دموکریت پدید آمد و در طی دوهزار و پانصد سال بستر تمدن غرب گردید و اینک علوم و فنون اتمی اساس اقتدار شیطانی این تمدن در کل جهان است. بشر کافر از طریق علوم و فنون اتمی درب دوزخ را گشود و طبقه‌ی هفتم دوزخ را به زندگی خود باز کرد. بعد از کشف نفت از اعماق زمین به‌عنوان ماده‌ی اولیه‌ی دوزخ، انرژی اتمی این دوزخ را کامل و تماما عیان نمود و کل حیات بشری را به آن مبتلا ساخت. فلسفه‌ی اتمیزم و علوم و فنون هسته‌ای، یک فلسفه و علم و فن شیطانی و دوزخی است که حیات را بر روی زمین به نابودی می‌کشاند و تن و جان و روان بشر را به عذاب‌النار مبتلا می‌سازد. پرستش علوم و فنون اتمی عین پرستش ابلیس و آتش طبقه‌ی هفتم دوزخ است و جهان اتمی، زندگی در طبقه‌ی هفتم دوزخ است.

^{۱۲۸}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۴، مقاله‌ی «فلسفه‌ی اتمیزم».

هرچه طبقه‌ی دوزخ عمیق‌تر و سوزان‌تر باشد، خرج اقامت در آن بالاتر است^{۱۲۹}

(هزینه‌ی زندگی هر فرد و خانواده و جامعه‌ای نمایانگر طبقه‌ای از دوزخی است که در آن به‌سر می‌برد.)

آدمی هرچه جهنمی‌تر می‌شود، زندگی‌اش پر هزینه‌تر می‌شود.)

امروزه کل فلسفه‌ی حیات بشر بر مدار اقتصاد تفسیر و تدبیر می‌شود و به لحاظی بشر مدرن را باید یک حیوان تمام اقتصادی دانست که برای اقتصاد زندگی می‌کند. اقتصاد، امری در خدمت زندگی نیست بلکه زندگی در خدمت اقتصاد است و فلسفه‌ی زندگی جز در فلسفه‌ی اقتصاد قابل فهم نیست. بشر در طول تاریخ همواره اقتصادی‌تر و پرهزینه‌تر و گران‌تر شده است. هرچه از معنویت و ایمان و محبت و احساس حیات و هستی‌اش کاسته می‌شود، برای ادامه‌ی حیات محتاج پول و مصرف و عیاشی و بازی بیشتری است. آدمی هرچه پوچ‌تر و بی‌معناتر می‌شود و حس هستی را از دست می‌دهد، زندگی‌اش پر هزینه‌تر و جهنمی‌تر می‌شود.

هزینه‌ی زندگی هر فرد و خانواده و جامعه‌ای نمایانگر طبقه‌ای از دوزخی است که در آن به‌سر می‌برد. هرچه طبقه‌ی دوزخ عمیق‌تر و سوزان‌تر باشد، خرج اقامت و ادامه‌ی حیات در آن هم بالاتر است. آنچه تورم نامیده می‌شود همان نرخ طبقات دوزخ است. جامعه‌ی پرتورم‌تر همان جامعه‌ی ربایی‌تر و قحطی‌زده‌تر و نابوده‌تر و دوزخی‌تر است و انسان‌ها هم پولکی‌تر می‌شوند و شبانه‌روز جز به پول نمی‌اندیشند و جز بر اساس پول با هم محاوره و رابطه‌ای ندارند.

آنچه امروزه پیشرفت و توسعه نامیده می‌شود، چیزی جز توسعه‌ی اعماق دوزخ و پیش‌رفتن در آن نیست. در چنین جامعه‌ای پول حرف اول و آخر را می‌زند و همه‌ی روابط بر همین اساس پی‌ریزی شده و استمرار می‌یابد: دوستی‌ها، زناشویی‌ها، روابط فرزندان و والدین، رابطه‌ی دولت و ملت و غیره. آنان که زیر خط فقرند پشت درب دوزخ جا مانده‌اند.

دوزخ، زنجیری که جنون و جنایت بشر را مهار می‌کند^{۱۳۰}

^{۱۲۹}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۵، مقاله‌ی «هزینه‌ی زندگی و خط فقر».

^{۱۳۰}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۵، مقاله‌ی «جنون و جهنم».

امروزه در سراسر جهان شاهد پیدایش نسلی شکم‌سیر و بولهوس و غیرمتعهد هستیم که از فرط عیاشی و هوسرانی حداقل عقل و اراده‌ی حیوانی خود را نیز از دست داده و دیوانه شده است. این نسل قرار است شالوده‌ی آینده‌ی بشریت بر روی زمین باشد. و پیشاپیش واضح است که چه آینده‌ای در انتظار بشریت است. نشانه‌هایش را هم اکنون در سراسر جهان شاهدیم. جز نابودی چه آینده‌ای را می‌توان انتظار داشت؟ مگر اینکه معجزه‌ای رخ نماید و یک ناجی فرا رسد و بنیاد این جهان را زیرو رو کند. در غیر این صورت فقط می‌توان به انواع بلاها و مصیبت‌ها و دردهای بی‌درمان امیدوار بود که همچون غل و زنجیرهایی این جنون جهانی را به بند بکشد و مهار نماید. از بطن هر جنونی، جنایتی رخ می‌دهد که این جنون را از بیرون به زنجیر می‌کشد و این یک قانون الهی در بطن هستی انسان است. خاصیت دوزخ نیز از همین رو است. دوزخ‌درمانی، آخرین درمان است.

کسی که محبت و رحمت خدا را نمی‌پذیرد، در دوزخ محبت‌پذیر می‌شود

انسان کافر، انسانی هستی‌ناپذیر است؛ یعنی وجودی را که خداوند به عدم بخشیده نمی‌پذیرد. در واقع محبت‌ناپذیر و هدیه‌ناپذیر است. چنین انسانی هیچ هدیه‌ای هم از کسی نمی‌پذیرد و چه بسا هدیه‌اش را به او پس می‌دهد و سپس از او می‌دزدد. این انسان با پروردگارش نیز چنین است و هستی خود را از خدا می‌دزدد، همان‌طور که رزق خود را می‌دزدد. این انسان از خودش هم می‌دزدد. آیا دیوانه نیست؟ آیا بدبختی جز این معنایی دارد؟ او دزدیدن را بر هدیه گرفتن ترجیح می‌دهد.

کافر در یک کلمه دشمن قسم‌خورده‌ی محبت و رحمت و عفو و عترت است و از کانون‌های لطف و بخشش انتقام می‌ستاند. و به‌عکس، مجذوب و در یوزه‌ی اشقیا و اراذل و تبهکاران است و بالاخره به دام آنها می‌افتد و آن‌قدر زجر می‌کشد و شکنجه می‌شود تا رحمت‌پذیر شود و قدر لطف و محبت را تصدیق کند و دست از عداوت با هستی خود برمی‌دارد. دوزخ به همین دلیل پدید آمده است تا هستی را به نیستی بقبولاند.

آدم کافر به طرزی جنون‌آسا همه‌ی شرافت‌ها و عصمت و عزت خدادادی‌اش را عمداً تباه می‌کند و به این تباهی مفتخر است. این همان عداوت عدم نسبت به وجود است. زیرا وجود بزرگ‌ترین بخشش و لطف و

ایثار خدا به عدم است و عدم را جانشین خود نموده است و لذا راز عداوت کافر با خداوند از همین رو است.

پس انسان کافر موجودی به‌غایت رقت‌انگیز و قابل‌ترحم می‌باشد، زیرا بدبختی جز این نیست. عدم، خود را لایق وجود نمی‌داند پس طالب عدل است و عدل همان عدم او است. ولی مهر خدا بر عدلش پیشی می‌گیرد و دوزخ عرصه‌ی فائق آمدن مهر بر عدل می‌باشد تا کافر را هستی‌پذیر سازد.^{۱۳۱}

۵۱۰. این حیوان دوپا به‌نام بشر باید آن‌قدر رنج و عذاب بکشد تا به آدمیت خود راضی گردد و می‌گردد.^{۱۳۲}

امام در یک کلمه همان امام عشق است که بی‌وجودش نمی‌توان قیامت را تاب آورد و همه به‌عمد خود را در دوزخ سرنگون می‌کنند. دوزخ نیز نهایتاً کار عشق را می‌کند؛ یعنی آدمی را پاک می‌کند و لذا به‌قول قرآن آنگاه که عذاب فرود می‌آید ایمان می‌آورند ولی این ایمان رفع عذاب نمی‌کند.^{۱۳۳}

۲۳۲. القلم و ما‌القلم. آیا به‌راستی چیست قلم! و کیست آنکه قلم در دستش می‌نویسد به امر رب! نویسنده، هستی‌بخش است به عالم و آدمیان. و آنگاه آدمیان به دو دسته تقسیم می‌شوند: هستی‌پذیر و هستی‌ناپذیر: مؤمن و کافر! آنان که هستی را پذیرفتند به بهشت می‌روند؛ یعنی به «به‌هست»، هستی‌بهرتر. و آنان که هستی را نپذیرفتند به دوزخ می‌روند تا آتش هستی، آنها را هستی‌پذیر سازد. و این است که «کافران در دوزخ ایمان می‌آورند». یعنی به هستی ایمان می‌آورند و آن‌قدر باید بمانند تا هست شوند و مرخص گردند. پس درواقع بهشت و دوزخ در زیر قلم نویسنده است که تقسیم می‌شود و این است که علی می‌گوید: «منم مقسم بهشت و دوزخ!».

^{۱۳۱}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۶، فصل ۳، مقاله‌ی «راز کفر و دوزخ».

^{۱۳۲}. اشراقات دازگاره.

^{۱۳۳}. زندگینامه ماورای طبیعی من.

۲۳۳. آدمی به هست آمده تا هستی یابد و آنکه در این دنیا هستی را پذیرفت دارای «بهست» (بهشت) می‌شود. دوزخ همان هستی جبری است و لذا پیامبر اکرم می‌گوید: اهل دوزخ اهل جبرند. یعنی بی‌اراده و ضداراده و ضدانتخاب هستی. کافران فواید هستی را می‌خواهند ولی هستی‌مندی نمی‌خواهند، زیرا مسئولیت دارد. و لذا همه‌ی اعضا و جوارح اهل دوزخ به غل و زنجیر است تا از هستی نگریزند.

۲۳۴. و این قلم است که بهشت و دوزخ و همه‌ی قوانین و قواعدش را تبیین و مدون می‌کند.

۲۳۵. آنچه که آداب تربیت و اخلاق و شریعت نامیده می‌شود تماماً آداب هستی‌پذیری و هستی‌مندی است. و آنکه به این آداب و حقوق تن در ندهد به دوزخ عذاب‌ها می‌افتد و عذاب نیز نوع دیگری از هستی‌پذیری است و لذا اهل دوزخ قلباً حق عذاب را می‌دانند و تصدیق می‌کنند و این است که: «چون عذاب فرود آید ایمان می‌آورند ولی این ایمان از عذابشان نمی‌کاهد» تا کاملاً هستی‌پذیر شوند.

۲۳۶. هستی‌پذیری همان خداپذیری است، زیرا خداوند همان هستی محض است.

۲۳۸. پس آنکه اهل قلم را تصدیق و تبعیت کند خدا را و هستی را پذیرفته و به‌هستی (بهشتی) شده است. در غیر این صورت روی به عدم نموده و به «زخ» می‌افتد؛ یعنی به مشقت و سختی و ثقل و عذاب. که آن نیز دو حالت دارد یا «در زخ» (دوزخ) است و یا «بر زخ»؛ یا به درون آن می‌افتد و یا بر روی آن، که در هر دو حالت آنکه اهل معرفت نفس باشد و وضعیت خود را بفهمد بسیار سریع‌تر این دوره‌ی هستی‌پذیری را طی می‌کند و مرخص می‌شود به بهشت (به‌هست). و آنکه نیز در بهشت است به‌واسطه‌ی قلم و معرفت نفس به رضوان ارتقاء می‌یابد که حضور پروردگار است که جمال هستی مطلق است.^{۱۳۴}

اهل دوزخ به عظمت و حقانیت دوزخ ایمان می‌آورند^{۱۳۵}

۲۴۳. بنده که بهشت را نشناختم ولی همین قدر که دوزخ را شناختم اعتراف می‌کنم که خداوند فقط برای دوزخش قابل پرستش است؛ همان‌طور که به‌قول خودش همه در دوزخ ایمان می‌آورند به عظمت و حقانیت دوزخ، تا چه رسد به بهشت.

^{۱۳۴}. ن والقلم، بخش اول.

^{۱۳۵}. ن والقلم، بخش دوم.

۲۴۴. زیرا به برکت همین دوزخ است که آدمی لااقل اعتراف می‌کند که آدم نیست حال آنکه بایست می‌بود. مخصوصاً ماها فقط جماعتی هستیم که فقط در درک اسفل السافلین می‌توانیم خود را به تمام و کمال درک، و احساس وجود کنیم و باور کنیم که خدایی داریم. به امید روزی که در این درک اسفل و سپس در هفت طبقه‌ی دوزخ کمی آدم شویم و سپس در برزخی بی‌پایان لایق بهشت او باشیم و او را از منظر رحمت مطلقه‌اش بشناسیم و بپرستیم.

۲۴۵. دوزخ و برزخ و بهشت و رضوان و همه‌ی طبقاتش هریک قلمرو نوعی از بودن و شناخت و پرستش خدا است. و این گونه که ما طی طریق می‌کنیم به گمانم بعد از عمر کائنات نیز همچنان در دوزخ بمانیم که عذاب خلد (عذاب ابدی) هم هست.

۲۴۶. عجباً که این حیات و هستی دوزخی را این قدر دوست می‌داریم. به حیات بهشتی که برسیم چه خواهیم بود! مگر اینکه او را بهتر بشناسیم و بهشت او را چون جدمان آدم خراب نکنیم و به فساد نکشانیم و عرصه‌ی شهوت‌رانی و خانم‌بازی نکنیم.

۲۴۷. آدمی قربانی بازی خویش است؛ بازی‌ای که اول با خودش و سپس با جنس مخالف آغاز کرد و سپس کل حیاتش تبدیل به یک بازیچه شد. از بازی با عشق آغاز کرد و به بازی خطرناک‌تری که بازی با خدا است ختم نمود و این ختم بازی و ختم زمان است: آخرالزمان!

دوزخ، مسیری به سوی خدا (مسیر کافرانِ محبت و عاشقانِ ذلت و خفت)^{۱۳۶}

۵۵۶. در هیچ کتابی این قدر آیه‌ی یأس وجود ندارد که در قرآن: «اینان دیگر ایمان نمی‌آورند»^{۱۳۷}. این آیه به کرات دیده می‌شود. چرا؟ آنکه در قبال رحمت و محبت مطلقه‌ی خداوند که از وجود محمد به سوی خلق می‌رود، ایمان نیاورد (یعنی محبت را تصدیق نکند) پس امکان ندارد هرگز ایمان آورد و این فرد محبت‌ناپذیر است؛ یعنی هستی‌ناپذیر است و جز دوزخ علاجی ندارد. چنین کسانی مخاطب آن فحش‌های

^{۱۳۶}. ن والقلم، بخش دوم.

^{۱۳۷}. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. (بقره / ۶)

نه گانه‌ی خداوند هستند. و به‌راستی چنین است و این فحش‌ها حق‌اند. اینان تصدیق نمی‌کنند. چرا؟ زیرا نمی‌خواهند تصدیق کنند. همین و بس! و آدمی صاحب اختیار است در دین. و هیچ اکراهی در دین نیست. ۵۵۷. و اما دوزخ چگونه جایی است؟ جز شقاوت و جبر و زجر و اهانت و تهمت و زور نیست. و اینان فقط در چنین شرایطی ایمان می‌آورند و عجا به عظمت خلقت انسان از هر دو نوعش: کافر و مؤمن!

۵۵۸. آدم کافر، عاشقِ کسانی است که از او نفرت دارند و او را تحقیر و ذلیل می‌کنند. و در دوزخ مأموران شکنجه و ذلت و زجر - یعنی شیاطین - به‌واسطه‌ی شقاوت مورد محبت کافران قرار می‌گیرند و شیاطین هم که از جانب خدا مأموریت دارند، بالاخره از این طریق و از وادی دوزخ، کافران را به خدا می‌رسانند و هستی می‌بخشند.

۵۵۹. دو نوع آدم داریم: عده‌ی قلیلی از وادی بهشت یعنی از راه دین و محبت و معرفت و عزت، هستی می‌یابند و به خدا می‌رسند که صاحب هستی است و مابقی از طریق دوزخ و عذاب و شقاوت و زجر، هستی می‌یابند و به خدا می‌رسند. عده‌ی قلیلی با اختیار و مابقی به جبر!

۵۶۰. کافران عاشق جبرند و مؤمنان هم عاشق اختیار! کافران عاشق جهل‌اند و مؤمنان عاشق معرفت. کافران عاشق خفت‌اند و مؤمنان عاشق عزت! این است راز کفر و ایمان!

۵۷۲. آدمی تا از هستی خود نگذرد به هستی نمی‌رسد؛ یعنی بهشتی نمی‌شود. بهشت قلمرو هستی‌مندی است. و کافران تا از دوزخ نگذرند هستی‌مند نمی‌شوند؛ زیرا ضد وجودند چون ضد محبت هستند!

۵۷۳. بهشت، قلمرو جاودانگی وجود است و دوزخ هم قلمرو درک نابودی است و لذا اهل دوزخ در تجربه‌ی نابودی خویش است که طالب وجود می‌شوند و به وجود ایمان می‌آورند.

خوراک دوزخیان^{۱۳۸}

فن‌پرستی و تکنولوژیسم، سیمای حاکمیت و سلطنت ابلیس بر بشریت است و سیمای دوزخ است. دوزخ که هوایش «دخان» است و به‌جای هوا، دود تنفس می‌کنند و به‌قول قرآن کریم غذایش «سقر» است که به معنای غذاهای تفاله‌ای و زباله‌ای و مدفوعی است که هیچ قوتی ندارد و فقط بر گرسنگی و حرص

^{۱۳۸}. قرآن الساعه، فصل فن.

و قحطی‌زدگی می‌افزاید و آتش آتشین است: کولاها، مشروبات الکلی و امثالهم که به قول قرآن جز بر عطش نمی‌افزاید. «سقر» هم در واقع امثال پفک و بیسکویت و شکلات‌ها و غذاهای فشرده و کنسروی و منجمد، که تبدیل به تفاله و مدفوع است و ضد غذا است. و نیز می‌فرماید بسیاری از اهل دوزخ به مصرف چرک و خون و عفونت و مرض می‌پردازند که به لحاظی همانا داروها و واکسن‌ها و آنتی‌بیوتیک‌ها می‌باشند؛ زیرا بسیاری از این داروها از خون و عفونت و ویروس‌ها درست می‌شوند و مصرف خون هم که به طور مستقیم در بیماران شایع شده است. و نیز می‌فرماید که در دوزخ، اهلش از شدت عذاب، به درخت زقوم پناه می‌برند تا از میوه‌هایش بخورند تا شاید تسکین یابند ولی پس از مدتی بر عذابشان افزوده می‌شود. محصولات زقوم هم در واقع مسکن‌ها و داروهای اعصاب و روان و انواع مواد مخدر می‌باشد. و همان‌طور که پیامبر اکرم در حدیث معراجش فرموده است، یکی از مهم‌ترین موادی که دوزخیان به شدت مصرف می‌کنند «نفت» (نفت) است. که امروزه می‌بینیم که حتی از صنعت پتروشیمی، مواد غذایی و پروتئینی و لباسی و دارویی هم به دست می‌آورند.

پس دوزخ به قول قرآن کریم، آشکار شده است، مصرف‌پرستی سیری‌ناپذیر فن‌پرستان از عدم‌خواری آنها است. پس دوزخ، تجربه و ابتلای بشر به نابودی و فنا است و تکنولوژی (فن) کارخانه‌ی دوزخ است. پس فن‌پرستی و تکنولوژیسم همان شیطان‌پرستی و دوزخ‌پرستی و عدم‌پرستی است. برای همین است که علی (ع) می‌فرماید: «اگر همه‌ی بشریت مؤمنان خالص بودند هرگز فن و عمارات و شهرهای بزرگ پدید نمی‌آمد».

دَرکِ اسفل، جایگاه منافقانی که از فرط ثقل و سختی نمی‌سوزند^{۱۳۹}

درجات بیرونی و عدمی، درجات قحطی‌زدگی و سیری‌ناپذیری و حرص فزاینده است. و اگر هرچه که بشر مرفه‌تر می‌شود حریص‌تر می‌گردد و بر مصرفش افزوده می‌شود، از این رو است که از عدم تغذیه می‌کند و وجودش روزبه‌روز در عرصه‌ی عدم قرار می‌گیرد و تحلیل می‌رود و لذا روز به‌روز به مصرف بیشتر نیاز پیدا می‌کند و هرچه بر مصرف او افزوده می‌شود بر قحطی‌زدگی او افزوده می‌شود.

^{۱۳۹}. قرآن‌الساعة، فصل درجات.

پس مصرف‌پرستی که بزرگ‌ترین بلا و معضل این تمدن است، یک موضوع فرهنگی و سیاسی و امثالهم نیست، یک موضوع معرفتی و دینی و وجودی است و از بزرگ‌ترین نشانه‌های کفر و جهل و بدبختی بشر است و راز سقوط بشر در ماده است که ظرف عدم می‌باشد و بشر را به ماهیت حیوانی و نباتی و جمادی می‌کشاند و ثقیل و سخت و بی‌جان و بی‌وجود می‌کند.

آتش دوزخ و عذاب‌النار هم برای چنین آدم‌هایی است تا در آتش، از ثقل و سختی حاصل از ماده‌پرستی و ماده‌شدگی پاک شوند و رقیق گردند و از عدم رها شوند و وجود یابند. پس دوزخ کانون رهایی انسان از عدم است و عرصه‌ی عدم‌زدایی است برای کسانی که در دام عدم گرفتار آمده و جمادی شده‌اند. پس عذاب‌ها، عرصه‌ی نبرد وجود علیه عدم‌گرایی وجود انسان است. و آنکه از عدم (ماده) می‌گریزد و به آن پشت می‌کند و به‌سوی وجود می‌رود، عذاب‌ی و دوزخی ندارد. و درک اسفل که درجه‌ای در زیر دوزخ است جای کسانی است که به‌قدری سخت و جمادی و بی‌جان شده و از وجود ضعیف شده‌اند که نمی‌سوزند. و اینجا جایگاه منافقان و ریاکاران با دین است؛ یعنی کسانی که به خیال خود خواسته‌اند که خدا (وجود) را فریب دهند ولی فقط خود را فریب داده‌اند. دوزخ، درجات خودفریبی و وجودستیزی انسان است.

ابلیس‌شناسی راز رهایی از دوزخ^{۱۴۰}

(ابلیس و شیطنت و دوزخ، چیزی جز انکار ولایت علی (ع) نیست. پس ابلیس‌شناسی، آدمی را مواجه با ولایت علی (ع) می‌سازد و به وادی خودشناسی می‌کشاند و از عذاب دوزخ می‌رهاند.)

ماجرای ابلیس در قرآن مکرراً ذکر شده است تا درباره‌اش تفکر نماییم تا ابلیس را بشناسیم. زیرا ابلیس‌شناسی راز رهایی از دوزخ و عذاب‌ها در دنیا و آخرت است و ابلیس‌شناسی مقدم است بر خداشناسی. زیرا تا از اسارت ابلیس و دوزخ نرهی، بر جنت خدا وارد نمی‌شوی. و جنت و رضوان، حوزه‌ی شناخت خدا است: شناختن خالصانه. و اهل عذاب و دوزخ که در اسارت ابلیس و رهبری او هستند مطلقاً قادر به خداشناسی نیستند. زیرا همان‌طور که در احادیث داریم در جنت، علی‌شناسی (یعنی شناخت

^{۱۴۰}. قرآن الساعه، فصل ابلیس.

خلیفه‌ی خدا) امکان‌پذیر می‌شود و در رضوان شناخت خود خدا. و در دوزخ تمامی شناخت‌ها و تجربه‌ها مربوط به ابلیس و القای او است و بر بنیاد مکتب «قیاس» است و حاصل ظاهرپرستی و قشری‌گری و انکار عمدی و آگاهانه است. و آنگاه که به دوزخ رانده می‌شود به خدا هم تهمت می‌زند که: «پروردگارا تو مرا اغوا نمودی و فریب دادی».

کسی که دوست خدا را انکار نماید، خدا را انکار کرده و بازیچه‌ی ابلیس شده است. اینکه پیامبر اکرم (ص) فرموده است «هر که بر ولایت علی (ع) وارد شد از عذاب دوزخ رها شد»، دال بر اهمیت عظیم تصدیق دوست خدا است. کسی که دوست خدا را منکر شد پس از آنکه دانست که مظهر حقیقت است، بر دوزخ وارد شده است. پس ابلیس و شیطنت و دوزخ چیزی جز انکار ولایت علی (ع) (خلیفه و محبوب خدا) نیست. پس ابلیس‌شناسی اگر حق باشد آدمی را مواجه با ولایت علی (ع) می‌سازد و به وادی خودشناسی می‌کشاند و از عذاب دوزخ می‌رهاند. پس عداوت ابلیس و انکار ابلیس و کفر او، چیزی جز عداوت و کفر و تکبر او نسبت به امر ولایت نیست.

پس ابلیس‌رسالتی جز این ندارد که به وسوسه‌ی ارزش‌های جاودانه‌ای که همه در نفس انسان وجود دارد، انسان را از وجود انسانی خودش غافل و بیگانه نموده و به اشیاءپرستی و پرستش «غیر» بکشاند. و این هم راه بیرون‌شدن از بهشت وجودی خویش و رانده‌شدن از خویش و تبعیدشدن در «غیر»! و «غیر» همان دوزخ است و دوزخ به منطق قرآنی، جایی است که در دورترین حد از خدا قرار دارد و خدا کل وجود است و بر جای انسان نشسته است و انسان هم بر جای خدا نشسته است.

پس رجیم‌شدن و تبعیدشدن ابلیس به معنای رانده‌شدن از حوزه‌ی «وجود» است. و دوزخ، تجربه‌ی تباهی و نابودی است. و ابلیس‌رسالتی جز این ندارد که انسان را از خویش و وجود بیگانه نموده و براند. این همان طردشدن از بهشت و دورشدن از خدا و رفتن به طبقات دوزخ است. دورنمودن از مقام خلافت‌اللهمی، وظیفه‌ی ابلیس درباره‌ی انسان است. پس راه نزدیکی به خدا و بهشت، همان راه نزدیکی به خود و خودشناسی است و راه دوری از خدا و لعنت‌شدن و افتادن در دوزخ، راه دورشدن از خود است و راه ابلیس است. و ابلیس به لحاظ لغت یعنی مأیوس. هر کسی از خودش مأیوس شد در دام ابلیس است و در عرصه‌ی خودبراندازی. و نیز در قرآن می‌خوانیم هر که خدا را از یاد برد خود را از یاد می‌برد و بالعکس.

مسخ، عذابی که موجب پاک شدن از منیت و مالکیت و تنفیس است^{۱۴۱}

۱۴۴۳. در مجموعه کلام امام صادق در الهفت به وضوح درمی یابیم که انواع مسخ ها قلمرو خلوص نفس از اعمال نفسانی است. همان طور که قرآن کریم مکرر تصریح فرموده است که جزای الهی فقط از اعمال و با اعمال مردم است. همان طور که مخلصینی که اراده ی خود را تسلیم خدا کرده اند به واسطه ی اعمالشان محاسبه نمی شوند و دارای اجر بی پایان هستند و مقیم جنات نعیم پروردگارند؛ زیرا خداوند مسئول اعمالشان می باشد که این مخلصین مشمول این آیه هستند که: «اراده نمی کنید مگر به اراده خدا»^{۱۴۲} (تکویر/۲۹). پس مخلصین انسان های بی عملی نیستند و از بی عملی نیست که از اسارت تناسخ رهایند، بلکه اعمالشان از خدا و برای خدا است پس مبتلای به اعمال خود نیستند و اعمالشان مولد هویت الهی در آنها است نه انانیت شیطانی! پس در حقیقت مسخ ها قلمرو پاک شدن از منیت ها و اعمال استکباری - شیطانی - منی است؛ یعنی از تنفیس!

۱۴۴۴. در تناسخ هندویی هم اساس حکمت بر «کارما» قرار دارد که همان ماهیت اعمال است و اصلا لفظ «کار» در زبان سانسکریت همان «کار» در زبان فارسی است. و لذا این کارمای جان هر انسانی است که در کارگاه تناسخ تصفیه می گردد و جان را پالایش و خالص نموده و به «نیروانا» ارتقا می دهد که وحدت با جان جهان است. یعنی اعمال و کارهای شخصی و خصوصی و فردگرایانه مربوط به مالکیت های فردی و خانوادگی و نژادی است که جان فرد را از جان جهان (خداوند) جدا ساخته و در خود محبوس و منزوی می کند و «من» می سازد؛ یعنی ابلیسی و اهریمنی!

پس تناسخ در گردونه ی حیوانات و نباتات و جمادات برای تنبیه این من پرستی و مالکیت خصوصی است. زیرا روح الهی بشر در حصار حقیر حیوانیت و نبات و جماد عذاب می کشد تا توبه کند و از این منیت پاک شود تا دور تناسخش پایان یابد و رها گردد و ملحق به آسمان جان شود که همان نیروانا است که ما آن را جنات نعیم می خوانیم که بهشت غیبی و آسمانی است.

^{۱۴۱}. نزول و عروج روح، ج ۱، فصل ۴ (نسخ و فسخ).

^{۱۴۲}. «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

۱۴۴۵. ... مسخ و رسخ و فسخ (یعنی تناسخ حیوانی و نباتی و جمادی روح بشر پس از مرگش) قلمرو تنبیهات و تصفیه‌ها و تخلیص و تزکیه و تطهیر و توبه از انواع و مراتب منیت‌ها است. چرا که اعمال منی بشر همانا حیوانیت و نباتیت و جمادیت او است که غایتش همان سنگ و آهن شدن است که سخت‌ترین حدود تنی - منی است که روح را از کل جان جهان (خداوند) منفک می‌سازد و این همان کفر و شقاوت و عدمیت است که فرد را به عداوت و انکار با جهان و جهانیان می‌کشاند و خدای آن! زیرا منیت، روح را در تنیت فسیل و منجمد و محبوس می‌سازد و عین تن می‌کند. این است که به قول امام صادق، کمال و نهایت تناسخ همان تبدیل به خس و خاشاک و غبار شدن است که مادیت روح را در جهان می‌پراکند همچون ذرات هوا! و این نهایت هوای نفس و بولهوسی و هواپرستی است و غایت عذاب و تنبیه از خودپرستی که اینک در جهان بر باد شده است.

۱۴۴۶. اعمال آدمی یا هویی و الهی است که جان را در جهان توسعه و بسط و تعالی می‌بخشد و جهانی می‌سازد در ارض واسع الهی و یا منی و خصوصی و خودپرستانه است که جان را در تن قبض و منجمد می‌سازد و از جهان جدا می‌کند و به عذاب نابودی می‌کشاند و در اشیا ساقط می‌سازد.

۱۴۴۷. پس اساس مسموخیت و تناسخ، همان مالکیت‌های فردی و قومی و نژادی است؛ اعم از مالکیت‌های مادی یا معنوی، اقتصادی یا سیاسی، فرهنگی یا مذهبی، عقیدتی یا عاطفی، عاشقانه یا علمی و عارفانه و...! من ثروتمند یا من فقیر، من جاهل یا من عالم، من مرد یا من زن، من هنرمند یا من عارف، من فقیه یا من عابد، من عاشق یا من فاسق، من مسلمان یا من مسیحی، من شرقی یا من غربی، من سنتی یا من مدرن و...!

۱۴۴۸. اگر دانتته، بسیاری از علما و فلاسفه و پاپ‌ها را در دوزخ مسموخیت می‌بیند، امری عجیب و نامعقول نیست؛ همان‌طور که بسیاری از شاهان یا فواحش را! بنده نیز تا مدت‌ها درباره‌ی مشاهداتی که از مسخ‌شدگی برخی از علمای مشهور می‌دیدم متحیر می‌گشتم و به حقیقت علمی یقینی نداشتم. همان‌طور که در زندگینامه‌ام گزارش داده‌ام که از دوران کودکی همه‌ی حیوانات و نباتات و کوه‌ها را به صورت بشری می‌دیدم که حیرت می‌کردم و گاه می‌ترسیدم.

۱۴۴۹. همان‌طور که در سایر آثارمان نشان دادیم اشد مالکیت‌ها مربوط به قلمرو معنویات و امور عاطفی است و لذا منجر به اشد استکبار و خودپرستی و ستم می‌شود پس اگر توبه نشود به اشد تناسخ پس از مرگ دچار می‌گردد؛ یعنی مالکیت‌ها و انانیت‌های علمی و دینی و عشقی و عرفانی!

۱۴۵۰. یعنی خودپرستی در دنیا منجر به ازخودبیگانگی پس از مرگ می‌شود که همان مسخ‌شدگی است و این عدالت است و تنبیه و تنزیه نفس از مزیت‌هایش!

۱۴۵۴. روزی یک پزشک پیرو عرفان حلقه که به‌تازگی با معارف ما آشنا شده بود برایم پیامی فرستاد که بسیار قابل تأمل و عبرت است. او اعتراف کرده بود که: «من یکی از اساتید عرفان حلقه بودم که به یاری آثار شما از این حلقه‌ی شیطانی بیرون آمدم ولی هنگامی که برخی از آثار شما را در باب مسخ حیوانی در قرآن خواندم انکار نمودم به‌خصوص در مورد خودم که خود را در عرفان حلقه از مرشدها و اساتید پالایش شده و روحانی می‌پنداشتم. تا اینکه به‌ناگاه در خواب و بیداری از درون خودم زوزه‌ی سگ و شغال و گرگ شنیدم و به‌درستی کلام شما از قرآن، اعتراف کردم و آن غوغاهای درونم ساکت شد ولی دانستم که هنوز هم در من حضور دارند و اگر پاک نشوم پس از مرگ دچار مسخ حیوانی خواهم شد. پس توبه‌ام را آغاز می‌کنم...!».

۱۴۵۵. بسیاری از ما در خواب دچار کابوس‌های مشابه هستیم و آن اینکه می‌بینیم که حیواناتی چون گرگ و مار و عقرب در جستجوی ما هستند و با آنها درگیر می‌شویم و با هراس از خواب می‌پریم! اینها نشانه‌ها و اختطاری‌ها از مسخ پس از مرگ است. این حیوانات، ماهیت باطنی ما هستند که می‌خواهند از ما ظهور کنند. اینان معنای اعمال ما هستند.

مسخ همان ظهور و تجسد معانی است. همان‌طور که نسخ هم در وجه عروجی همین حقیقت است؛ یعنی مؤمنی که در درون حامل روحی از ارواح طیبه است که با مجاهدت‌هایش با آن محشور شده، پس از مرگش از آن روح، صورت و هویت می‌یابد. بودا، بیانی بسیار عارفانه و برحق از این نسخ نیروانایی عرضه کرده است که می‌گوید نسخ عارفانه مثل روشن شدن شمعی خاموش به‌واسطه‌ی شعله‌ی شمعی روشن است که از آن نور می‌پذیرد نه اینکه تجسد آن شمع را بیابد. در اینجا به قرابت بین عرفان بودایی (و نه هندو) و عرفان شیعی بیشتر پی می‌بریم.

مسخ‌ها حاصل ابتلای به غیر است که پس از مرگ، این غیرها در وجود آدمی، تجسد و قالب خاص خود را می‌یابند. مسخ به معنای غیرشدگی است.

۱۴۶۱. همان‌طور که رسول اکرم می‌فرماید: «با مرگ، قیامت آغاز می‌شود». یعنی باطن‌ها، برون‌افکنی شده و رخ می‌نماید و تجسد و تعین می‌یابد. پس آن باطنی که در قلمرو معرفت نفس و بیان، فهم و آشکار و توبه و تزکیه شده و از هر غیر پاک گشته است، با مرگ جز پروردگارش را نمی‌یابد و از هر بیگانه‌ای مبرا است؛ یعنی بی‌نیاز از مسخ است.

مسخ‌ها همان برون‌ریزی هویت انسان در دنیا است. هر آنچه را که در درون خود نگاه داشته و پرستیده و خودی و منی کرده‌ایم پس از مرگ عین هویت ما شده و تجسد و قالب می‌یابند در اشیای جهان! ما تبدیل به همه‌ی چیزهایی می‌شویم که با آن در حیات دنیا هویت و صفت و منیت می‌یافتیم و تعریف می‌شدیم و برایش دست به هر کاری می‌زدیم؛ زیرا اعمال و تلاش‌های ما است که هر چیزی را برای ما تبدیل به صفت و ماهیت خصوصی می‌سازد. و لذا مسخ، قلمرو ظهور «کارما» یعنی عصاره‌ی کلیه‌ی اعمال است: «انسان چیزی جز تلاش‌هایش نیست. انسان جز آنچه اختیار کرده نیست»^{۱۴۳}. (قرآن کریم). به قول مولوی: «گر در طلب لقمه نانی، نانی!» و این است راز آن کلام قدسی رسول اکرم که: «هر کسی همان‌طور می‌میرد که زندگی کرده است».

۱۴۶۲. مسخ‌ها و نسخ‌ها جملگی ظهور و تعین علایق و عشق‌های مادی و معنوی بشرند! و لذا حیات آخرت را بهره‌برداری از زراعت دنیوی خوانده‌اند: «دنیا مزرعه آخرت است».

تکنولوژی، دوزخی که در سیطره‌ی مستقیم ابلیس است

۱۴۶۷. واما دوزخ آتشین و عذاب‌النار که سیطره‌ی مستقیم حکومت ابلیس است، همان صنعت و تکنولوژی است که عیان گشته است که مواد سوختی آن مردم هستند: «هیزم جهنم مردم و سنگ‌ها هستند»^{۱۴۴} (قرآن). یعنی همه‌ی مواد آتش‌زا و احتراقی مثل نفت و زغال سنگ و امثالهم همان دوزخیان عصر پیشین

^{۱۴۳}. وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. (نجم / ۳۹)

^{۱۴۴}. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ كُنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. (بقره / ۲۴)

هستند که به همراه سنگ و آهن می‌سوزند و کالاهای دوزخی تولید می‌کنند که به واسطه‌اش به همراه وسوسه‌های شیطانی مردمان زنده‌ی روی زمین را هم به سوی خود می‌کشند و می‌سوزانند از درون و برون! پس برخی از دوزخیان قدیم، کافران جدید را می‌سوزانند در سیطره‌ی شیطانی! همان‌طور که در رساله‌ی ام‌الکتاب شاهد بودیم که نفت و قیر و آهن و زغال سنگ جمله از موجودیت کافران پدید آمدند. جاذبه و افسون آتشین و شیطانی صنعت و فرآورده‌های صنعتی هم به دلیل هویت انسانی آن است از برای انسان‌های کافری که بر زمین زندگی می‌کنند. شیاطین آریل هم سوار بر ذرات و امواج تکنولوژی ارتباطات (که خود مرحله‌ای از مسوخیت ذره‌ای و جنی کافران است) به سوی آدمیان روی زمین می‌آیند تا بر آنان سلطه یابند. «گروهی از کافران را در جهنم تبدیل به اجنه نمودیم» (قرآن کریم). چرا که خود شیاطین هم مخلوق کفر بشوند به قول رسول خاتم و امام صادق (ع). پس شیاطین دارای طبع بشری هستند و از بشرند.^{۱۴۵}

۵۲۰۷. زمین، حیات و نعمات خدادادی در آخرالزمان دشمنی شقی‌تر از صنایع و علوم و فنون تبدیلی و بنیان و پرستندگان و صاحبانش ندارد که زمین را به فساد کشیده و خود را عالمان و مصلحین هم می‌نامند ولی خداوند آنها را مفسدین خوانده است. پس دشمنان خدا و دینش نیز همین جماعت هستند و دجال نیز رهبر این جماعت می‌باشد که خرش جز دود و آتش و قحطی تولید نمی‌کند. طبق روایات اسلامی دود و گند و عرعر این خر، انس و جن را به مهلکه می‌اندازد که به معنای انواع آلودگی‌های محیط زیست و آلودگی‌های صوتی است.

۵۲۰۸. عصر دُخان در قرآن کریم همین عصر حکومت دود بر زمین و اهالی آن است که مردمان برای هماهنگی درونی و برونی با این دودهای زهرآگین و نفس‌گیر به انواع دخانیات و دودهای تسکینی و مخدر پناه می‌برند که میوه‌های درخت زقوم هستند که در عصر دخان پدید می‌آیند. ولی متقین در قلمروهای امن و در باغات و چشمه‌ساران زندگی می‌کنند. و برخی از آنها را به واسطه‌ی علمشان بر همه‌ی عالمیان برای خود برگزیده‌ایم که برای رسالتشان مجبورند که با دوزخیان در میان دود و سموم زندگی کنند و به همراهشان

^{۱۴۵}. نزول و عروج روح، ج ۱، فصل ۴ (نسخ و فسخ).

بسوزند. و در آن روز به این علما گفته می‌شود که شما هم این آتش را بچشید که بس عزیز و کریم هستید!
(آیاتی از سوره‌ی دخان)

۵۲۴۷. می‌توان اقلیم‌های زیستی روی زمین را برحسب مردمانی که در آن اقلیم زیست می‌کنند و طبقات و درجات کفر و دینشان تقسیم‌بندی نمود: مسلمین و به‌طور کلی پیروان نبوی دین خدا در همه‌ی مذاهب الهی، در قلمروهای نباتی (نبوی) یعنی کشتزارها و جنگل‌ها زندگی می‌کنند که حداقل شریعت را پیروی می‌نمایند. مؤمنین همه‌ی مذاهب الهی در حوالی چشمه‌ساران و رودخانه‌ها و سواحل دریاهاى آب شیرین زیست می‌کنند. مخلصین و اولیاءالله که هوایی هستند، رزق کریم و بی‌حساب الهی را از هر هوایی در سراسر زمین دریافت می‌کنند و اینان با حساب اقلیمی سر و کاری ندارند و از نزد خداوند بی‌واسطه رزق می‌برند.

و اما کفار و منافقین - که قلوبشان از سنگ و برخی سخت‌تر از سنگ است - خوراکشان از نفت می‌باشد و لذا مقیم شهرهای صنعتی و سرزمین‌های نفتی هستند. زیرا زندگی صنعتی تماماً بر نفت و پتروشیمی بنا شده است از وجه تنفس هوای نفتی و پوشاک و غذایی که به کم و کیف متفاوتی حامل عناصر پتروشیمی است. و در خانه‌های بتونی و آهنی زیست می‌کنند که سخت‌تر از سنگ است. و اما شیاطین و آدم‌های شیطان‌پرست در قلمروهای آتشین زیست می‌کنند و مشاغلشان نیز در کارخانه‌ها و در کنار کوره‌های چند هزار درجه گرما و معادن و کوره‌پزخانه‌ها و صنایع نانویی و اتمی و نفتی و شیمیایی می‌باشد. «در آخرالزمان غذای اهل دوزخ از نطف است». (رسول اکرم ص)

۵۲۴۸. هر یک از اهالی اقلیم مذکور چون دچار توبه و رجعتی شوند و یا به‌عکس دچار سقوطی گردند به‌تدریج اقلیم زیست خود را هم تغییر می‌دهند. مثل روستاییانی که به‌دلیل از دست دادن ایمانشان هوای شهرهای صنعتی را می‌کنند! و یا به‌ناگاه یک ساکن شهری صنعتی به‌دلیل توبه و ایمانی که می‌آورد، دیگر توان ادامه‌ی حیات در این دوزخ را ندارد و به‌سوی مناطق نباتی (کشتزارها، ارتفاعات و جنگل‌ها) و یا در حوالی چشمه‌ساران و رودخانه‌ها مسکن می‌گزیند. و این نشانی از قبض یا بسط رزق است. هوای غلیظ و زهرآگین و نفتی شهرهای صنعتی، اساس قبض رزق است به‌همراه آب مسموم کلریزه و غذاهای ثقیل و بی‌جان پاستوریزه و هموژنیزه و منجمد و به‌همراه نگاهدارنده‌های پتروشیمیایی که با همه‌ی خوراکی‌ها و

حتی میوه‌ها حضور دارند. هرچند که میوه‌های عصر ما نیز اساساً زهرآگین و مهلک هستند که خاکشان تمام کودهای پتروشیمیایی است و آبشان هم سموم آفات نباتی. و این معنایی از عذاب غلیظ و رزق قبض شده و نفتی است. و به‌راستی که غذای اهل دوزخ سموم و سقر و زقوم و چرک و فساد و خون و عفونت‌هایی است که گاه تحت عنوان واکسن‌ها و آنتی‌بیوتیک‌ها به مصرف می‌رسند و متخصصین می‌دانند که ماده‌ی اولیه‌ی همه‌ی اینها همان چرک و فساد و خون و عفونت است که در قرآن کریم برای دوزخیان گزارش شده است.

۵۲۴۹. برخی می‌پندارند که به تقلید از این معارف اگر از شهرهای صنعتی به‌سوی روستاها و طبیعت بکر مهاجرت کنند لابد از مؤمنان شده و بهشتی گشته‌اند بی‌آنکه توبه و تقوایی داشته باشند و زندگی‌شان را زیر و رو نکنند. و لذا کورکورانه مهاجرت می‌کنند که در اندک مدتی در این اقلیم بهشتی با تمامیت خود و زندگی‌شان به بن‌بست می‌رسند و فرو می‌پاشند و به جهنمی سوزان‌تر برمی‌گردند.

۵۲۵۰. بدانید که طبق قول الهی در قرآن کریم هجرت ایمانی جز برای رسول و به امر او و اطاعت از او ممکن نمی‌شود و غیر از این، بولهوسی و ماجراجویی و محکوم به شکست و فاجعه است.

۵۲۵۱. ورود همه‌ی خلق بر جهنم آن‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید امری است که امروزه در سراسر جهان شاهدیم که یک صورتش مهاجرت جنون‌آسا از روستاها به شهرها و از شهرهای کوچک به مراکز صنعتی و از آنجا به متروپل‌های صنعتی در شرق و غرب عالم یعنی آمریکا و اروپا و روسیه و ژاپن و غیره است. ولی در این جهنم آنان که به خود آمده و توبه و تقوا پیشه می‌کنند بخشوده شده و تحت ولایت مخلصین و اولیای الهی از جهنم خارج می‌شوند و به مناطق پاک و بهشتی مهاجرت می‌کنند.

مسئله این است که انسان کافردل و مشرک در بهشت تاب نمی‌آورد و بهشت برایش از جهنم بدتر می‌شود. و این راز مهاجرت جنون‌آسا از ارتفاعات و روستاهای پاک به شهرهای نفتی و دوزخی است. بنابراین هیچ‌کس را به زور به بهشت نمی‌برند و به زور از جهنم بیرون نمی‌کنند. خود می‌آید و می‌رود برحسب آنچه که در دل و اندیشه‌ی او است. بهشت و دوزخ مخلوق ایمان و کفر، علم و جهل و رحمت و شقاوت دل است. بهشت و دوزخ معلولند.

۵۲۵۲. بنابراین درمی یابیم که همه‌ی عناصر تشکیل دهنده‌ی ساختار زمین به مثابه طبقات بهشت و دوزخند. و آدمی که تقریباً همه‌ی این عناصر را یکجا در کالبد خود دارا است، بسته به درجه‌ی کفر یا دین خود، در یکی از این طبقات اقامت می‌گزیند. و بدین گونه یا آبی است یا هوایی یا خاکی و سنگی، نباتی، جانی و ناری و نفتی! و نیز گروه کثیری هم که در خلق جدید ذره‌ای مقیم دوزخ جحیم هستند؛ یعنی از اهالی تکنولوژی برق و بمب و نفت و اتم و میکروب و نانو و ژن و غیره، که جهنم آخرالزمان دست‌ساز بشر کافر است.

۵۲۵۳. البته ماده‌ی اساسی دوزخ جحیم دست‌ساز بشر کافر آخرالزمان هم نفت است که از لایه‌های زیرین زمین استخراج می‌شود که دوزخ ذره‌ای هم به قدرت همین نفت به حرکت می‌آید. زیرا تکنولوژی هسته‌ای بدون انرژی نفت امکان پیدایش نداشته است. و لذا جنگ نابودگر سلاطین دوزخ هم تماماً بر سر غارت نفت است. و همه‌ی نفت‌خواران زمین ذاتاً با طاغوت تکنولوژی و امپریالیزم نفتی یکدله و کافرند، هرچند که به اسم مسلمان و نمازخوان باشند. اعراب سعودی نمونه‌ی برجسته‌ی این حقیقت هستند!

نفت، دل را کافر و تن را قبض و نفس ناطقه را دیوانه می‌سازد. تولید، تبدیل، مصرف، خوراک، پوشاک، تنفس و هر نوع کاربرد و تجارتي از نفت موجب سقوط در درک اسفل السافلین و دوزخ جحیم است. بدان! و بیهوده نبوده که نخستین کاشف و استخراج‌کننده‌ی نفت در تاریخ جدید جهان خاندان راکفلر در آمریکا هستند که سلاطین دوزخ آخرالزمان و سلاطین جنگ‌های جهانی بر روی زمین بوده‌اند و به همین واسطه خلیفه‌ی ابلیس در جهان مدرن شده و بر همه‌ی کافران زمین حکومت دارند.

۵۲۵۴. عذاب عظیم، عذاب غلیظ، عذاب شدید و عذاب عقیم در قرآن کریم که از عذاب‌های خاص آخرالزمان هستند، اساساً برخاسته از صنعت نفت و پتروشیمی می‌باشند که مبتلایان خود را کور و کر و لال و دیوانه و عقیم ساخته و رزقشان را غلیظ و ثقیل نموده و نشان را قیراندود و مومیایی می‌کند که نه مرده‌اند و نه زنده! و این است مصادیق عذاب‌های ذکرشده!

۵۲۵۵. نفت، عذاب عظیم الهی است که به دستان کافران و مفسدین از اعماق زمین بالا آمده و دوزخ را برای اهالی اش و به دستان خودشان برپا نموده است: «خودشان به خود ستم نمودند و ما به آنها ظمی

نکردیم!»^{۱۴۶} (قرآن). پس تا کفر و کافران بر زمین حکومت می‌کنند نفت هم حکومت می‌کند. از طریق توبه و ایمان است که نفت ما را ترک می‌کند و دوزخش زائل می‌گردد و نه به‌عکس! این پاسخ به کسانی است که می‌گویند: اگر نفت از میان برود و یا ترکش کنیم همه نابود می‌شوند! داستان تکنولوژی مدرن نیز همین است. شکی نیست که با اندک اختلالی در نارسایی نفت و تکنولوژی، میلیون‌ها نفر جانشان را از دست می‌دهند! این عین سنجیت ذاتی کافران و دوزخ است. در آخرالزمان، نفت و کفر جدایی‌ناپذیر است! می‌دانیم که نفت‌های سطحی که به‌صورت چشمه در برخی نقاط زمین می‌جوشیدند از قدیم در دسترس برخی حکام بوده است؛ از جمله فراعنه‌ی مصر و بابلیان که اجساد خود را با آن مومیایی می‌کردند که این خود یک عذاب عظیم خودخواسته برای این کافران بوده است که امکان پاک‌شدن جسد پس از مرگ را هم از آنان سلب می‌نموده است. و امروزه کاربردی جهانی و جبری یافته و کسی از آن رهایی ندارد و شبانه‌روز وارد ریه‌ها و خون بشر می‌شود. نفت عنصر ذاتی جهنم و هر فساد و تباهی در زندگی بشر آخرالزمان است که تن و روانش را سیاه و تباه ساخته است و تن و هوش و حواسش را عقیم نموده است.

۵۲۵۶. پس سرزمین‌های نفت‌خیز درهای جهنم جحیم آخرالزمان هستند و لذا مردمان ساکن این سرزمین‌ها هم دوزخی‌ترین و کافرترین مردمان روی زمین هستند از هر حیث. با مطالعه‌ای بسیار ساده می‌توان به این حقیقت نائل گشت! امروزه این نوع ممالک کانون‌های اصلی هر فساد و فتنه و جنایتی در جهانند! که آمریکا و روسیه و برخی ممالک عربی و آمریکای لاتین در رأس این تبهکاری و دوزخ‌پروری قرار دارند. امروزه جنوب کشور خودمان نیز یک آینه‌ی عبرت عظیم و حیرت‌آور است و به‌راستی درب جهنم این کشور محسوب می‌شود که مردمانش نیز معذب‌ترین می‌باشند حتی به لحاظ آب و هوا!

۵۲۵۷. دانستیم که مؤمنان اهل تأویل‌اند و کافران هم اهل تبدیل! و عنصر ذاتی و محوری همه‌ی تبدیلات کافران در آخرالزمان، همین نفت است که به‌واسطه‌ی آن همه‌ی آیات و موجودات و نعمات و رحمت‌ها خداوند بر روی زمین را تبدیل کرده و بدین‌گونه جهنم را برپا کرده‌اند. که این تبدیلات همواره دقیق‌تر و عمیق‌تر و ذره‌ای‌تر می‌شود و تا ذات سلول‌ها را هم تبدیل می‌کنند و علم سلول‌های بنیادی که جهنمی‌ترین

^{۱۴۶}. «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (بقره/ ۵۷)

این علوم است، به مثابه غایت علم بغی می باشد که به واسطه‌ی آن حتی هویت تن و روان و غرایز کافران هم تبدیل به هویت جنی و شیطانی و خناسی می گردد.

۵۲۵۸. نفت هم تبدیل شونده‌ترین عنصر دوزخ زمینی است که تاکنون بیش از یکصد هزار کالای فرعی از آن حاصل آمده است که این تبدیلات پولیمری و پتروشیمیایی را پایانی نیست. و هم تبدیل کننده‌ترین عنصر این جهنم است که به قدرت انرژی آن هر چیز دیگری نیز تبدیل می شود. و علاوه بر این به عنوان کاتالیزر هم دریایی از تبدیلات بینابینی در رابطه با سایر عناصر شیمیایی را پدید می آورد. و این گونه است که امروزه همه‌ی موجودات روی زمین در برّ و بحر در خطر نابودی این ماده‌ی جهنمی جان می کنند و به خصوص دریاها که به مثابه قلب و ریه‌ی حیات زمین هستند و در حال گندیدن می باشند. عنصر اساسی حیات دریایی یعنی پلانکتون‌ها نیز در سراسر جهان در حال تبدیل و نابودی هستند و لذا همه‌ی آبزیان در حال نابود شدن می باشند و این آغاز نابودی بشر آخرالزمان در سراسر زمین است.

تبهکاری و نابودگری‌های علوم و فنون و صنایع دوزخی، بسیار بیشتر از اینها است، که متأسفانه حکومت‌ها در سراسر جهان اخبارش را از مردمان پنهان می دارند. که بخشی از اتهام و محکومیت ما به خاطر آشکار کردن این حقایق برای عامه‌ی مردم است که این حقایق را خلاف امنیت ملی می خوانند!! این هم واژگونی دیگری از مفاهیم و ارزش‌ها! درحالی که آثار ما فقط امنیت و منافع طاغوت و دجال و شیاطین را به خطر می اندازد و به مردم هشدار و تذیر می دهد.

۵۲۵۹. و اما خود نفت فی‌ذاته چیست که عنصر ذاتی جهنم آخرالزمان بر روی زمین است و گویی که جوهره‌ی کفر مطلق است؛ کفری که حاوی هوشی حیرت آور در ذات خویش است: هوش شیطان!
۵۲۶۰. می دانیم که نفت در اعماق طبقات زمین یک جوهره‌ی فسیل شده از مواد حاوی پروتئین است. از همین رو امروزه از نفت حتی پروتئین هم تولید می شود که به‌راستی پروتئینی جهنمی است که به‌زودی کمبود مواد غذایی را نیز برای کافران جبران می کند و نسلی تمام‌نفتی به بار خواهد آورد؛ یعنی نسلی شیطانی، فرزندان شیطان!

۵۲۶۱. آیا نفت همان اهالی درک اسفل السافلین در ادوار کهن بشری در میلیون‌ها سال پیش نیست. این عین کلام الهی در قرآن است که فرموده: «هیزم جهنم همان مردمان هستند و حجر»^{۱۴۷}. حجر به معنای قدمت دهر است که ترادف معنایش با سنگ هم بی‌ربط نیست؛ منتهی سنگی ویژه همچون فسیل یا سنگ مایع عین نفت! و دانستیم که هیزم دوزخ آخرالزمان همان نفت است که شیاطین روی زمین برای غارتش بیش از یک قرن است که می‌جنگند و جنگ جهانی را هم به همین منظور برپا نمودند و اینک شاهد جنگ جهانی سوم هستیم که در خارج از مرزهای غربیان در حال وقوع است که به‌زودی همه‌ی ممالک غرب را هم از درون و برون احاطه می‌کند. در معنای این بند تا توانی بمان که یکی از اسرار ذاتی دوزخ آخرالزمان است که به عقل و نقل و وحی بدیهی گردیده است که نفت همان مردمان کافر ادوار کهن هستند که در درک اسفل السافلین زمین تبدیل به ماده‌ای سخت‌تر از سنگ شده‌اند به‌صورت مایع! و اینک ماده‌ی برپایی جهنم آخرالزمان دوران ما شده‌اند! پس جهنم هم تماماً از جنس بشر است در ساختار و محتوا و معنا و ظاهر و باطنش! پس فتبارک الله رب العالمین!

۵۲۶۲. پس زمین هم‌ه‌اش بشر است، در همه‌ی لایه‌هایش، حتی هسته‌ی مرکزیِ مذاش که امروزه از همه‌سو در سراسر جهان در حال برون‌افکنی و خروج است.

۵۲۶۳. بنابراین در دوزخ آنچه می‌سوزد مردم است و آنچه هم که می‌سوزاند مردم است. همان‌طور که در واقعیت زنده‌ی روابط بشری هم این‌گونه است که همه یکدیگر را از بخل و کفر و عداوتشان می‌سوزانند و به صدها درد بی‌درمان دچار می‌سازند. همه‌ی امراض جسمی و روانی هم بشری است و لذا درمانش هم جز به یاری بشر ممکن نمی‌شود. درد و درمان، هر دو بشر است. این مردمانند که به‌صورت اجنه و خناسان در یکدیگر مشغول عذاب یکدیگرند. پس درمان و شفاعت هم جز انسان نیست و غیر از این فریب است. ۵۲۷۸. آدمی بر روی زمین به هر چیزی که دل داشته باشد، از وجه همان چیز بر حیات اخروی‌اش وارد می‌شود. ... بدا به حال کسانی که دل به آهن و بتون و تکنو و طلا و نانو و برق و بمب بسته‌اند که عاقبت به ذات نفتی زمین ملحق می‌شوند که سخت‌ترین خلق عالم است. یعنی تبدیل به هیزم و خود آتش جهنم می‌شوند: «به‌راستی که انسان را جز آنچه که اختیار می‌کند نیست! ولی آنان که باطل را اختیار می‌کنند

^{۱۴۷} «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ». (بقره / ۲۴)

دارای هیچ اختیاری نخواهند بود» (قرآن کریم) زیرا مسخ می‌شوند. اگر در شراره و شعله‌های آتش نظر کنید صورت کسانی را که دارند می‌سوزند و خود، هیزم و نفت شده‌اند رؤیت می‌کنید! اینان آتش پرستانند؛ یعنی پرستندگان صنعت و تکنولوژی که همه مخلوق آتشند و رهبرشان شیاطین هستند که از آتش ناب می‌باشند. و شیطان با خدایش عهد کرده که همه‌ی خلائق را با خود به جهنم وارد کند مگر عبادالله‌المخلصین را!

۵۲۷۹. اینها حقایقی بس تلخ و هولناک هستند که افشایشان برای بشر آخرالزمان از اهم واجبات است تا شاید به خود آمده و از راه جهنم توبه کند! و به کمتر از این، امکان به‌خودآبی نیست! اینها شدیدترین تنذیری است که در تاریخ رسالت‌ها رخ نموده است و ما مأمور به ابلاغشان هستیم که همه‌ی اینها در مفاهیم کلی در قرآن کریم مذکورند که ما مصادیق و مواردشان را در این عصر تبیین نموده‌ایم!

۵۲۸۰. این کتاب حاوی بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین بشارت‌ها و هولناک‌ترین نذارت‌ها است که حاصل شهادتی روحانی از نزد محمد و آل‌محمد است و هر که با محمد و آل‌محمد باشد حامل چنین شهادت و بشارت و نذارتی در آخرالزمان است: «خداوند شما مؤمنان را برگزیده تا در او جهاد کنید و پیرو دین حنیف ابراهیم باشید که رسول بر شما شهادت داده و شما هم بر خلائق! و خداوند مولا و یاور شما است و شما را کافی است!»^{۱۴۸}. (قرآن کریم)

۵۲۸۸. آب و هوا و خاک و نور، ارکان اربعه‌ی حیات بر روی زمین هستند که در آخرالزمان به‌واسطه‌ی عنصر ذاتی دوزخ یعنی نفت، عقیم و واژگونه و ضد حیات شده و همواره مهلک‌تر هم می‌شوند. خاک از طریق کودهای نفتی و سموم آفات نباتی روز به روز زهرآگین‌تر و عقیم‌تر می‌شود و به زراعت‌پیشه‌گان ثمری نمی‌دهد مگر اینکه مهلک و سرطان‌زا باشند. جو زمین و هوا نیز به‌واسطه‌ی کاربرد دیگری از نفت مسموم شده است. نور آفتاب نیز روز به روز از دسترس بشر خارج شده و در شهرهای بزرگ دیگری نوری بر کسی نمی‌تابد. بارش خاک و ریزگردها را هم بر این مصیبت بیفزایید که پدیده‌ای مختص مناطق نفتی

۱۴۸. «و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» (حج/

است. و آب‌های زیرزمینی و روزمینی هم در حال گندیدن می‌باشند که به واسطه‌ی کلریزه کردن، مهلک‌تر هم می‌شوند. و عذاب عظیم، از دست رفتن قدرت حواس و هوش بشر تحت الشعاع این سموم و تشعشعات عقیم‌کننده است به‌همراه بمباران بلاوقفه مغز و اعصاب و حواس پنج‌گانه به‌واسطه‌ی امواج رادیویی و ماهواره‌ای و تلفنی و امثالهم که تکنولوژی این امواج هم تماماً از نفت تغذیه می‌کند. آیا به‌راستی راهی جز خروج از این زمین و آسمان برای نجات وجود دارد؟ این همان فرج (گشایش - خروج) امام زمان است. آدمی تا معنای واقعی این فرج و نیاز به آن را درک نکند دعای فرج هم خرافه‌ای جنون‌آمیز است که بر تخدیر و کفر می‌افزاید. هرچند که امروزه برای بسیاری، دعای فرج هم نوعی ثواب اخروی محسوب می‌شود و همچون سایر عباداتشان نوعی حق حساب و رشوه است.

پول و آتش شهوت، همان عذاب فلزات مذاب در دوزخ^{۱۴۹}

۲۱۸۰. کسی که انسان بودن را انکار و عداوت کرده، در حقیقت شیطان بودن را انتخاب کرده است. پس بر آتش وارد شده و دارای هویتی آتشین است. و لذا در رابطه با دیگران فقط دو چیز را می‌جوید و می‌شناسد: پول و سکس! که دو جلوه از آتش شیطان است. یعنی جنس مخالفش را عورت محض می‌بیند و جنس موافق را پول! عذاب فلزات مذاب در دوزخ^{۱۵۰} از برای کافران و از این منظر معنا می‌یابد که ترکیبی از پول (طلا) و آتش (شهوت) است که خودشان برای خود گزیده‌اند و خداوند به کسی ظلم نکرده است.^{۱۵۱}

درد و تب، سهم مؤمنین از آتش دوزخ^{۱۵۲}

(جمیع آدمیان بر جهنم وارد می‌شوند ولی آنان که توبه نموده و اهل ایمان گشتند به‌تدریج از این قلمرو خروج می‌کنند. که این خروج از وادی آتش و مادیت نیز جز به‌قدرت ارواح هفت‌گانه ممکن

^{۱۴۹}. نزول و عروج روح، فصل هشتم (علم هیبوط و عروج).

^{۱۵۰}. «...إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا : ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد و اگر فریادرسی جویند به آبی چون مس گذاخته که چهره‌ها را بریان می‌کند یاری می‌شوند و چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است». (کهف/۲۹)

^{۱۵۱}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

^{۱۵۲}. نزول و عروج روح، دفتر نوزدهم (روح القدس - روح الله).

نیست که نهایتش با نزول روح القدس است که وجود را به طور کامل آتش زدایی، ماده زدایی و شیطان زدایی می کند و مهیای عروج و لقای الهی می سازد.

۴۷۷۵. نزول و استقرار روح القدس در این بنده باعث و بانی همه‌ی نعماتی است که در طی این بیست سال رخ نموده است که یکی از آنها مجموعه آثار من است. و علاوه بر نعماتی که به سوی مردم بروز کرده، خانه‌ی تنم در طی این سال‌ها دائماً در حال «زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» بوده است و این خانه‌تکانی و قیامت جسمانی در طی سه سال اول که همواره به همراه موت‌های گوناگون بوده که تا اعماق ذرات تن و جانم را برون‌افکنی نموده است که یکی از این برون‌افکنی‌ها تب مزمن است که اینک در مرحله‌ی نهایی می‌باشد که آتش طبیعت و مادیت بدنم را دفع کرده است. کلام باقرالعلوم در ام‌الکتاب درباره‌ی واقعه‌ی نزول روح القدس در تن و جانم کاملاً مصداق داشته است که در دوره‌ای، از همه‌ی منافذ بدنم چرک و خونابه دفع می‌شد که به همراه برون‌افکنی آتش جانم به صورت تبی ده ساله، وجودم در حال ابلیس زدایی بود. چرا که به قول الهی انسان قبل از خلقت خاکی‌اش از جماعت جن بوده که تمام آتش ناب است.

۴۷۷۶. امام علی (ع) می‌فرماید تا تن و خون و گوشت و استخوان شما پاک نشود دین در شما خالص نمی‌شود. و به راستی بنده در طی این بیست سال یکسره شاهد چنین پالایش و تطهیری در خویشتن بوده‌ام که در هر دوره‌ای این تصفیه به شکلی بروز کرده است: درد، تب، ترشحات گوناگون از همه‌ی منافذ بدن، از جمله چشم و گوش و بینی و دهان و حتی تحول عجیب در ساختار استخوان بندی و مجسمه‌ام!

درباره‌ی تب اهل ایمان، رسول خاتم (ص) نیز اشاره‌ای دارند که مؤمنین امت من سهم آتش دوزخ خود را در همین دنیا به صورت تب متحمل می‌شوند. که این تب مادیت و طبیعت است؛ یعنی آتش نهفته در دل خاک را از تن برون‌افکنی می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم، هم اصالت قدیم آفرینش آدمی از آتش جن است و هم عالم ماده تماماً بر آتش مستقر است؛ آتش ذرات جهنمی مثل آتش اتمی و نوترونی و ژتیک! ۴۷۷۷. در حقیقت اگر ابلیس و شیاطین از آتش محض هستند، پس از سقوط در جهنم درک اسفل زمین و عالم ماده، اسوه و سخنگو و پرستنده‌ی این آتش در عالم اشیای مادی هستند که همین امر را به انسان سرایت می‌دهند و بدین گونه طبق قول الهی جمیع آدمیان بر جهنم وارد می‌شوند ولی آنان که توبه نموده و اهل ایمان گشتند به تدریج از این قلمرو خروج می‌کنند. که این خروج از وادی آتش و مادیت نیز جز به قدرت ارواح هفت گانه ممکن نیست که نهایتش با نزول روح القدس است که وجود را به طور کامل

آتش‌زدایی، ماده‌زدایی و شیطان‌زدایی می‌کند و مهیای عروج و لقای الهی می‌سازد. معصومیت ائمه‌ی هدی و شیعیانی که به یاری ائمه به این عصمت می‌رسند به قدرت روح‌القدس است. چون آتش از ذات عالم ماده و طبیعت به‌طور کامل دفع گردد، آنچه باقی می‌ماند نور است؛ آن هم نه نور خورشید بلکه نورالنور که نور خورشید در قیاس با آن، ظلمت است. و این‌گونه است که کالبد نوری پدید می‌آید که از مکان و زمان خروج می‌کند درحالی که نور خورشید در عالم مکان محصور است و در فضای منحنی دور می‌زند.

۴۷۷۸. همان‌طور که می‌دانیم درد و تب، بخش لاینفک زندگی دنیوی همه‌ی مرسلین و معصومین بوده است که حامل روح‌القدس هستند که البته همه‌ی این دردها و تب‌ها و رنج‌ها و موت‌ها توأم با مستی طهورایی رب است. زیرا روح‌القدس بر هسته‌ی مرکزی نفس یعنی نفس واحده می‌نشیند و وجود را در ذات، تطهیر و تزکیه و تصفیه و تسلیم و ترویج می‌کند و وجود را برای مقام عصمت الهی مهیا می‌سازد تا جان آدمی تماماً نور شود به مصداق این کلام الهی که: «پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما!»^{۱۵۳}. زیرا تا تمام نور نشویم امکان خروج و عروج نداریم! کالبد نوری لازمه‌ی واجب همه‌ی انسان‌ها جهت رستگاری و عروج الی‌الله و الحاق به فطرت‌الله است. و این واقعه برای همه‌ی آدمیان بالآخره به تمام و کمال رخ می‌دهد تا حیات جاوید حاصل شود، زیرا خداوند هیچ‌کس را نابود نمی‌سازد! منتهی این واقعه یا از راه جبر و جهنم حاصل می‌شود و یا اختیار و بهشت! یا در همان حیات نخستین حاصل می‌شود و یا رجعت‌های مکرر! بنابراین جستجو و طلب روح خاصه در آخرالزمان امری واجب و بلکه از اوجب واجبات دینی و عقلی و دنیوی است. زیرا امروزه بدون روح حتی حیات دنیوی و مادی هم روز به روز ناممکن‌تر و جهنمی‌تر می‌شود، تا چه رسد به حیات دینی و اخروی!

عذاب یوم عظیم و یوم کبیر، عذاب روز پنجاه‌هزارساله است^{۱۵۴}

^{۱۵۳} «يَقُولُونَ رَبَّنَا اٰتِنَا لَنَا نُورًا وَّ اَغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ». (تحریم / ۸)

^{۱۵۴} نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

۵۱۲۷. عذاب یوم عظیم و یوم کبیر که در قرآن بارها ذکر شده است عذاب روز پنجاه هزارساله‌ی آخرالزمان است از برای مردمی که به غایت زمانیت نفس و اندیشه و احساس و آرزوهای خود رسیده ولی راه خروجی از آن نمی‌یابند. زیرا در این خروج، وجود امام زمان است که از زمین دری به سوی آسمان می‌گشاید که قلمرو الساعه و لقاءالله است و این همان فرج امام است. همان‌طور که «فرج» در لغت به معنای گشایش درب است.

معنای «عذاب غلیظ»^{۱۵۵}

۵۱۳۷. زمین صراط مستقیم رسیدن به خدا است و الحاق به «مَنْ‌الله» و هویت خداوند است: «بگو این خدا است که بر شما اهل هدایت منت نهاده است!»^{۱۵۶} (حجرات / ۱۶). و زمین مَتَّ خدا بر بشر است، یعنی «مَنْ‌الله» است. و هر که این «مَنْ‌الله» را تسبیح و تأویل به «هوالله» نفس ناطقه‌ی خویش نمود، به خلق جدید آفریده شده و خلیفه‌الله است. و هر که این «مَنْ‌الله» را من بشری خود ساخت سرنگون می‌شود در درک اسفل! این فرق بین تقوا و تکبر است.

۵۱۳۸. پس هر که این زمین را، که «مَنْ‌الله» است، من بشری خودش سازد و در آن تملک و تسخیر فردی نماید و آنکه حقوق الهی و مردمی آن را ادا نکرده باشد، در این زمین سقوط کرده و به قول الهی زمین روز به روز از اطراف و اقطارش می‌کاهد و روزگارش روز به روز تنگ‌تر و قبض‌تر می‌شود و چه بسا در عین تمکّن و ثروت دچار اشد فقرات و حقارت و هلاکت است و نان خودش از گلویش پایین نمی‌رود! و همه‌ی اعضا و جوارح و خون و قلب و مغز و اعصابش دچار قبض و ثقل و «عذاب غلیظ» می‌شود؛ یعنی غلظت خون و ثقل و شقاوت دل و جمود مغز و رکود جان! و بدین گونه ملکوت خون در ناسوت سقوط می‌کند و جبروت شریان‌ها و قلب در جبرهای جمادی و اقتصادی و سیاسی و معیشتی مثل قند و چربی و کلسترول خون سقوط می‌کند و لاهوت اعصاب و مغز هم در اسفلی‌ترین درک‌ها و عواطف و اندیشه‌ها سرنگون می‌شود و هوش و حواس تا سرحد نابودی کامل سیر می‌کنند: «کورند و کردند و لالند و دیگر

^{۱۵۵}. نزول و عروج روح، دفتر بیستم (روح زمین).

^{۱۵۶}. يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (حجرات/۱۷)

بر نمی گردند!»^{۱۵۷} (قرآن). یعنی دیگر مجال رجعتی دوباره به حیات انسانی جهت احیا و توبه و تعالی ندارند و چه بسا تبدیل به حشرات و کرم‌ها و ذرات قشاشی (میکروب‌ها) در اعماق زمین می‌شوند. و این خلقت ذره‌ای در جهنم است. و گاه تبدیل به ذراتی در مواد مذاب هسته‌ی مرکزی زمین می‌شوند. همان‌طور که امروزه به اثبات رسیده که حتی در مواد مذاب آتشفشانی هم ذرات جاندار وجود دارند.

ورود شیاطین (که موجوداتی آتشین‌اند) از رخنه‌های علوم جدید به حیات بشری^{۱۵۸}

۵۵۱۵... در آخرالزمان اجنه و شیاطین که موجوداتی آتشین و از آتش ناب هستند از رخنه‌هایی که علوم جدید در ذات ماده پدید آورده به حیات بشری ورود کرده‌اند از طریق علوم و فنون ذره‌های بنیادین! که شیاطین آریل از جمله‌ی آنان هستند که علی(ع) ورودشان در زندگی خصوصی یکایک مردم را در آخرالزمان، پیشگویی کرده است! و بدین‌گونه همه‌ی انواع عذاب‌های جهنمی و شیطانی که ذاتا آتشین هستند بشریت را فراگرفته است که عذاب‌النار، عذاب حریق، عذاب سعیر و عذاب جحیم که انواع سوزاننده‌ی عذاب‌هایند، در عصر ما به‌صورت انواع امراض مرگبار گزارش می‌شوند که یکی از آنها در همین دهه اخیر رخ نموده که افرادی به‌ناگاه احساس گُر گرفتگی و سوختگی و عطش فزاینده می‌کنند و آن‌قدر آب می‌خورند و آب یخ بر سر می‌ریزند و در آب یخ غوطه می‌خورند تا می‌میرند که در رسانه‌ها مستمر از وضع وحشتناک این افراد اخباری منتشر می‌شود. و بنده شاهد یکی از این شیطان‌زدگان بوده‌ام که بالاخره با مرگش نجات یافت. این فرد در تمام ساعات بیداری در تلویزیون و کامپیوتر زندگی می‌کرد. این ناشی از خروج شیاطین از باطن آتشین زمین به‌واسطه‌ی علوم شکافته‌ی ذره‌ای است؛ ذرات الکترونی، نوترونی، پوزیترونی، تایکونی، کوارک، ضد ماده، سلول‌های بنیادی، نانویی، میکروبی و لیزر و ژنتیک و امثالهم! پس اینک بهتر درک می‌کنیم که چگونه و چرا تکنولوژی مدرن، به‌خصوص در عرصه‌ی علوم ذره‌ای، برپاکنده‌ی جهنم در آخرالزمان است.

^{۱۵۷} . «صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ» (بقره/۱۸)

^{۱۵۸} . نزول و عروج روح، دفتر بیست‌ویکم (روح حکمت آخرالزمانی).

علاوه بر جنگی جهانی که بر سر رقابت و سبقت و تصاحب این تکنولوژی‌های جهنمی در گرفته - که به‌مثابه عذابی فوق عذاب است که کل بشریت را به میدان‌های این جنگ کشانیده است - جنگی هم برای تصاحب بخش‌های برتر و عمیق‌تر و سوزاننده‌تری از جهنم و سلطنت بر دوزخیان آغاز شده است. امروزه خود مردمان دوزخی تبدیل به ماده‌ی اولیه‌ی سوخت جهنم آخرالزمان گشته‌اند که بدون آنان دجالان و طاغوت جهانی امکان ادامه بقا ندارند. جنگ بر سر تصاحب مردم، آخرین جنگی است که عمر کفر و کافران را به پایان می‌برد. «مردمان و حجر (تاریخ) هیزم جهنم هستند»^{۱۵۹} (قرآن کریم). مردمی که بر آتش ماده‌ی تن خود مستقرند و هوای مسموم آتشین را تنفس می‌کنند و دائماً بمباران امواج و ذرات آتشین ماهواره‌ای و رادیواکتیو هستند و غذایشان نیز با آتش مواد پتروشیمی عجین شده است، خود قطعه‌ای از جهنم و هیزم آن هستند که جز افکار و احساسات و اعمال و کلام آتشین چه تولید می‌کنند! «و بنگر که چه صبورانه در آتش می‌سوزند»^{۱۶۰}. (قرآن کریم)

هر اندیشه و نیت و عمل و گفتاری که از یاد قلبی خدا برنیاید عذاب‌آور است^{۱۶۱}

عذاب از گناه سرچشمه می‌گیرد و گناه یعنی غیر پرستی. برای همین است که قرآن کریم می‌فرماید: «ای مؤمنان بدانید که آن غذاهایی که در حین خوردنش یاد خدا از دل‌هایتان بر آنها جاری نمی‌شود حرام است و فسق است»^{۱۶۲}. زیرا این غذاها فقط با یاد خدا، از غیریت درمی‌آید و از خویش می‌شوند و بر آدمی حلال می‌گردند و گرنه در وجود آدمی مرض و ثقل و سیاهی و تاریکی و عصبیت و رنج تولید می‌کنند. زیرا خویش و «خود» وجودی انسان، خدا است و نه غیر او و نه دنیای برون و مسائل و اشیای آن. برای همین است که حتی اندیشه کردن درباره‌ی مسائل برون، از گناهان است و خداوند می‌فرماید: «بسیاری از اندیشه‌های شما گناه است ولی خداوند از گناه آن درمی‌گذرد»^{۱۶۳}. ولی کلاً ذهن پرستی گناه اکبر است و همان‌طور که قرآن می‌فرماید شرک و ظلم عظیم را سبب می‌شود. و این است که ذهن‌هایی که غرق در

^{۱۵۹} . فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ . (بقره / ۲۴)

^{۱۶۰} . أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَاةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ . (بقره / ۱۷۵)

^{۱۶۱} . قرآن الساعه، بخش عذاب.

^{۱۶۲} . وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ . (أنعام / ۱۲۱)

^{۱۶۳} . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ . (حجرات / ۱۲)

اندیشه‌های بیرونی (غیری - غیرخدایی) هستند همواره پریشان هستند و اعصاب و اعضا را رنجور و منقبض و تاریک می‌سازند و این، عذاب حاصل از ذهن‌پرستی است که اکثر مردم به آن مبتلا می‌باشند. هر اندیشه و نیت و عمل و گفتاری که از یاد قلبی خدا برنیاید و محصول ذکر نباشد گناه است و با خود عذاب به همراه دارد. یعنی هر چیزی که از خدائیت (خویشیت - وجودیت) آدمی برنخیزد گناه است و عذاب‌آور است. بدترین گناهان نابخشودنی، آن اندیشه و اعمال و گفتاری هستند که حاصل تلفیق و مخلوط خود + خدا باشد که شرک آشکار و ایدئولوژیکی است که امروزه در میان اکثریت اهل دین رایج است. یعنی تقسیم وجود به دو قسمت «خود» و «خدا» و این، کانون شدیدترین تضادها و عذاب‌های درونی است که به صورت امراض اعصاب و روان آشکار می‌شود و این همان تقسیم وجود به دو قسمت عدم و هستی است و رخنه‌ی عدم در وجود است. و این است که شرک در قرآن گناه نابخشودنی آمده است. زیرا بنیادی‌ترین تضاد را در آدمی دامن می‌زند و گناه کفر کامل، خیلی کمتر و عذابش هم کمتر است. برای همین هم در سراسر جهان، کافران علنی در همین حیات دنیوی خیلی کم عذاب‌تر و راحت‌تر از دین‌داران مخلوط و مشرک زندگی می‌کنند. و اینکه آرمان‌شهر و بهشت همه‌ی مشرکان، آمریکا و اروپا است از همین رو است. زیرا شرق و خاصه جهان اسلام، کانون اشد شرک است. نه دین را رها می‌کنند و ظاهر و باطن کافر می‌شوند و نه در دین خالص می‌شوند. اصلاً پدیده‌ی غرب‌زدگی در شرق و جهان اسلام از همین میل شرک به کفر است. زیرا عذاب‌های کافران علنی خیلی کمتر از مشرکان است.

معنای انواع عذاب‌ها در قرآن کریم^{۱۶۴}

در قرآن کریم حدود سی نوع عذاب به‌طور مشخص و مستقیم ذکر شده است که در مجموع دو دسته‌اند: عذاب‌هایی که شدت و حدّت و مدت و عمق زجرها را نشان می‌دهند مثل: عذاب کبیر، عذاب عظیم، عذاب غلیظ، عذاب مقیم، عذاب شدید، عذاب فوق عذاب و عذاب خلد (ابدی). و عذاب‌هایی که نوع زجر را معلوم می‌کنند مثل: عذاب الیم (دردآور)، عذاب سعیر (سوزاننده)، عذاب مقیم (بازدارنده)، عذاب مُهین (رسواکننده و خوارکننده)، عذاب مُریب (به شک اندازنده و وسواس‌ها) و عذاب یور (تباه‌کننده و

^{۱۶۴}. قرآن الساعه، بخش عذاب.

باطل کننده). و این دو، کم و کیف عذاب هستند و هر یک از انواع عذاب‌ها یا عظیم هستند و یا کبیرند و یا غلیظ هستند و یا شدیدند، یا مقیم در وجودند یا ابدی‌اند و یا خارج از وجود بر وجود می‌آید و یا عذاب‌هایی است که حاصل عذاب‌های قبلی است که آدمی در آن توبه نکرده است و به گناهان خود ادامه داده است.

همه‌ی این عذاب‌ها از همین حیات دنیا بر انسان‌ها آشکار می‌شود و قرآن می‌فرماید: «و دوزخ آشکار شد و آتش آن را برخی از مؤمنان می‌بینند که کافران و مشرکان را در بر گرفته است». و نیز نشانه‌های بهشتی هم در مؤمنان و متقیان از همین دنیا آشکار می‌شود و از تماشای همین آثار بهشت است که کافران می‌گویند: «ای کاش ما هم از مؤمنان می‌بودیم». و خداوند می‌فرماید: «هر که در این دنیا در عذاب است در حیات پس از مرگ هم عذابش بیشتر است و هر که در این دنیا در رحمت و عزت است در آخرت اجرش عالی‌تر است». پس دنیا و آخرت یک جریان واحدند و اصلاً در تضاد با هم نیستند.

«عذاب الیم» که به صورت انواع دردهای جسمانی عارض می‌شود موجب تزکیه و پاک‌شدن انسان و جسمش از غذاها و رزق و رفاه حرام است.

«عذاب مریب» که به صورت وسواس‌های گوناگون و آلرژی‌ها و حساسیت‌های جسمی و عصبی و روانی و اعتقادی و کلامی بروز می‌کند و در بشر امروز به‌وفور یافت می‌شود موجب پاک‌شدن گناهکاران از اندیشه‌ها و اعمال و گفتار مشرکانه و مرددانه و تهمت‌ها و بدگمانی‌ها است.

«عذاب عقیم» که به صورت افسردگی‌های روانی و بن‌بست‌های ذهنی و پوچی‌گرایی عقیدتی بروز می‌کند، موجب پاک‌شدن انسان از خیال و آرزوپرستی و پرستش‌های نفس است و ظن‌پرستی را فلج می‌کند و ذهن را قفل می‌نماید و نوعی برزخ است که امروزه به‌خصوص تحصیل‌کرده‌ها و روشنفکران به اشد آن مبتلا می‌باشند.

«عذاب بیور» که به صورت شکست‌های متوالی در اهداف مادی و معنوی ظاهر می‌شود حاصل شرک است و موجب شرک‌زدایی از وجود است. این عذاب، حاصل خودفروشی است و حاصل تبدیل نفس به مقام و ثروت و قدرت است که همه‌ی اینها را در مقابل چشم مشرکان باطل می‌سازد. زیرا اعمال و اندیشه‌های مشرکانه محکوم به بطلت می‌باشند.

«عذاب مهین» که به صورت رسوایی و خفت و خواری و بدنامی و لعنت مردم بروز می کند و گناهکار را حتی در میان عزیزانش منفور می سازد، حاصل مردم پرستی و ریاکاری با دیگران است و وسوسه ی ناس و ریاکاری و تظاهر و ظاهر پرستی را از انسان پاک می کند و از کار می اندازد.

«عذاب سعیر» که همان التهاب و گُر گرفتگی و تشویش و اضطرابات دائمی است و گویا آدمی در آتش درونی می سوزد و به کلی قرار و ثبات از او سلب می شود و مرتب می خواهد راه برود و خودش را مشغول کند تا از یاد خودش برود که حاصل انکار و نبرد درونی انسان با حقایق است وقتی که آشکار می شوند.

همه ی عذاب ها علت و معلول یکدیگرند و در نفس هر عذابی، سایر عذاب ها هم سرشته است که اگر فرد توبه نکند به انواع دیگرش هم مبتلا می شود. مثلاً اکثر مردم دردها و امراض جسمانی خود را تا مدت ها از اطرافیان مخفی می دارند و این به معنای ترس از عذاب مهین (رسوایی) است که در عذاب الیم نهفته است. عذاب ها آدمی را به حقانیت احکام دین و وجود خدا و باور اینکه جهان هستی مالک و خالق و ربی دارد، می رسانند. و اگر آدمی به این باورهایی که در عذاب به آن می رسد و ایمان می آورد باز هم پشت نکند و خود را فریب ندهد مسلماً عذاب از او برداشته می شود و با توبه، به مؤمنان می پیوندد و رو به سوی بهشت می شود.

خدا عذاب بر گروهی فرود نیاورد مگر اینکه حجت خدا را دیدند و تکبر نمودند^{۱۶۵}

و خداوند می فرماید: «همه ی گناہانی را که از روی جهل و نادانی و با اکراه مرتکب شده اید اگر توبه کنید بخشوده می شود^{۱۶۶} و همه ی گناہانی که حاصل اسراف بر نفس خودتان بوده است در صورت توبه بخشوده می شود، ولی گناہانی که از روی عمد و آگاهی و خودفریبی مرتکب شده اید به عذاب می رساند.

و خداوند عذاب خود را بر گروهی فرود نیاورد مگر اینکه نشانه های آشکار و حجت خدا را دیدند و راه حق و دوستی را تشخیص دادند ولی تکبر نموده و با مؤمنان عداوت کردند و آنگاه که عذاب خدا بر کسی فرود می آید، می داند که از چه بابت این عذاب بر او فرود آمده است». پس عذاب، حاصل علم و معرفت و آگاهی بی عمل است و حاصل تکبر انسان در مقابل حقیقت است و نه حاصل نادانی.

^{۱۶۵}. قرآن الساعه، بخش عذاب.

^{۱۶۶}. «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا». (نساء/۱۷)

خداوند می‌فرماید: «هرگاه که عذاب من بر فرد یا گروهی نازل می‌شود می‌دانند از چه جانب است و ایمان می‌آورند ولی ایمان حاصل از عذاب، به حالشان سودی ندارد و باید مرحله‌ی عذاب را سپری نمایند ولی بعداً اگر توبه کردند البته خدا بسیار مهربان است». ولی اکثر مردم به محض برداشته شدن و سپری شدن دوران عذاب، باز متکبرتر و مغرورتر می‌شوند و به قول خدا «به کرم و لطف خدا مغرور می‌گردند». و این است که مهلتی داده می‌شوند و اگر به سوی خدا بازنگردند این بار عذابی بدتر و شدیدتر و طولانی‌تر فرود می‌آید. و آخرین مهلت توبه همانا روبروشدن با حجتی از طرف خدا است؛ یعنی روبروشدن با مؤمن خالص و عارفی که مظهر رحمت و نور هدایت است، ولی این بار هم اگر تکبر نمودند و خود را فریب دادند، به عذاب‌های شدید و کبیر و ابدی مبتلا می‌شوند و خسرال دنیا والآخرة می‌گردند. «ای مؤمنان از جمع متکبران و تبهکاران خارج شوید و از شهرها فرار کنید که خداوند عذابش را بر آنها فرود آورد. زیرا تا در میان آنها هستید خداوند بر آنها رحم می‌کند».

جهنم؛ کارخانه‌ای که تولیداتش همه ضایعات است ولی در بسته‌بندی‌های قشنگ^{۱۶۷}

(جهنم، جهان حرام است و هیچ چیزی در وجود اهالی آن حل و حلال نمی‌شود، نامحلول باقی می‌ماند و وجود را تبدیل به مردابی متعفن می‌سازد. یعنی در وجود یک جهنمی هیچ چیزی تبدیل به نور نمی‌شود. همه چیز نیم‌سوخته به مصرف می‌رسد. جهنم در وجود اهلش، هضم و جذب نمی‌شود. همه تبدیل به ثقل و عفونت می‌شود.)

«جهنم» وادی آتش و دود است و وسعت آن درست به اندازه‌ی بهشت است و برابر کل جهان لامتناهی می‌باشد همان‌طور که در قرآن و سخن معروف پیامبر اکرم (ص) آمده است.

جهنم، جهان انسان‌هایی است که در باطن و دل خود نتوانسته‌اند قدرتی پدید آورند که جهان هستی را به‌طور کامل هضم و جذب نمایند و آن‌را به‌طور ناقص و کال و نیم‌جویده مصرف می‌کنند و در وجودشان تبدیل به آتش و دود و خفگی می‌شود و حیات را در آنها به خفقان می‌کشاند و رنجور و ثقیل و سیاه می‌کند. مثل کوره‌ای که نتواند مواد اولیه‌ی خام را تبدیل به ماده‌ی روشن و رقیق و قابل مصرفی برای تولید

^{۱۶۷} قرآن الساعه، بخش جنت.

کالای مورد نظر نماید و کالاهای تولیدی اش همه ناقص و خراب و رنج آور و خطرناکند و موجب راحتی نمی شوند بلکه وبال گردن می شوند و تمام عمر باید مشغول تعمیر آنها بود و عمر را فدای آنها نمود و در خدمت آنها رنج کشید و عمر را هدر داد. مثل همین کالاهای صنعتی مدرن که به جای خدمت به انسان‌ها، انسان‌ها را به بردگی خود کشانیده و رنجور و بدبخت کرده‌اند و به قول قرآن «نه بقا و حیات می بخشند و نه رها می کنند»^{۱۶۸}. و این تعریف «سقر» است که در قرآن غذا و کالاهای مصرفی اهل دوزخ نامیده شده است و جز اعتیاد و وابستگی هیچ خاصیتی ندارد و جز افزایش روزافزون قحطی زدگی و مصرف پرستی هیچ حاصلی به بار نمی آورد. جهنم هم چنین جهانی است که انسان‌های اهلش از مصرف آن و از زیستن در آن جز عذاب نمی برند و در گرسنگی و نیازهای فزاینده‌ای غرق هستند، زیرا کالاهای جهنم در وجود اهلش، هضم و جذب نمی شود. همه تبدیل به ثقل و عفونت و ضایعات و مدفوع می شود و هیچ تبدیل به قوت و غنا و انرژی نمی شود. مثل کارخانه‌ای که تولیداتش همه ضایعات است ولی ضایعاتش را در بسته‌بندی‌های قشنگ و رنگ و لعاب دار به فروش می‌رساند؛ مثل همه‌ی کارخانجات مادی و فرهنگی این تمدن جهنمی.

پس جهنم، جهان حرام است و هیچ چیزی در وجود اهالی آن حل و حلال نمی شود، نامحلول باقی می ماند و وجود را تبدیل به مردابی سیاه و متعفن می‌سازد و می‌میراند و مرکز تولید مرض می‌شود. یعنی در وجود یک جهنمی هیچ چیزی تبدیل به نور نمی‌شود تا به کمال مصرف برسد و اضافات و ثقل و رسوب و نامحلول بر جای نگذارد. همه چیز نیم‌سوخته به مصرف می‌رسد و در وجود باقی می‌ماند.

پس جهنم، جهان ماده و ثقل مرده است. و جهانی است که بر دوزخیان وارد شده و تبدیل به کمال یعنی نور نمی‌شود، تبدیل به آتش و دود و زغال و چرک می‌شود. پس جهنم، جهانی بین ماده و نور است. وجود آدمی کارخانه‌ی تبدیل ثقل و ماده به نور و روشنایی است و اگر نتواند از پس این کار برآید، در دوزخ قرار می‌گیرد، هم در درون و هم در برون. و قلب این کاخانه، دل است. پس دوزخیان همانا، منکران و غافلان از دل می‌باشند که خانه‌ی خدا است و جهان را به کوره‌ی دل نمی‌فرستند تا به‌طور کامل تبدیل به نور شود، بلکه به‌صورت خام در ذهن و عجلولانه می‌بلعند. ذهن مثل چرخ‌دنده‌هایی است که مواد اولیه‌ی خام را ریز

^{۱۶۸}. «لَا تَبْقَىٰ وَ لَا تَدْرُ». (مدثر / ۲۸)

و خرد می کند و هنوز تبدیل به مصرف نشده است و باید به دل برسد و در کوره‌ی دل پخته گردد. دوزخیان، ذهن پرستان هستند و ذهن منکر دل، درب ورود به دوزخ است و دل، درب ورود به بهشت است که جهان نور و روشنایی و پاکی و طراوت و قوت و غنا و قناعت است و هر چیزی که اراده کنند حاضر است و هیچ تفاله و مدفوع و ضایعاتی هم در آنجا پدید نمی آید.

ذهن پرستی عملاً دوزخ پرستی است^{۱۶۹}

دوزخ، جهانی است که وجود ندارد؛ یعنی جهانی کاذب و خیالی (ذهنی) است و محصول کبر و انکار و کذب مردم نسبت به حق عالم وجود و خالق عالم وجود می باشد. زیرا ذهن کارخانه‌ی امیال و آرزوها و چیزهایی است که وجود ندارد و نسیه است. پس ذهن پرستی عملاً عدم پرستی است و نسیه پرستی است. در واقع ذهن یادگار عدمیت ازلی آدم است که نقش وجود عالم هستی بر آینه‌ی خلأ نیستیِ ذهن، امر را بر ذهن پرست مشتبه می سازد و آن را بسیار نزدیک و نقد و در دسترس حس می کند و دنیایش حس می کند و دنیا یعنی نزدیک شده. و این نزدیکی کاذب حاصل از فریب ذهن است و حاصل تلاش فائق آمدن عدم بر وجود است. پس دوزخ محصول نبرد عدم با وجود است که جهان هستی را تبدیل به ثقل نموده و اسفلی و پست و لاینحل و حرام می سازد و بر اهلش جهنم می کند. پس جهانی که از دید ذهن به دست می آید جهانی دوزخی در درجات گوناگون است.

و این است که خدا و پیامبر و امام ذهنی هم وهمی و جعلی است و عدمی است و به عدم می کشاند و اهلش را به دوزخ می رساند و این امر مکرراً در قرآن آمده است که خدای حرفی و ظنی شرک است و اهلش را به ضرر عظیم در دو دنیا مبتلا می سازد. پس فرا رفتن از ذهن که همان از خودگذشتگی می باشد و گذشتن از جهان آرزوها است به معنای گذشتن از دوزخ است و در دوزخ نماندن است. این است که قرآن می فرماید که کل مردم به دوزخ وارد می شوند و فقط مؤمنانند که از دوزخ عبور می کنند و در آن نمی مانند. این همان تجربه‌ی ذهنی و شناختن ماهیت ذهن است و گذشتن از ذهن است و رفتن به سوی دل است. پس دوزخ، سیمای کذبی و ریایی و غیر واقعی جهان است و جایگاه کذابان و ریاکاران است

^{۱۶۹}. قرآن الساعه، بخش جنت.

و حاصل مشتبه شدن امر وجود بر عدم است. عدم (آدم) پنداشته است که بدون خدا، می تواند وجود یابد. این پندار همان جهان پنداری (ذهنی)، دوزخ است بر پندار پرستان. ولی از آنجا که تصویر این پندار از عالم وجود گرفته شده است پس دوزخ، جهانی است سرگردان بین عدم و وجود. و دوزخیان نه به کلی معدوم می شوند که عذابی نکشند و نه وجود می یابند. و این است که کافران با مرگشان بر برزخ جهان - که همان سرگردانی بین عدم و وجود است - وارد شده و سیمای این وضع باطنی خود را علناً می بینند. همان طور که قرآن این وضع را درباره ی کافران این گونه هم بیان داشته است که: «نه زنده اند و نه مرده». و نیز دوزخ هم این گونه وصف شده است: «نه بقا می بخشد و نه معدوم می کند و نه رها می سازد». برزخ، حقیقت نیمه وجودی نیمه عدمی کافران است که در صفات جهنم لمس می شود.

حس و رابطه و درک کافران از جهان هستی و وجود خودشان مثل رابطه ی انسان با خودش در آینه است که در عین حال که گمان می کند که تصویرش عین خود او است و بسیار بسیار نزدیک است ولی این تصویر هرگز به دست نمی آید و واقعیت ندارد و همین ناکامی راز عذاب است. ناکامی نرسیدن انسان به خودش در آینه. هستی و حیات کافران و دوزخیان در دنیا و آخرت بسیار بسیار شبیه این مثال است و شاید مثالی از این دقیق تر برای وصف دوزخ و دوزخیان میسر نباشد: جهانی که در وجود داشتن آن اصلاً نمی توان تردید کرد ولی وجود ندارد و نقش خیال است.

و مولای رومی (ع) می فرماید: «ای نشسته تو در این خانه ی پر نقش خیال / خیز از این خانه برو، رخت ببر، هیچ مگو»

مسئله ضلالت و ظلمت جهان کفر نیز به همین معنا است. یعنی کافران فقط با سایه ی جهان و عالم وجود سروکار دارند و سایه ی جهان را خود جهان پنداشته اند و جهان سایه ها، جهان اوهام و خیال است. و هرچند دنبال سایه ی خود می دوند به آن نمی رسند و کار کافران سراسر در دویدن است و عجله و شتاب از ویژگی آنها است و ناکامی پی در پی غایت همه ی تلاش های آنها است.

پس دنیاپرستی و ماده پرستی و ظاهرپرستی همان طبع عدم پرستی و پوچی گرایی بشر است، ولی چون انسان مجبور به وجود داشتن است و معدوم شدنی نیست (چون بر جای خدا نشسته است) عالم وجود و جهان هستی را تحت الشعاع عدم دریافت می کند و این دریافت، همان «ماده» دیدن وجود است. حال آنکه

همان‌طور که قرآن می‌فرماید جهان هستی از نور خدا است و خدا نور جهان است. و انسان دوزخی، ساقط‌شده در ثقل و ماده است؛ یعنی سقوط در اسفل‌السافلین. انسان دوزخی، موجودی گرفتار عدم است و عدمی است که از وجودیافتن اکراه دارد و نمی‌خواهد وجود داشته باشد و خلیفه‌ی خدا باشد. پس دوزخ حاصل جنگ با وجود خویش و خدا است.

دوزخ برای کافران به منزله‌ی تمامیت وجود واقعیت جهان است ولی برای اهل بهشت، اصلاً دوزخ وجود ندارد و چون دوزخ اصلاً وجودی ندارد، در بهشت هستند. همان‌طور که دوزخیان به کلی منکر وجود بهشت می‌باشند و برای آنها بهشت وجود ندارد و برای همین هم در دوزخند. دوزخ، جهان ریایی و غیر واقعی و نمایش است؛ مثل صحنه‌ی تئاتر که در عین حال که واقعیت می‌نماید اصلاً واقعیت ندارد، بلکه خیال واقعیت است و خیال واقعیت، ضد واقعیت است و تحریف و تکذیب واقعیت است و تلاشی مذبحانه برای بازآفرینی واقعیت است.

دوزخ، حاصل تلاش ناکام انسان برای بازآفرینی بهشت است^{۱۷۰}

دوزخ، تلاشی ناکام و سراسر عذاب برای بازآفرینی بهشت است؛ درست مثل کل این تمدن معاصر و دانش و فنون و هنرها و فلسفه‌هایش که چیزی جز تلاش ناکام و عذاب‌آور برای بازآفرینی بهشت نیست. همه‌ی ایدئولوژی‌های مدرن نیز سناریوی بازآفرینی بهشت است و همه به دوزخ می‌انجامد. و رهبری جهانی این تئاتر بازآفرینی بهشت را هم ابلیس برعهده دارد، زیرا از بهشت خدا رانده شده و تبعید در اسفل‌السافلین دوزخ است. و این است که کارکشته‌ترین و قدیمی‌ترین دوزخی است و پیر و مراد دوزخیان است و سلطان ذهن پرستان و نابغه‌ی کامل خیال و تصور است. و همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید شیطان به امر خداوند به دروغ‌گویی و ریاکاران نزدیک می‌شود و آنها را به سوی بهشت خیالی و دروغین خودشان که در واقع همان جهنم است، رهبری می‌کند. و این جزای دروغ و ریای آنها است که به سوی دروغ و ریای خود هدایت می‌شوند: «و دروغ نمی‌گویند مگر به خودشان»^{۱۷۱}. و همه‌ی کذابان، جهنم را بهشت می‌پندارند

^{۱۷۰}. قرآن الساعه، بخش جنت.

^{۱۷۱}. «انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ». (الأنعام / ۲۴)

و عدم را وجود می‌نامند و مرگ را زندگی می‌فهمند و خیال را عین واقعیت می‌بینند. جهنم، همان بهشت ریایی کافران است که به نام خوشبختی و رفاه و پیشرفت به آن وانمود می‌کنند، درحالی که می‌دانند که چیزی جز بدبختی و عذاب و درماندگی نیست. جهان صادقان بهشت است و جهان ریاکاران دوزخ است. هرچه که ریاکاران خیال‌پرست در واقعیت بخشیدن به اوهام و ذهنیت خود ناکام‌تر می‌شوند به‌سوی راه و روش‌ها و ابزارهایی می‌روند تا خیال و قدرت تخیل و ظن خود را قدرت و قوت بخشند تا شاید به واقعیت ذهن خود برسند، زیرا ابزاری جز خیال ندارند. و خداوند می‌فرماید: «بدانید که اکثریت مردم جز ظن خود وسیله‌ای برای زیستن ندارند آنها را پیروی نکنید که شما هم گمراه می‌شوید». و یکی از آخرین ابزارهایی که برای قوت بخشیدن به خیال‌بافی خود به آن متوسل می‌شوند الکل و مواد مخدر است که به قول شمس تبریزی «خیال شیطان است» و به قول قرآن محصول درخت زقوم است که آخرین پناهگاه و امید دوزخیان برای رهایی از عذاب‌ها و رسیدن به کام خویش است که به واسطه‌ی این درخت به اشد ناکامی و رسوایی و عذاب می‌رسند. و رشد سرسام‌آور اعتیادها در تمدن معاصر از نشانه‌های نهایی طبقه‌ی هفتم دوزخ و حوزه‌ی درخت زقوم است و اشد جنون، خیال‌پرستی است و همین خیالات شدید و متنوع حاصل از الکل و مواد مخدر و داروهای اعصاب و روان است که عامل اعتیاد به آنها می‌شود که به قول قرآن «نه بقا می‌بخشد و نه از آن رهایی می‌یابند».

دوزخ همان فاصله‌ی وجود ظاهری انسان از ذات خویش^{۱۷۲}

۱۲۷۲. در حقیقت عذاب‌النار و دوزخ همان فاصله‌ی وجود ظاهری و دنیوی انسان از ذات خویش است و از خودبیگانگی صفات از ذات. این فاصله، همان طبقات دوزخ است. و لذا نخستین مرحله از سیر و سلوک عرفانی، طی طبقات دوزخ نفس است به همراه روح قدسی حق که از جانب خداوند و یا یک عارف واصل در فرد سالک دمیده شده است و لذا نمی‌سوزد. و این طی طریق نفس اماره است و سپس نفس لواحه و سپس نفس ملهمه تا می‌رسد به نفس مطمئنه که درب ورود به جنت حق است در قلمرو ذات واحده: «ای

^{۱۷۲}. مذهب اصالت عشق، ج اول.

نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد و خشنود باش که از تو خشنودم و بر عشق و بهشت من وارد شو»^{۱۷۳}.

۱۲۷۳. انسان چون به ذات خود ملحق شد در جهان برون جز خدا نمی بیند. آنکه هست می بیند آن را که هست.

۱۲۷۴. همه ی عذاب ها و دردها و داغ های آدمی از بیگانگی اش نسبت به ذات خویش است و مهجوریتش نسبت به جمال ذات در برون. و دوزخی جز فراق نیست.

عذاب ها آخرین و کامل ترین رحمت خدا بر کافران محبت ناپذیر

۳۸. انسان محبت ناپذیر موجودی عاریه ای و بی وجود است که یا با پذیرش محبت وجود می یابد و یا در دوزخ عذاب ها.

۳۹. پس عذاب و دوزخ الهی به مثابه کمال رحمت و محبت خدا به احمق ترین و شقی ترین و وجود ناپذیرترین آدم هاست. زیرا اگر خداوند این آدم ها را در دنیا و آخرت به عذاب و دوزخ مبتلا نکند با مرگشان نابود می شوند و به عدم خود بازمی گردند.^{۱۷۴}

در آنجا (درک اسفل) نه هستند و نه نیستند، نه زنده اند و نه مرده، نه می مانند و نه می روند (قرآن کریم). یعنی نابودی مطلق رخ نمی دهد. زیرا که به قول الهی: «رحمت خداوند همه ی چیزها را فرا گرفته است»^{۱۷۵}؛ از جمله خود ابلیس و درک اسفل و دوزخ و دوزخیان را! «و اگر رحمت خدا به سویتان نمی آمد احدی از شما پاک نمی شد»^{۱۷۶} (نور / ۲۱). یعنی هیچ کس از ظلمت عدم رها نمی شد و همه نابود می شدند. یعنی همین که آدمی در دوزخ، عذاب ها را احساس می کند و در درک اسفل، نابودگی هایش را فهم می کند مانع نابودی اش می گردد. یعنی این عذاب ها اجازه نمی دهد در درک اسفل همه در ظلمات نابود شوند و حتی

^{۱۷۳} . «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي». (فجر ۳۰-۲۷)

^{۱۷۴} . محبت نامه، فصل دوم.

^{۱۷۵} . «و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». (أعراف / ۱۵۶)

^{۱۷۶} . «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَا كَانَ اللَّهُ بِزَكَاةٍ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (نور / ۲۱)

ندانند که نابود شده‌اند. پس دوزخ عذاب‌ها آخرین و کامل‌ترین رحمت خدا بر کافران و تبه‌کاران است. این عذاب‌ها آخرین پرتو خودآگاهی بر کافران است و کسی که حداقل احاطه و آگاهی بر خود و گناهان و دوزخش را ندارد نابود است: «هرکه خود را نشناخت و قدر خود را ندانست نابود است» (علی ع). چه قدر بهشتی و اعلایی باشد و چه دوزخی و اسفلی! آدمی یا به یاد نور و نعمات و برکات و هدایت الهی دارای خودآیی و وجود می‌شود و یا به یاد عذاب‌های الهی. و لذا می‌فرماید: «کافران در دوزخ ایمان می‌آورند ولی این ایمان از آنها رفع عذاب نمی‌کند»^{۱۷۷} (قرآن). در هر دو حالت، یاد خداست که وجودبخش است: یاد نوری و یاد ناری، حیات نوری و حیات ناری! و این از رحمت خدا بر دوزخیان است که می‌بینند و می‌فهمند که با این همه عذاب‌های نابودگر هنوز هم هستی دارند و نابود نمی‌شوند. این رحمت، همان نور خودآگاهی است: «هرکه در این اندیشه باشد که کیست و از کجا آمده و به کجا می‌رود، مشمول رحمت خداست» (رسول اکرم ص).^{۱۷۸}

عذاب شرک از غایت رحمت و عشق خدا به انسان است^{۱۷۹}

۹۰۸. خداوند اصولاً از سن کمال به بعد است که شرک را بر آدمی حرام و عذاب‌آور می‌کند تا انسان وجود احدی و صمدی خود را دریابد و بپذیرد و صاحب وجود شود. و عذاب شرک از غایت رحمت و عشق خدا به انسان است. مانند والدینی که مایل اند فرزندشان هرچه سریع‌تر مستقل و متکی به نفس شود و بر پای خودش بایستد. این همان اخلاص و توحید است.

۹۰۹. شرک همان انگل‌صفتی و گریز از استقلال و آزادی وجود است.

۹۱۱. عذاب الهی و دوزخ، نشانه‌ی غایت عشق خدا به مخلوق است. و لذا آنان که عذاب بیشتری کشیده‌اند، رحمت خدا را بهتر می‌شناسند و لذا در ذات کفر، ایمانی شدیدتر نهفته است و خداپاوری کافران و افراد لامذهب، عمیق‌تر و جدی‌تر از اکثر دین‌داران است.

^{۱۷۷}. «رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ». (دخان / ۱۲)

^{۱۷۸}. شیطان‌شناسی، فصل دوم.

^{۱۷۹}. توحید عملی.

۹۱۲. همان‌طور که والدین سخت‌گیرتر، از حرمت و محبت بیشتری از جانب بچه‌ها برخوردارند. بچه‌های عزیز دردانه نسبت به والدین خود کافرتر و بی‌مهترند. زیرا والدین همواره با بچه‌های خود شرک می‌ورزند و تا پایان عمرشان دست از این شرک بر نمی‌دارند و مجال استقلال وجودی را به آنها نمی‌دهند و نام این شرک را عشق می‌نامند. و لذا بچه‌ها عموماً از این عشق والدین نفرت دارند؛ زیرا هیچ خیری از آن ندیده و همواره تحقیر شده‌اند و این عشق را بچه‌خواری والدین می‌دانند.

خدا انسان را به دلیل بی‌رحمی‌اش با خود، به جهنم می‌برد تا با خودش مهربان شود^{۱۸۰}

۱۱۸۱. اگر خدا به خاطر نخواستن کارهای سخت و به خاطر بدی‌های انسان، او را محاکمه می‌کرد، بی‌تردید ظالم محسوب می‌شد؛ ولی اتفاقاً انسان را به دلیل بی‌رحمی و شقاوت و بدخواهی‌اش نسبت به خود محاکمه می‌کند و می‌فرماید: حالا برو به جهنم تا با خودت مهربان شوی و به خود رحم کنی! این نکته را نیک بفهم و در آن تا ابد بمان تا مهربان شوی با خویش!

۱۳۹۷. «هرگاه که عذابی فرود می‌آید، آدمی می‌داند که از چه بابت است»^{۱۸۱}. این کلام خدا نشان می‌دهد که عذاب‌ها جملگی حامل پیام و عرفان‌اند و به خودآورنده‌ی انسان‌اند و پاک‌کننده‌اش. ۱۳۹۸. آدمی یا به واسطه‌ی عذاب‌ها به خود می‌آید و از شرک‌ها پاک می‌شود و یا به واسطه‌ی معرفت؛ آن ناری است و این نوری.

۱۳۹۹. روزی رسول خدا به میهمانی مردی رفت. آن مرد از دوستی و لطف خدا به خود گفت که خدا هرگز در تمام عمرش هیچ عذاب و بلایی بر سرش نیاورده است. رسول خدا با شنیدن این سخن برخاست و رفت و گفت: «غذای خانه‌ی تو خوردن ندارد، زیرا خدا تو را به خودت وانهاده است».

دوزخ دنیا نوعی رحمت الهی است تا قلوب کافران ایمان آورد^{۱۸۲}

^{۱۸۰}. توحید عملی.

^{۱۸۱}. «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ». (هود / ۳۹)

^{۱۸۲}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «ایمان بهشتی و ایمان دوزخی».

طبق معارف قرآنی و نیز مشاهده‌ی اجتماعی، درک می‌کنیم که دو نوع ایمان در جهان وجود دارد: ایمان بهشتی و ایمان دوزخی؛ ایمانی که محصول تصدیق و تبعیت اختیاری از حجت‌های الهی و معارف دینی و اخلاقی است و ایمان تقوا می‌باشد به مصداق «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ: به راستی که پرهیزگاران در بهشت‌های نعمت پروردگار هستند».

و اما ایمانی هم داریم که حاصل عذاب‌های دوزخ در همین دنیا می‌باشد. یعنی آنان که حجت‌های الهی را دیدند و به تجربه و عقل درک کردند و به تصدیق رسیدند، ولی به واسطه‌ی کفرشان انکار کردند و به حدود الهی تن درندادند و سپس مهلت توبه‌شان به سر آمده و مشمول نزول عذاب‌های الهی شده‌اند که تحت الشعاع عذاب، ایمان آوردند؛ منتهی با زجر و ضجه تصدیق می‌کنند و اعتراف به کفر و شقاوت خود می‌نمایند و خود را سرزنش می‌کنند و به واسطه‌ی عذاب‌ها از بسیاری اعمال فاسقانه ساقط شده‌اند. اینان مؤمنین عرصه‌ی دوزخ‌اند. خداوند درباره‌ی این ایمان دوزخی می‌فرماید: «این ایمان هرگز از عذابشان نخواهد کاست؛ زیرا مهلت‌ها را از دست داده‌اند و بر فرض هم که رفع عذاب شوند، بلافاصله کافرتر از اول می‌شوند»^{۱۸۳}. اینان همان دسته از کافراند که می‌گویند: «اگر راست می‌گویید پس چرا عذاب خدا بر ما نازل نمی‌شود؟»^{۱۸۴}. در واقع اینان به طرزی حیرت‌آور خود محتاج عذاب می‌شوند و این عذاب، نفس کافر و متکبرشان را خاشع ساخته و به دلشان امکان تصدیق می‌دهد. پس در واقع دوزخ این دنیا هم نوعی رحمت الهی است تا قلوب کافران ایمان آورد. و وای به حال کافرانی که خداوند در این دنیا رهایشان می‌کند تا غرق در لذایذ حیوانی شوند و پس از مرگ به حسابشان می‌رسد.

حکیمان آخرالزمان، تنها درب نجات از دوزخ^{۱۸۵}

حکیم کامل علی(ع) در خطبه‌ای از نهج البلاغه می‌فرماید: «ای فرزند آدم! آیا هنوز هم نمی‌خواهی بر خودت رحم کنی؟!». یعنی هنوز هم نمی‌خواهی آدم شوی و بر دو پایت بایستی و دست از خاک بداری؟

^{۱۸۳}. «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَدَّهٖ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ». (غافر ۸۵-۸۴)

^{۱۸۴}. «أَتُنْتَابِعُذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ». (عنکبوت/۲۹)

^{۱۸۵}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل بیست‌ویکم (حکیم آخرالزمان).

به راستی فرزندان آدم بر خود رحم نکردند و بلکه ستم را به غایت رسانیدند و دوزخ را بر خود واجب ساختند و اینک چه صبورانه در آتش دوزخ حتی می رقصند. این جنب و جوش و جهش البته بدان دلیل است تا پاهایشان کمتر بسوزد تا بتوانند در دوزخ دوام آورند.

مردمان به راستی در قلوبشان حق دوزخ را درک می کنند و گلایه شان اساساً تعارف و ریایی بیش نیست و اشک تمساح می باشد و مظلومیت نمایی. هر چند که این ریا نیز بر عذاب هایشان می افزاید تا دیگر دست از گلایه و نمایش بدبختی و خوشبختی بردارند و حق آنچه را که هست، بپذیرند و ساکت باشند.

در قرآن آمده است که در دوزخ همه ایمان می آورند ولی این ایمان هیچ از عذابشان نمی کاهد. زیرا این ایمان، حاصل عذاب است و اگر عذاب بکاهد ایمانشان نیز می کاهد.

و حکیم آخرالزمان تنها درب نجات از دوزخ است. این همان معنای ناجی است. بدنش کانون نجات است و آتش دوزخی که کل جهان را فرا گرفته به بدن او نزدیک نمی شود و بلکه بدنش آتش دوزخ را فرو می نشاند.

در «حکمت شجره» نشان دادیم که آدم و حوا به میزانی که به خدا شک کردند و ایمانشان خدشه دار شد میل به خوردن و جماع کردن و تولید نسل و کار و صنعت پدید آمد و مدنیت آغاز شد. این انحراف، از «شجره» تا راکتور اتمی ادامه یافت و اینک بشر مشغول مصرف تشعشعات در سراسر زمین است و حتی «رادیو اکتیو درمانی» پدید آمده است و با تشعشعات اتمی به ارضای حرص و شهوات و امراض حاصل از آن می پردازند. شجره در حال انهدام است و بشر همه چیز را از اعماق زمین و دل سنگ استخراج می کند و به مصرف می رساند و شهوت جنسی اش را به جنون می رساند تا آنجا که حوا دیگر قادر به ارضای آن نیست و مجبورند تا ربات های جنسی بسازند تا حریف شهوت جنسی آدم باشد؛ آدم های ژنتیکی که تمام ژن و ذاتشان چیزی جز شهوت نباشد. امروزه خوردن و جماع، کل وجود انسان را فرا گرفته و جز این هیچ هم و غمی ندارد. آتش حرص و بلعیدن و شهوت، کل جهان را فرا گرفت و دوزخی ساخت. کل تکنولوژی رسالتی جز ارضای این دو غریزه ندارد. و لذا قلمرو ظهور دوزخ است.

و اما در نقطه مقابل این دوزخ، وجود حکیم قرار دارد که مظهر ایمان و عشق و اتحاد مطلق با پروردگار است و لذا از شجره بیزار و بی نیاز است و از دوزخ مبرا است و خود عین بهشت است و اسوهی «لم یلد و

لم یولد» است که از پس و پیش پاک شده است و خارج از تاریخ گذشته و آینده زندگی می‌کند. خود دلیل خویشتن و متکی به ذات خویش و خودکفاست. او حتی از جنت هم بی‌نیاز است و این همان مقام رضوان است که در قرآن مقامی برتر از جنت یافته است و جایگاه حکیمان و مخلصین است. حکیم از چاه طبیعت رهیده است و این رسالت را دارد که فقط باشد و بس. و این رسالت برای «بودن محض» کمال رسالت حکیمانه در آخرالزمان است. و این همان وضع وجودی امام زمان در توصیف شیعی می‌باشد. بودن که عین نبودن است: یگانگی بود و نبود! و این توحید وجود است. و این وجودی خدایگونه و مصداق سوره‌ی توحید می‌باشد. او جانشین خدا بر روی زمین است.

دلبستگی‌های دنیوی عامل آتش افروزی در دل می‌شود که خانه‌ی خدا است^{۱۸۶}

(مؤمنان واقعی از آتش و همه‌ی محصولاتش بی‌نیازند و خدا آتش را بر آنها حرام کرده است. امر تقوا به مؤمنان به‌تمامی مربوط به برحذر ماندن از آتش است. و این البته به کلی از آتش دور بودن هم نیست بلکه محتاط و هوشیار و قانع بودن در رابطه با آتش می‌باشد و امور و کالاهای آتشین.)

آیا مؤمنان نباید از آتش استفاده کنند و یا در روزها بیرون بیایند تا نور آفتاب را نبینند؟ آیا مؤمنان نباید از کالاهایی که محصول آتش (صنعت) است استفاده کنند؟ آیا مؤمنان باید به عصر حجر بازگردند؟ مسلماً نه چنین چیزی عملی است و نه هیچ دینی امر به چنین کاری نموده است و نه هیچ حکیمی این‌گونه زیسته است. ولی با این حال، مؤمنان واقعی و به‌ویژه حکیمان از آتش و همه‌ی محصولاتش به کلی بی‌نیازند. حق این بی‌نیازی در یک حدیث قدسی به نقل از خداوند آمده است که: «اگر خداوند شرم نمی‌کرد به مؤمنان حتی لباس هم نمی‌پوشانید». خداوند مؤمنان واقعی‌اش را از آتش بی‌نیاز و بلکه مصون ساخته و آتش را بر آنها حرام کرده است. به همین دلیل حضرت ابراهیم و زرتشت، دو بانی نخستین «راه نور»، به آتش امتحان شدند و نسوختند. یعنی نور ایمانشان، آتش را دفع نمود و خنثی و بلکه تبدیل کرد.

امر تقوا به مؤمنان به‌تمامی مربوط به برحذر ماندن از آتش است و این البته به کلی از آتش دور بودن هم نیست بلکه محتاط و هوشیار و قانع بودن در رابطه با آتش می‌باشد و امور و کالاهای آتشین. فقط کالاهای

^{۱۸۶}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل بیست‌وسوم (حکمت نور).

صنعتی و دست‌ساز بشر نیستند که دارای ذاتی آتشین هستند. این کالاها محصول آتش زمین و دست پرورده‌ی بشرند، ولی محصولات طبیعی نیز برآمده از آتش خورشیدند. مثلاً شکم‌بارگی به‌رحال عامل آتش‌افروزی است ولی محصولات مصنوعی که به‌واسطه‌ی آتش زمینی بار آمده‌اند خصلت آتش‌زایی شدیدتری دارند. همان‌طور که مثلاً یک غذای طبخ‌شده با آتش این طبع را شدیدتر داراست تا میوه‌های طبیعی که به آتش نرسیده‌اند. ولی تجربه‌ی گیاه‌خواری و خام‌خواری نیز که به شکم‌بارگی‌های دوصدچندان انجامید نشان داد که فرق چندانی با پخته‌خواری و آتش‌خواری ندارد و عوارض ویژه‌ی خود را بارز کرد، هرچند که بسیاری از امراض حاصل از آتش زمینی را از جسم بشر دفع نمود.

همان‌طور که در حکمت شجره‌ی نشان دادیم غیرپرستی، عامل برپایی اضطراب و التهاب و آتش‌افروزی در نفس بشر شد و او را از احساس جاودانگی و ایمانش به خدا دور کرد و به تردید و وسوسه انداخت و موجب خروجش از بهشت گردید و امراض و رنج‌های گوناگون پدید آورد. و کلاً طبق آیات قرآنی، واضح است که از ویژگی بهشت همانا برودت و خنکی و ریحان است همان‌طور که از ویژگی درجه اول دوزخ هم‌گرم و التهاب و بی‌قراری است.

عالم ماده در ذاتش آتش است. و به‌قول مولای رومی: «دل هر ذره را که بشکافی / آفتابیش در میان بینی». این امر در دانش فیزیک نیز به ثبوت رسیده است و نظریه‌ی انیشتن هم فرمول جهانی این آتش‌افروزی را بیان کرده است که منجر به تولید بمب اتمی گردیده است. پس امر به تقوا، امر به کمترین استفاده‌ی ممکن از جهان ماده است که تحت عنوان «قناعت» از اصول عملی دین است. ولی اصل دین همانا دل‌ندادن به محصولات مادی جهان است و نپرستیدن جهان مادی و لذا باید حاصل از آن. یعنی این آتش را به دل راه ندادن. دل‌بستگی‌های دنیوی عامل آتش‌افروزی در دل می‌شود که خانه‌ی خدا است. دل را تهی و منزّه از دنیا داشتن، تمام امر دین به مؤمنان است تا خداوند بر دل وارد شود. و مهم‌تر از همه دل‌ندادن به آدم‌های کافر و آتش‌پرست است که حاملان بلا و قفه‌ی آتش می‌باشند. و به همین دلیل در روابط اجتماعی، امر اول دین همانا دوری از کافران و مشرکان است که آتش‌پرست می‌باشند و ناقلان آتش به دل مؤمنان تلقی می‌شوند. آتشی که در نفس بشر کافر می‌باشد سوزاننده‌ترین و مهلک‌ترین آتش‌ها است و همان آتش

دوزخ است. کافران خود هر یک، قطعه‌ای از دوزخند و حاملان عذاب النار می‌باشند که دل را می‌سوزانند و تاریک و سیاه می‌کنند و گاه می‌کشند.

اولیای الهی همچون آبی، خاموش‌کننده‌ی آتش دوزخ در دل انسان‌اند^{۱۸۷}

در قرآن آمده که «عرش خدا بر آب است»^{۱۸۸} و در تأویل و تفاسیر اسلامی این «آب» همان امام تلقی شده است که خاموش‌کننده‌ی آتش دوزخ در دل کافران است. مؤمن منشأ آب و حق و ذات ازلی آب است و کافر هم منشأ آتش دوزخ است و رهبران کفر هم به‌مثابه درب‌های دوزخ می‌باشند. به همین دلیل انسان بی‌امام، کافر است و نمی‌تواند خود را از آتش مصون دارد.

در قرآن کریم همه‌ی عذاب‌های دوزخ، انواع و درجاتی از عذاب النار تلقی می‌شوند. این امر را در تجربه‌ی جاری بشر در قلمرو صنعت‌پرستی به‌وضوح درک می‌کنیم که صنعت‌پرستی عین دوزخ‌پرستی و عین شیطان‌پرستی و آتش‌پرستی و آتش‌افروزی و بی‌قراری فزاینده است. خاصیت آتش در دل بشر آن است که او را از دل خویش فراری می‌دهد و این همان عامل ازخودبیگانگی‌ها و جنون‌ها و اسارت‌ها است. این آتش در دل موجب پیدایش امیال و آرزوهایی در ذهن می‌شود و بشر را به دریوزگی‌ها و ستم‌ها و دروغ‌ها می‌کشاند و در اشیای پیرامون گم‌وگور می‌سازد و انسان خود را به کلی گم می‌سازد و نابود می‌شود. زیرا کانون وجود و احساس وجود، همان دل است. و امام به یک مؤمن این امکان را می‌دهد تا به دل خود بازگردد و مقیم دل شود و صاحب وجود گردد. زیرا با آتش دل را خنک می‌سازد و محل استقرار صاحبش می‌کند. دل، همان درب بهشت است. دری که آتش گرفته باشد اجازه‌ی ورود به صاحبش را نمی‌دهد. و لذا دین و حکمت توحیدی و نوری به‌تمامی راه دل و آداب دل‌شناسی و ورود بر دل است.

^{۱۸۷}. حکمت ازلی و فلسفه آخرالزمان، فصل بیست‌وسوم (حکمت نور).

^{۱۸۸}. وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ. (هود/۷)